

بیهمن

دوره جدید | شماره ۱۳ | بهمن و اسفند ۱۳۹۵

«ایران؛ ترامپ و سناریوهای احتمالی»

سرسخن ۱۳

دنیای دونالد ترامپ	کلار / محسن یلفانی
تاثیر ترامپ بر شکل بندی جدید خاورمیانه	علی افشاری
ایران، ترامپ، برجام و سناریوهای احتمالی	هوشنگ امیراحمدی
حکومت ترامپ و ایران	ابوالحسن بنی صدر
رئیس جمهوری در جزیره سرگردانی رسانه‌ها	کامیار بهرتگ
بازتاب انزواگزینی ناسیونالیستی ترامپ در خاورمیانه و ایران	بهروز بیات
ترامپ دیروز و ایران فردا	مهرداد خوانساری
افزایش تنش	محسن سازگارا
ترامپ؛ هیولانی بر بام جهان	حسن شریعتمداری
ترامپ و ایران	کافلم علمداری
پیامدهای حکومت ترامپ بر سرمایه خارجی ایران	احمد علوی
ایران پر ادعا و کم توان مایه عبرت دیگران؟	رضا علیجانی
خوابی که ترامپ برای ایران دیده!	علی کشتگر
آنچه ترامپ از پنجره بیرون می‌اندازد	متیوز / محسن یلفانی
با زمامداری ۱۰۰ روز اول ترامپ چه باید کرد؟ (میهمان)	علی امیددی
جمهوری خواه طلبی در ایران: از نیکسون تا ترامپ (میهمان)	سرگه پارسقیان





از جنبش تا نظریه اجتماعی
تاریخ دو قرن فمینیسم

حمیرا مشیرزاده

نگارخانه زنان



۸ مارس روز جهانی زن

از جنبش تا نظریه اجتماعی:
تاریخ دو قرن فمینیسم

حمیرا مشیرزاده

ناشر: شیرازه
محل نشر: تهران

صاحب امتیاز: انجمن دفاع از آزادی و اطلاع رسانی در ایران

مدیر مسئول: علی کشتگر

دبیر تحریریه: رضا علیجانی

شورای دبیران: محمدجواد اکبرین، رضا علیجانی،

علی کشتگر، محسن یلفانی

طراحی و برنامه نویسی وبسایت: مقداد ابوالفضلی

Email: contact@mihan.net

Tel: ۰۰۳۳(۰)۶۰۹۲۲۴۳۳۴

از باز نشر مقالات با ذکر منبع سپاسگزاریم

فهرست

- ۵.....دنیای دونالد ترامپ (نوشتهٔ مایکل کلار - ترجمه محسن یلفانی).
- ۷.....تأثیر ترامپ بر شکل بندی جدید خاور میانه (علی افشاری).
- ۱۰.....ایران، ترامپ، برجام و سناریوهای احتمالی (هوشنگ امیر احمدی).
- ۱۷.....حکومت ترامپ و ایران (ابوالحسن بنی صدر).
- ۲۰.....رئیس جمهوری در جزیره سرگردانی رسانه‌ها (کامیار بهرنگ).
- ۲۳.....بازتاب انزواگزیسی ناسیونالیستی ترامپ در خاور میانه و ایران (بهروز بیات).
- ۲۶.....ترامپ دیروز و ایران فردا (مهرداد خوانساری).
- ۲۸.....افزایش تنش (محسن سازگارا).
- ۳۰.....ترامپ؛ هیولائی بر بام جهان (حسن شریعتمداری).
- ۳۵.....ترامپ و ایران (کاظم علمداری).
- ۳۷.....پیامدهای به قدرت رسیدن ترامپ بر سر مایه خارجی ایران (احمد علوی).
- ۳۹.....ایران پر ادعا و کم توان مایه عبرت دیگران؟ (رضا علیجانی).
- ۴۳.....خوابی که ترامپ برای ایران دیده! (علی کشتگر).
- ۴۶.....آنچه ترامپ از پنجره بیرون می‌اندازد (نوشته جسیکا تی. متیوز - ترجمه محسن یلفانی).
- ۵۰.....باز مامداری ۱۰۰ روز اول ترامپ چه باید کرد؟ (علی امیدی) **میهمان**
- ۵۲.....جمهوری خواه طلبی در ایران؛ از نیکسون تا ترامپ (سرگه بارسقیان) **میهمان**

سرخن

پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا جهان را در بهت و حیرت فرو برد. پیروزی ترامپ در پی رأی آوردن خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا (Brexit) اتفاق افتاد که خود نشانه دیگری از رشد جریان‌های راست افراطی در کشورهای اروپایی است؛ کشورهایی که سال‌ها پرچمدار سیاست‌های لیبرالی و میانه‌روانه بوده‌اند.

اینک فردی با رویکردهای سیاسی و اقتصادی خاص و رفتار و روحیاتی مخصوص به خود در رأس بزرگترین قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی جهان قرار گرفته است. این جایگاه علیرغم همه تأثیرات تعدیل‌کننده‌ای که دیگر نهادها و سنت‌های ساختار قدرت در آمریکا، و نیز جامعه مدنی‌اش بر آن دارد، آن قدر نیرومند هست که بتواند تأثیری بزرگ بر کل جهان بگذارد.

در سایر نقاط جهان نیز جریان‌ها یا افرادی در حال رشد و قدرت‌گیری هستند که می‌توانند بنیان‌های تمدن بشری را متزلزل کنند. کشور ما با این‌گونه جریان‌ها و افراد به خوبی آشناست.

از سوی دیگر، ایران، به عنوان یک کشور مهم خاورمیانه، مورد توجه کشورهای بزرگ جهان است که هر کدام خط مشی و رویکرد متفاوتی دارند.

در حال حاضر کشور ما خود دست به گریبان مشکلات و بحران‌های عظیمی است. فساد و رانت خواری در آن بیداد می‌کند (میهن شماره ۱۱)، نظامیان دست بالا را یافته‌اند و بخش مهمی از اقتصاد و سیاست داخلی و حتی سیاست خارجی را در اختیار خود گرفته‌اند (میهن شماره ۶)، مناسبات با کشورهای همسایه و به خصوص با جهان عرب به شدت بحرانی است (میهن شماره ۱۲)، و بدتر از همه کشور توسط یک هسته سخت قدرت به رهبری آقای خامنه‌ای رهبری می‌شود که دکترین امنیتی ویرانگری را بر کشور تحمیل کرده است (میهن شماره ۱۰). در این اوضاع و احوال روی کار آمدن فردی با رفتاری ناهنجار و سیاست‌هایی غیرقابل پیش‌بینی همچون ترامپ، بر دشواری و پیچیدگی اوضاع و خطراتی که در پیش است، می‌افزاید.

در این شماره کوشش شده است تا رابطه بین ایران و آمریکا با آغاز ریاست جمهوری ترامپ از زوایای مختلف مورد بررسی قرار گیرد. شاید نخستین مسئله مورد توجه برای همگان سرنوشت پرونده پرفراز و نشیب هسته‌ای (برجام) باشد (میهن شماره ۴). اما با رفتارهایی که در همین روزهای نخست از سوی ترامپ دیده شده، به وضوح می‌توان دریافت که مسئله مناسبات ایران و آمریکای ترامپ بسیار فراتر از پرونده هسته‌ای است، و می‌تواند تا حد رو در روئی‌ها و برخوردهای خطرناک پیش رود. تنها تشدید تحریم‌های اقتصادی در روزهای اخیر نشانه نگران‌کننده‌ای است بر آن چه در پیش است. خطر جنگ را نیز نمی‌توان و نباید دست کم گرفت. ادامه در صفحه ۹

دنیای دونالد ترامپ

نوشتهٔ مایکل کلار - ترجمه محسن یلفانی



«اول آمریکا!» این شعار که ماه‌هاست دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آیندهٔ ایالات متحده آن را با ضرب و زور تکرار می‌کند، برخی خطوط سیاست خارجی وی را روشن می‌سازد: آمیزه‌ای از یک‌جانبه‌نگری - خوارداشتن توافقات بین‌المللی - خشونت - افزایش بودجه‌های نظامی - و سوداگری - ترجیح دادن منافع تجارتهای کشورش بر دیگر هدف‌ها. همراه با برخه‌ای از شیوه‌های پیش‌بینی‌ناپذیر...

این پرسش که سیاست خارجی آقای دونالد ترامپ دقیقاً چه خواهد بود، پاسخ آسانی ندارد. رئیس‌جمهور آیندهٔ آمریکا مقاصد خود را نه در اسناد مکتوب و نه در سخنرانی‌هایش توضیح داده است. کسان بسیار او را صاحب رویکردی ناشی از کم‌اطلاعی و متأثر از تئوری‌های بزرگ مطبوعات و تجربه‌اش به عنوان یک بازرگان می‌دانند. چند مصاحبه یا سخنانی که در جریان مبارزات انتخاباتی‌اش گفته، و نیز برگزیدن چند نفر از همکارانش، که اخیراً صورت گرفته، امکان می‌دهد که بهتر به پرسش بالا پاسخ دهیم. آقای ترامپ دربارهٔ جهان و موقعیت کشورش در آن نظریهٔ نسبتاً منسجمی دارد که شاید چندان سنجیده و مطالعه شده نیست. این نظریه با نظریهٔ بیشتر مسئولان سیاسی واشینگتن متمایز است.

نظریهٔ ایوان مپتینی بر دوایر متحدالمرکزی بوده است که مرکزشان کاخ سفید است. کانادا، بریتانیا، و دیگر کشورهای انگلیسی‌زبان بر دایرهٔ اول قرار دارند؛ دیگر اعضای سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، ژاپن، کرهٔ جنوبی و اسرائیل بر دایرهٔ دوم؛ شرکای با سابقهٔ اقتصادی و نظامی، نظیر تایوان، فیلیپین و عربستان سعودی بر دایرهٔ سوم جای دارند؛ می‌توان بر شمار این دایره‌ها همچنان افزود. در خارج از این منظومهٔ دوایر متحدالمرکز کشورهای رقیب و مخالف

ایالات متحده قرار دارند: روسیه، چین، ایران و کرهٔ شمالی. در طول ده‌ها سال سیاست خارجی آمریکا مبتنی بوده است بر تقویت روابط با کشورهای دوست، و تضعیف یا منزوی کردن کشورهای خارج از این منظومه. در مواردی

چند، این سیاست موجب شده است که ایالات متحده به علت نگرانی واقعی یا خیالی در مورد امنیت متحدان نزدیکش، به منظور حفظ متحدان دورترش، به جنگ متوسل شود.

آقای ترامپ، که مدت زیادی در شهر واشینگتن با حال و هوای خاص سیاسی‌اش، اقامت نداشته، این بینش را که بیشتر مسئولان سیاسی، چه دموکرات و چه جمهوری‌خواه، بر آن اتفاق نظر دارند، از آن خود نمی‌داند. او که بازرگانی نیویورکی با منافع پراکنده در سراسر جهان است، خود را با هر گونه نظریهٔ از پیش ساخته که نقش‌های معینی برای متحدان، دوستان و دشمنان قائل است، بیگانه می‌بیند. به همین علت برداشت آقای رگس تیلرسون، رئیس‌اکسون-موبیل را می‌پسندد و سمت وزارت خارجه را نیز به او داده است. هر دوی آنها دنیا را همچون جنگل بزرگی می‌بینند که در آن رقابت قانون اول است و همه جا شانس و خطر، صرفنظر از وفاداری یا دشمنی هر کشوری نسبت به واشینگتن، می‌تواند بروز کند.

از چنین دیدگاهی، ایالات متحده دیگر کانون خانواده‌ای از کشورهای وابسته، که مأموریت حفظ آنها را به عهده داشته باشد، نیست. یکی از قدرتهائی است که بر صحنهٔ رقابت جهانی برای حفظ موقعیت و منافع خود می‌جنگد. در این صورت، هدف سیاست

خارجی کشور چیزی نخواهد بود مگر تأمین و افزایش منافعش، یعنی شکست دادن کشورهایی که در صددند به خرج او منفعتی برای خود کسب کنند. بنا بر این، هر کشوری با مقیاس منافعی که به آمریکا می‌رساند، داوری خواهد شد، و آقای ترامپ در صدد است که از وسائلی که در اختیار دارد برای پاداش دادن به شرکا و تنبیه رقبایش استفاده کند. شرکا را می‌توان به کاخ سفید فرا خواند و قراردادهای تجارتهای سودمندی با آنها منعقد کرد. رقیب نیز باید حقوق گمرکی سنگینی بپردازند، به انزوای دیپلماتیک خود تن در دهند، و، در صورتی که به تحریکات غیرمجاز دست بزنند، منتظر مداخلهٔ نظامی باشند.

به منظور اجرای این طرح، که از هر گونه وابستگی به اصول معتبر آزاد است، آقای ترامپ کسانی را دور و بر خود جمع کرده که می‌توانند همکاری یا همدستی را با معاملات مناسب پاداش دهند (تیلرسون در وزارت خارجه)، یا در برابر دشمنان متوسل به زور شوند (ژنرال مایکل فلین در سمت مشاور امنیت ملی و ژنرال جیمز ماتیس در وزارت دفاع). آقای ترامپ برای تأمین راه حل‌های نظامی، تقویت گستردهٔ نیروهای نظامی، بویژه تفنگداران دریایی، را توصیه کرده است که برای قدرت‌نمایی و عملیات برق‌آسا مناسب‌تراند. (۱)

این طرح در مناطق گوناگون دنیا چگونه به اجرا گذاشته خواهد شد؟ باید با خاور میانه و جنگ علیه

پیگیری یک همکاری سازنده بر سر شمار کشوری از مسائل» (۶) موافقت کرده‌اند.

انتخاب آقای تیلرسن به سمت وزیر امور خارجه تا حدودی با روابط حسنه‌ای که رئیس سابق اکسن-موبیل از مدت‌ها پیش با مسکو داشته است، توضیح داده می‌شود - وی از طراحان سرمایه‌گذاری‌های مشترک میان شرکت نفت خودش و شرکت‌های روسی بوده که در قطب شمال و در جزیره ساخالین فعالیت می‌کرده‌اند. با این حال، پیش‌بینی یک ماه عسل طولانی در روابط آمریکا و روسیه دور از احتیاط است. دل‌مشغولی اصلی رئیس جمهور جدید افزایش منافع ایالات متحده است، که در ذهن او هر گونه توافق را که به رها کردن موقعیت مسلط کشورش بیانجامد، منتفی می‌کند.

فعلاً آقای ترامپ مصمم است که ارتش را تقویت کند، آن هم در حالی آن که تنها بودجه نیروی زمینی دو برابر کل هزینه‌های نظامی روسیه است. چنین تصمیمی طبعاً به هیچ روی نمی‌تواند باعث خوشوقتی آقای پوتین باشد. و اگر به نظر می‌رسد که برخی طرح‌های رئیس جمهور آینده، نظیر تقویت تفنگداران دریایی، عمدتاً علیه چین است، برخی طرح‌های دیگرش می‌توانند زنگ خطری برای روسیه باشند. بویژه طرح مدرنیزه کردن ناوگان بمبافکن‌های استراتژیک و ایجاد یک «سیستم موشک‌های دفاعی آخرین مدل». از آنجا که روسیه برای جلوگیری از هر گونه اقدام نظامی غرب علیه خود روی تسلیحات هسته‌ایش حساب می‌کند، چنین طرح‌هایی نمی‌تواند باعث نگرانی مسکو نشوند. آقای پوتین هم در سخنرانی سالانه‌اش در اوّل دسامبر نگرانی‌اش را لاپوشانی نکرد: «من مایلم تأکید کنم که تلاش‌هایی که به منظور بر هم زدن برابری استراتژیک صورت می‌گیرند، فوق‌العاده خطرناکند و می‌توانند به یک فاجعه جهانی منجر شوند.» (۷)

بی‌علاقگی به اروپا

آقای ترامپ در جریان مبارزات انتخاباتی‌اش چینی‌ها را متهم کرد که به شیوه‌های غیرمنصفانه بازرگانی به ضرر ایالات متحده متوسل می‌شوند و با آغاز ساختمان یک پایگاه نظامی در دریای جنوبی چین به پرزیدنت باراک اوباما توهین کرده‌اند. او در ۲۶ مارس به خبرنگاران نیویورک تایمز گفت: «چینی‌ها ما را مسخره می‌کنند. آنها نه به کشور ما احترام می‌گذارند و نه به رئیس جمهور ما.»

از این سخنان آقای ترامپ چنین برمی‌آید که روابط با پکن متشنج خواهد بود. آیا این وضع می‌تواند به یک درگیری نظامی منجر شود؟ هنگامی که از وی پرسیدند که آیا برای بیرون راندن چینی‌ها از مواضعشان در دریای جنوبی چین متوسل به زور خواهد شد، پاسخ داد: «شاید... ولی ما در برابر چین صاحب یک قدرت

ادامه در صفحه ۹

تبریک گفته‌اند، و هر دو بر همکاری هر چه بیشتر علیه «تروریسم» تأکید کرده‌اند. همچنین، می‌توان تصور کرد که آقای ترامپ شرایط اخراج فتح‌الله گولن، رهبر مذهبی ترک را، که از جانب آنکارا به دست داشتن در کودتای نافرجام ژوئیه ۲۰۱۶ متهم است، تسهیل کند. در عوض این خطر وجود دارد که بر اثر تشدید حملات آمریکا علیه سازمان دولت اسلامی، روابط واشینگتن و عربستان سعودی مختل شود. رهبران این سازمان، همچون رهبران عربستان، و نیز اکثر کسانی که با تشدید بمباران مواضع داعش قربانی خواهند شد، سنی مذهب‌اند. در حالی که بخش بزرگی از نیروهای که در محل با داعش می‌جنگند - در عراق، نظامیان مورد حمایت ایران در سوریه، و علوی‌های سوری و متحدانشان - شیعه‌اند. از نگاه ریاض، پیروزی و بقای رژیم آقای بشارالاسد تنها به معنی پیروزی ایران خواهد بود که رقیب اصلی‌اش شمرده می‌شود.

اختلال در روابط میان ایالات متحده و عربستان سعودی چنان محتمل به نظر می‌رسد که آقای ترامپ اصرار می‌ورزد که سعودی‌ها باید بهای بالایی برای حمایتی که از جانب آمریکا برای کشورشان دریافت می‌کنند، بپردازند. او در یکی از نکته‌پرانی‌های

سازمان دولت اسلامی (داعش) شروع کرد. در واقع، آقای ترامپ از همان آغاز اعلام کرده است که هدف شماره یکش «از میان برداشتن داعش» و خرد کردن هر گونه خودنمایی از جانب «تروریسم اسلام رادیکال» است. ترامپ در ۷ سپتامبر ۲۰۱۶ در فیلادلفیا اعلام کرد که «به محض آن که کارم را به عنوان رئیس جمهور شروع کنم، ژنرال‌هایم را دعوت خواهم کرد که ظرف سی روز نقشه‌ای برای پیروزی بر داعش و منهدم کردن آن به من ارائه دهند.» (۲)

به طور کلی، جنگ ایالات متحده بر ضد داعش یکی از مشکلات داخلی آن کشور شناخته می‌شود. خواست نابودکردن این سازمان ناشی از نگرانی نسبت به وقوع عملیات تروریستی در خاک ایالات متحده و به طور کلی خصومتی است که «اسلام رادیکال» برانگیخته است. آقای ترامپ اعلام کرده است که این جنگ را با اقدام‌های نصفه-نیم بها نیمه‌کاره رها نخواهد کرد: همهٔ وسائلی که ارتش در اختیار دارد در یک جنگ بی‌رحمانه برای نابودی داعش به کار گرفته خواهد شد؛ و اهمیتی ندارد اگر در این میان والدین یا منسوبان اعضای داعش هم تلف شوند.

ماه عسل شکننده با روسیه

آقای ترامپ در صدد است که از وسائلی که در اختیار دارد برای پاداش دادن به شرکا و تنبیه رقبایش استفاده کند. شرکا را می‌توان به کاخ سفید فرا خواند و قراردادهای تجارتي سودمندی با آنها منعقد کرد. رقبا نیز باید حقوق گمرکی سنگینی بپردازند، به انزوای دیپلماتیک خود تن در دهند، و در صورتی که به تحریکات غیرمجاز دست بزنند، منتظر مداخله نظامی باشند. آقای ترامپ برای تأمین راه حل‌های نظامی، تقویت گسترده نیروهای نظامی، بویژه تفنگداران دریایی، را توصیه کرده است که برای قدرت‌نمایی و عملیات برق‌آسا مناسب تراند.

مردم‌شناسانهٔ مخصوص به خودش، در میتینگی در ۱۶ دسامبر ۲۰۱۶ چنین گفت: «کشورهای خلیج (فارس) چیزی ندارند مگر پول، در حالی که ما فقط ۲۰,۰۰۰ میلیارد دلار قرض داریم...»

اما دشواری‌هایی که ریاض با آنها روبروست لزوماً به سود ایران، که ظاهراً سخت نگران مستقر شدن آقای ترامپ در کاخ سفید است، نخواهد بود. وی در تمام طول مبارزات انتخاباتی‌اش موافقتنامه با تهران بر سر مسئله هسته‌ای را - که رسماً «برنامه جامع اقدامات مشترک» نام دارد - «بدترین موافقتنامهٔ تمام تاریخ» خوانده و وعده داده است که آن را بر هم بزند. ژنرال فلین یکی از دشمنان سرسخت ایران است و مطمئناً بر رئیس جمهور فشار خواهد آورد که به تعهد خود عمل کند. (۵) با این حال، اولویت نبودکردن هر چه سریع‌تر سازمان دولت اسلامی می‌تواند مجازات‌های اقتصادی ایران را به عقب بیاورد. در حال حاضر، پنج امضاکنندهٔ دیگر موافقتنامه با ایران، یعنی فرانسه، آلمان، بریتانیا، چین و روسیه، هیچ گونه تمایلی برای تجدیدنظر در آن ابراز نکرده‌اند.

روابط میان واشینگتن و مسکو از همان اولین روزهای آغاز کار دولت ترامپ رو به بهبود خواهد گذاشت. در واقع، رئیس جمهور جدید چندین بار از آقای ولادیمیر پوتین تمجید کرده، و پیشنهاد کرده است که برای تقویت روابط دوجانبهٔ دو کشور، که در حال حاضر سخت آسیب دیده است، با وی ملاقات کند. بعد از یک گفتگوی تلفنی میان دو رهبر، کرملین اعلام کرده است که هر دو «برای عادی کردن روابط و

اگر چه رودررویی با داعش به ارتش مربوط می‌شود، پیامدهای دیپلماتیک مهمی نیز در بر دارد. در درجهٔ نخست، باید دانست که واشینگتن از چه کشورهایی می‌تواند تقاضای کمک کند. در این چارچوب است که آقای ترامپ به امکان اتحادی با آقای ولادیمیر پوتین فکر می‌کند. او در ۲۵ ژوئیه ۲۰۱۶ در میتینگی در کارولینای شمالی این پرسش را مطرح کرد که «عالی نیست اگر برای له کردن سازمان دولت اسلامی با روسیه متحد شویم؟» (۳) او به از سر گرفتن روابط با اسد نیز اشاره کرده است. در دومین مناظرهٔ تلویزیونی‌اش با خانم کلینتون در تاریخ ۹ اکتبر ۲۰۱۶ اعلام کرد: «من اصلاً اسد را دوست ندارم، ولی او اعضای داعش را می‌کشد.»

در مقابل، رؤسای جمهور روسیه و سوریه نیز شاید بتوانند امتیازهایی بگیرند: برای اولی، به رسمیت شناختن الحاق کریمه و لغو تحریم‌ها؛ و برای دومی، متوقف کردن هر نوع کمک به شورشیان مخالف رژیمش.

آقای ترامپ ظاهراً در پی آن خواهد بود تا بده-بستان‌هایی از این قبیل با دیگر بازی‌گران مهم منطقه ترتیب دهد. برای نمونه، توافقی با رجب طیب اردوغان، رئیس جمهور، این هدف که ترک‌ها فشارشان را بر داعش افزایش دهند و در عوض آمریکا هم کمتر به کردهای سوریه کمک کند - هر چند که اینان تا به حال مؤثرترین نیرو در حمله‌های زمینی به جهادست‌ها بوده‌اند. آقای اردوغان در شمار اولین رؤسای جمهوری بوده است که پیروزی آقای ترامپ را

توجه مستأجر آینده کاخ سفید به ناتو در دو دل‌مشغولی خلاصه می‌شود: وادار کردن اعضای اتحادیه به پرداخت کمک مالی بیشتر برای دفاع مشترک؛ و ملزم کردن آنها به اولویت دادن به جنگ بر ضد سازمان دولت اسلامی.



تأثیر ترامپ بر شکل بندی جدید خاور میانه

علی افشاری



ریاست جمهوری دونالد ترامپ که رفتار غیر متعارفی دارد آینده معادلات جهانی را تحت الشعاع قرار داده است. پیامد آشکار دو هفته ابتدایی فعالیت وی در کاخ سفید بی ثباتی و پیشبینی ناپذیری در سیاست های آمریکا بوده که تأثیرات آن وضعیت ناروشنی را بر افق پیش روی جامعه جهانی تحمیل کرده است. دیگ جوشان خاور میانه بیش از دیگر نقاط دنیا متأثر از این رویداد است که البته شاید وزن آن در حد مناسبات آمریکا و چین نباشد.

اما آنچه کنش پذیری منطقه پر تلاطم خاور میانه از سیاست های ترامپ را گسترده تر و چه بسا مانا تر می سازد، فاصله گیری از الگوی نظم کهن و مواجهه با آشفتگی های دوران گذار به شکل بندی جدید است. به عبارت دیگر خاور میانه در حال شدن و سناریو های محتمل متعاقب می تواند عمیقاً در محدوده نفوذ رویکرد های دولت جدید آمریکا قرار بگیرد.

بهار عربی و خلا قدرت منتج از آن اگرچه در نگاه اول عامل فروپاشی نظم کهن خاور میانه برآمده از توافق سایکس-پیکو محسوب می شود، اما ژرف کاوی موضوع روشن می سازد که از دیرباز انفجار این نظم ناشی از عواملی چون فروپاشی امپراطوری عثمانی، اوج گیری عقب ماندگی جهان اسلام از قافله پیشرفت و توافق فاتحان جنگ جهانی اول بر سر مصالح مقطعی، قابل حدس بود. البته شدت خشونت نهفته آن قابل انتظار نبود. از منظر ساخت سیاسی و نظریه دولت، عدم شکل گیری و نهادینه شدن دولت های مدرن والگوی دولت-ملت و ریشه عمیق "تمایل به بازسازی خلافت اسلامی در اشکال گوناگون" در جوامع این منطقه آشوب زده در کنار منافع قدرت های جهانی، عامل زیر بنایی کشمکش ها را تشکیل می دهد. از این رو بهار عربی و مداخله های نظامی آمریکا پیش از آن در افغانستان و عراق باعث جهش و آشکار شدن منازعات نهفته در بطن مناسبات منطقه شدند.

همچنین باید توجه داشت همانطور که پیمان سایکس-پیکو بر اساس طرح و برنامه دراز مدت منعقد نشد و برنامه ای کوتاه مدت بر اساس اتفاق

نظر دولت های بریتانیا، فرانسه، روسیه و تا حدی ایتالیا و متحدان منطقه ای بود، در حال حاضر نیز طرح و برنامه مدون و دراز مدتی وجود ندارد، بلکه خواست و تمایل بازیگران مختلف است که اندرکنش آنها با همدیگر آینده خاور میانه و چگونگی معادلات جدید ژئوپلیتیک و مرز های سیاسی و سرزمینی را در حالی که ای از ابهام قرار داده است. هیچیک از آنها در موقعیت مسلط و تعیین کننده قرار ندارند و رصد کردن مواضع آنها روشن می سازد درک روشن و کاملی از وضعیت آینده وجود نداشته و اهداف متفاوت و متضاد چشم انداز مبهمی را پیرامون ثبات منطقه ترسیم کرده است.

ترامپ و تیم امنیتی، نظامی و سیاست خارجی او هنوز به صورت کامل طرح و برنامه خود برای خاور میانه را روشن نساخته اند اما بر اساس اطلاعات منتشر شده، احکام حکومتی ترامپ و برخی از مواضع گیری ها تقریباً با قطعیت می توان گفت دولت جدید ریل گذاری متفاوتی را در مقایسه با دولت اوباما مد نظر دارد. در عین حال شباهت هایی نیز قابل مشاهده است. ترامپ نیز مانند اوباما اصل کاهش سطح مداخله در خاور میانه و رفتن به سمت هدف قرار دادن چین و خاور دور به عنوان منازعه اصلی را مورد تأکید قرار داده است. اما تفاوت اصلی در واگرایی ها و همگرایی ها در خاور میانه است.

نوع نگاه به ایران، نحوه پایان دهی به بی ثباتی ها در سوریه، افزایش درگیری با اسلام گرایان افراطی سنی، نوع تعامل با دولت اسرائیل و پرهیز از حمایت فعال از تقویت دموکراسی در منطقه کانون اصلی اختلاف نظر است. همچنین تلاش برای کاهش تنش با روسیه و افزایش تقابل با چین و کناره گیری آمریکا از رهبری تجارت آزاد در جهان نیز پیامدهای غیر

قابل انکاری در مسیر جدید سیاست آمریکا در خاور میانه دارد.

ترامپ به برخورد سخت و افزایش سطح منازعه با جمهوری اسلامی ایران و به انزوا کشاندن آن باور دارد و در این رویکرد اعتنایی به شکاف دولت-ملت در ایران ندارد. در رابطه با اسرائیل نیز سوگیری اش برخلاف اوباما خواهد بود که با دولت اسرائیل دچار اختلاف نظر شده و رابطه آمریکا و اسرائیل در عین حفظ وحدت استراتژیک در سطوح کوتاه مدت و مسائل جاری به تنش کشیده شده بود.

برنامه کوتاه مدت دولت جدید آمریکا محدود کردن حوزه نفوذ جمهوری اسلامی در خاور میانه و بخصوص در سوریه، عراق و یمن است. تهدید ها و هشدار های شخص ترامپ و مایکل فلین مشاور امنیتی در خصوص توقف رفتار خصمانه ایران علیه آمریکا و متحدانش در خاور میانه این هدف را دنبال می کند که جمهوری اسلامی توسعه طلبی منطقه ای خود را متوقف سازد و به داخل مرز هایش برگردد. ترامپ به لحاظ شخصیتی تمایل به ابراز قدرت در برابر حکومت ایران و اثبات اینکه شرایط متفاوت شده است را دارد. این برخورد ریسک برخورد محدود نظامی را افزایش می دهد. در عین حال عبور ایران از خط قرمز ترسیمی از سوی کاخ سفید مبنی بر ممانعت از آزمایش موشک های بالستیک به آزمون شجاعت برای

حکومت ایران بدل شده است.

موفقیت راهبرد ترامپ در مهار جمهوری اسلامی و بازسازی هژمونی اعراب بر خاور میانه بستگی به توانایی در اقناع اروپایی ها دارد. البته فرانسه و بریتانیا با کنترل نفوذ منطقه ای جمهوری اسلامی با ترامپ اتفاق نظر دارند اما تفاوت روش آنها می تواند این همسویی را فاقد نتیجه ای محصل گرداند.

بخش مسلط و ماجراجوی ایران ضمن اتخاذ رویکرد های احتیاط آمیز اما از هر وسیله ای استفاده می کنند تا شکست اهت شیطانی بزرگ را به موقعیتی تبلیغاتی تبدیل کنند. همچنین راهبرد بحران سازی به عنوان ابزار اصلی بقا باعث استقبال نهاد ولایت فقیه و نیرو های حامل از رویکرد تقابلی می شود. بنابراین آنچه می تواند نقش آمریکا در شکل دهی به خاور میانه را مشخص سازد قابلیت رویکرد متفاوت در تضعیف موقعیت ایران با منزوی سازی و اعمال فشار های نرم و سخت است. دولت ترامپ با حمایت اکثریت کنگره در دو قطبی موجود در خاور میانه با بازگشت به رویکرد هیات حاکمه آمریکا بعد از تسخیر سفارت آمریکا در تهران، به صورت فعالانه به پشتیبانی از بلوک عربستان سعودی و متحدان می پردازد. در واقع بر خلاف رویکرد اوباما-کری، از دید دولت ترامپ مهار توسعه طلبی جمهوری اسلامی در خاور میانه اولویتی بالا و همپراز نابودی داعش و اسلام گرایان سنی افراطی است. حتی از نگاه مشاور امنیت ملی و وزیر دفاع جدید آمریکا، جمهوری اسلامی ایران از داعش خطرناک تر ارزیابی می شود.

این سیاست که با استقبال حاکمان عربستان سعودی و امارات متحده عربی همراه شده و جمهوری اسلامی را به بازگشت به داخل مرز های خویش و عدم مداخله در امور کشور های عربی دعوت می کنند، منازعات جاری خاورمیانه را وارد فصل جدیدی می کند. همچنین حمایت بیشتر ترامپ از اسرائیل و تمایل به انتقال سفارت آمریکا به بیت المقدس شرقی، در عین مخالفت با توسعه شهرک سازی اسرائیلی ها در کرانه باختری دیگر محور مهم تغییرات است که البته با توجه به بن بست طولانی مذاکرات صلح آثار پر دامنه ای ندارد.

فرجام استقلال خواهی کرد ها در عراق و سوریه دیگر عاملی است که نوع مواجهه ترامپ با آنها در شکل گیری سیمای نهایی خاور میانه موثر است. متغیر مهم دیگر موضع ترامپ در خصوص چگونگی مدیریت رویکرد اسلام هراسی است. اگر ضدیت با اسلام در دیدگاه ترامپ و حلقه نزدیکانش مهار نشود، آنگاه این عامل می تواند کشور های خاور میانه را علی رغم اختلافات کنونی در برابر دشمن مشترک به هم نزدیک سازد. از این رو به احتمال زیاد دولت ترامپ ناگزیر است سیاست تقابلی با اسلام را در رویکردی پیچیده و تقلیل گرایانه ادامه دهد. اما نتیجه عملی سیاست منزوی سازی و افزایش

فشار بر جمهوری اسلامی ایران چه خواهد بود؟ آیا روند کنونی موازنه قوا در خاور میانه را دگرگون می سازد؟

یکی از تغییرات مهم خاور میانه در ۱۴ سال گذشته افزایش قدرت و نفوذ منطقه ای ایران است که در چارچوب راهبرد بنیاد گرایی اسلامی شیعه محور تحت هدایت ولی فقیه و با میانجیگری سپاه قدس در رویای سیطره بر حد فاصل دریای مدیترانه تا دریای سرخ شکل گرفته است. اکنون سرداران سپاه و خامنه ای نفوذ گسترده ای در عرصه سیاسی و مناطق لبنان، سوریه، عراق و یمن دارند. جمهوری اسلامی بسط و حضورش در این مناطق را از طریق جنگ و حضور نظامی مستقیم بدست نیآورده است، بلکه به میانجی گروه های سیاسی - نظامی و تقویت وسازماندهی آنها کسب کرده است.

اکنون دیگر حزب الله لبنان یک نیروی سیاسی و نظامی درون لبنان نیست بلکه به یک نیروی فعال در سطح منطقه ارتقاء یافته است. الگوی حزب الله لبنان در عراق، سوریه و یمن در قالب حشد الشعبی، قوات الرضا و حوثی ها تکثیر شده است. اینک ارتش ولایت فقیه در منطقه را این نیرو ها تشکیل داده اند که در قالب جنگ های نیابتی با دول و نیرو های سیاسی رقیب درگیر هستند و عمق استراتژیک نهاد ولایت فقیه و خواست آن در کسب رهبری جهان اسلام را افزایش می دهند.

ایران توانسته است نیروی نظامی خود را به نیرویی که قادر است عملیات نظامی ظاهرا متعارف را صدها کیلومتر دورتر از مرزهای خود اجرا کند، ارتقا دهد. شاید بتوان گفت از منظر عینی قدرت منطقه ای ایران بعد از افول سلسله صفویه هیچگاه در این حد نبوده است. ولی پایداری این برتری با توجه به گسترش تضاد شیعه و سنی و ایران و عرب و افزایش تنش با غرب و اسرائیل معلوم نیست.

اما پاسخ به سؤال های طرح شده نیازمند توجه به این واقعیت است که گسترش قدرت منطقه ای جمهوری اسلامی که در محدوده هایی با خواست ایران و موقعیت ژئوپلتیکش نیز همپوشانی دارد در سایه برخورد های نرم و یا سخت دولت آمریکا رخ نداده، بلکه تابعی از متغیر های مختلف و بخصوص

عربی در غیاب حمایت آمریکا توانایی مهار ایران را ندارند. توانایی عربستان در تشکیل ناتوی عربی محل تردید جدی است. اساسا این کشور نمی تواند به صورت پایدار محور نزدیکی کشور های منطقه شود و شرایط لازم را برای اعمال هژمونی ندارد. توان ترکیه نیز به دلایل داخلی و خارجی تحلیل رفته است. ضمن اینکه دولت ترکیه به لحاظ راهبردی از تقابل با ایران اجتناب می ورزد.

بازگشت مناسبات ایران و آمریکا به سطح خصومت قبل از انعقاد برجام و افزایش فشار ها می تواند مانعی برای بلند پروازی جمهوری اسلامی در خاور میانه باشد. اما موفقیت راهبرد ترامپ در مهار جمهوری اسلامی و بازسازی هژمونی اعراب بر خاور میانه بستگی به شرایط متعددی دارد. نخست توانایی آن در اقناع اروپاست که تنگناهای زیادی در این خصوص مشاهده می شود. البته فرانسه و بریتانیا با کنترل نفوذ منطقه ای جمهوری اسلامی با ترامپ اتفاق نظر دارند اما تفاوت روش آنها می تواند این همسویی را فاقد نتیجه ای محصل گرداند.

دیگر عامل میزان توانایی در برخورد با جمهوری اسلامی ایران است. قدرت ایران در عراق، سوریه و یمن متکی به بخشی از اتباع و جریان های سیاسی کشور های یاد شده است. همچنین قدرت واقعی به واقعیت های روی زمین بستگی دارد. نمی توان با اراده گرایی صرف مسائل را شکل داد. نوع حضور حکومت ایران و متحدانش در سوریه و عراق به گونه ای است که از منظر واقع گرایی سیاسی هیچ بازیگر داخلی و خارجی نمی تواند آن را نادیده بگیرد.

در سوریه تمرکز ترامپ و تیمش از بین بردن داعش، تثبیت فشار اسد و بیرون کردن ایران و حزب الله لبنان با اقناع روسیه است. اما در واقع چنین طرحی با موانع جدی مواجه است. نخست توان جمهوری اسلامی در ایجاد بی ثباتی و ممانعت از آرامش است. روسیه نمی تواند و نمی خواهد در سطح میدانی جایگزین ایران و حزب الله لبنان شود. رویارویی با ایران نیز برای روسیه هزینه هایی در بر دارد. نابودی داعش آنگونه که ترامپ مد نظر دارد، نیازمند اعزام ارتش آمریکا به جبهه های نبرد است که چنین اتفاقی تنش با دولت سوریه را افزایش داده

بن بست در اعمال سیاست های مهار کننده و استمرار توسعه طلبی از سوی

مقامات ایران می تواند کار را به رویارویی نظامی بکشاند که در آن صورت تجربه جنگ های عراق و افغانستان این واقعیت را گوشزد می سازد که برتری نظامی آمریکا فقط در شروع کارآمدی دارد و مشکلات آینده با نظامی گری قابل حل و فصل نیست. از سوی دیگر دستان جمهوری اسلامی در هدف قرار دادن منافع آمریکا در سراسر جهان و بخصوص در عراق و افغانستان نیز خالی نیست.

و جلب رضایت روسیه را نیز با مشکلاتی مواجه می کند. از سوی دیگر حضور نظامیان آمریکایی در سوریه ممکن است وضعیت مشابهی مانند عراق بعد از اشغال پیدا کند و عملا ایران با استفاده از عملیات نامتعارف و دشواری های مواجهه با تروریست ها در عملیات نامتعارف ارتش آمریکا را زمینگیر سازد.

در یمن نیز بخشی از ارتش و نیرو های سیاسی با حوثی ها همسو هستند و موضوع فراتر از ادعاهای در خصوص مداخلات ایران است. عربستان سعودی و ائتلاف همسو نشان داده که قادر به بازگرداندن

پیامد های غیر منتظره رویداد ها بوده است. اساسا تضاد با آمریکا و تقابل گفتگمانی، سیاسی و راهبردی با آن یک پایه اساسی ماجرا بوده است.

در واقع موقعیت خوب منطقه ای حکومت بیش از هر چیز مرهون قدرت گرفتن اسلام گرایان افراطی و ناکامی بهار عربی در اصلاح سیاسی نظام های خودکامه منطقه است.

تجربه درگیری های یمن نشان داد فروش بیشتر سلاح به عربستان سعودی و دیگر کشور های عربی لزوما به افزایش قدرت آنها نمی انجامد. کشور های

دولت در تبعید یمن به قدرت نیست. تغییر موازنه قوا نیازمند مشارکت آمریکا در حملات هوایی است که باز تضمینی ندارد که بتواند ائتلاف حوثی ها و علی عبدالله صالح را کاملاً عقب براند.

بخش مسلط قدرت در ایران نشان داده است که در هنگام مواجهه با خطر جدی رویکرد ایدئولوژیک و ماجراجویی خود در روابط خارجی را با پراگماتیسم و مصلحت اندیشی مقطعی تلفیق می کند و همچنین واکنش های غیر تعجیلی و برنامه تدریجی را مد نظر قرار می دهد. از این رو ممکن است در عمل بر خلاف رویارویی های کلامی احتیاط پیشه کند و صبر کند برنامه های تهاجمی خود را بعد از مشخص شدن مشکلات دولت جدید آمریکا در داخل و خارج جلو ببرد.

این عوامل باعث می شود میزان اثرگذاری ترامپ در خاور میانه در شرف شکل گیری نظامی جدید نامعلوم باشد و نتوان گمانه زنی دقیقی ارائه داد.

بن بست در اعمال سیاست های مهار کننده و استمرار توسعه طلبی از سوی مقامات حکومت ایران می تواند کار را به رویارویی نظامی بکشاند که در آن صورت تجربه جنگ های عراق و افغانستان این واقعیت را گوشزد می سازد که برتری نظامی آمریکا فقط در شروع کار کارآمدی دارد و مشکلات آینده با نظامی گری قابل حل و فصل نیست. از سوی دیگر دستان

ترامپ به لحاظ شخصیتی

تمایل به ابراز قدرت در برابر حکومت ایران و اثبات اینکه شرایط متفاوت شده است را دارد. این برخورد ریسک برخورد محدود نظامی را افزایش می دهد. در عین حال عبور ایران از خط قرمز ترسیمی از سوی کاخ سفید مبنی بر ممانعت از آزمایش موشک های بالستیک به آزمون شجاعت برای حکومت ایران بدل شده است.

جمهوری اسلامی در هدف قرار دادن منافع آمریکا در سراسر جهان و بخصوص در عراق و افغانستان نیز خالی نیست. همچنین با توجه به تعمیم رویکرد خصمانه به کلیت ایران از سوی ترامپ، این امکان را به جمهوری اسلامی می بخشد که بخش های بیشتری از جامعه را با خود همراه سازد.

فعلاً در کوتاه مدت باید دید زور آزمایی های سیاسی و جنگ اقتصادی دو طرف به کجا می انجامد. فرجام راهبرد ترامپ در تضعیف جمهوری اسلامی و تقویت محور عربی نقش مهمی در چهره آینده خاور میانه خواهد داشت. اما با توجه به ماجراجویی حاکمان جدید عربستان سعودی، نگاه نو عثمانی دولت اردوغان در ترکیه و رشد پایگاه اجتماعی اسلام گرایان افراطی، حتی پیروزی احتمالی وی نیز لزوماً منجر به پایان بی ثباتی در منطقه نمی شود، بلکه می تواند اشکالی دیگر از اسلام گرایی اقتدار گرایانه را تقویت سازد که به لحاظ نهادی عامل استمرار تنش و کشمکش منطقه ای است.

ادامه از صفحه ۶

بزرگ اقتصادی هستیم: قدرت بازرگانی.» و بی آنکه وارد جزئیات شود، به تلویح گفت که استفاده از حقوق گمرکی و دیگر مکانیسم های بازرگانی را ترجیح می دهد. گفتگوی تلفنی اش با رئیس جمهور تایوان، خانم تسای اینگ-وینگ را - که اولین گفتگوی یک رئیس جمهور آمریکا، یا یک رئیس جمهور منتخب، با یک رهبر تایوان از زمان قطع روابط دیپلماتیک دو کشور در ۱۹۷۹ به این سو بود- می توان با توجه به همین منظور توضیح داد: تهدید به وخامت در روابط دو کشور به منظور دعوت پکن به پذیرش برخی شرایط.

با این حال، آقای ترامپ از این نکته غافل نیست که بر سر برخی مسائل اساسی نیازمند به کمک رهبران چین است. بویژه در مورد کره شمالی، که یکی از مشکلات حاد امنیت ملی است که باید به محض آغاز کارش با آن روبرو شود. رهبران کره شمالی، اگر چه در صحنه بین المللی سخت منزوی اند، ظاهراً موفق شده اند زرادخانه اتمی خود را پر کنند و موشک های بالیستیکی نیز برای ضربه زدن به ژاپن و سرزمین های آمریکائی در اقیانوس آرام فراهم آورند. در حال حاضر، چینی ها به علت نگرانی در مورد سقوط رژیم آقای کیم ژونگ-

آن (که می تواند صدها هزار پناهنده را به سوی چین سرازیر کند یا اتحاد دو کره را زیر قیومیت آمریکا بپذیرد)، کمک های مادی مؤثری به وی می کنند. اگر آقای ترامپ بخواهد پیونگ یانگ را به

ادامه از صفحه ۴

آیا می توان امیدوار بود که هشدارهای دلسوزان مردم و میهن جدی گرفته شود؟ در این میان آنچه مایه امیدواری است، مقاومت هائی است که در همین چند روزه از جانب جامعه مدنی جهانی، به خصوص در خود آمریکا، در برابر ترامپ و آنچه به همراه خود آورده، ابراز شده است. آیا آنچه با نام جامعه مدنی ایران شناخته می شود نیز می تواند در این مقاومت شریک شود و تهدیدی را که در وجود ترامپ، همچنان که در وجود رقبا داخلی اش، متوجه مردم و میهن ماست دریابد و با آن مقابله کند؟

سایت/ نشریه میهن از همه نویسندگان و صاحب نظرانی که به دعوت ما در این شماره پاسخ مثبت دادند، تشکر می کند. نیاز به توضیح ندارد که شورای دبیران میهن کوشیده است تا نظرات متنوعی را در این پرونده گرد آورد که طبعاً مسئولیت هر یک از آنها با خود نویسندگان است. ما تنها وظیفه خود دانسته ایم که با انتشار این پرونده، با امکانات محدود خود به آگاهی هم میهنان علاقمند در این زمینه یاری برسانیم.

شورای دبیران نشریه میهن

جواد اکبرین، رضا علیجانی، علی کشتگر و محسن یلفانی

متوقف کردن برنامه هسته ای اش مجبور سازد، نیازمند آن خواهد بود که پکن تجارتش را با کره شمالی کاهش دهد. وی در اولین مناظره اش با خانم کلینتون گفت: «چین باید این مشکل را برای ما حل کند.» اما رسیدن به چنین منظوری متضمن مذاکره با پکن، و در نتیجه، پذیرش امتیازهای متقابل خواهد بود.

شیوه ای که رئیس جمهور منتخب برای روابط آمریکا با اروپا و ناتو در نظر گرفته، به روشنی تفاوت برداشت های وی را با برداشت های پیشینیان نشان می دهد. در حالی که اینان اتحادیه آتلانتیک را سنگ بنای سیاست امنیتی آمریکا، و اروپا را باروی نظم لیبرال، می دانسته اند، وی بر این برداشت پشت می کند. از نگاه او، ناتو در مهم ترین جنگ زمان ما، یعنی جنگ علیه «تروریسم اسلام رادیکال» ناتوان بوده است. او اروپا را نیز، به عنوان یک واحد سیاسی، فاقد هر گونه توانائی عملی در کمک به منافع حیاتی ایالات متحده می داند. بنابراین، در مقایسه با قدرتهائی همچون روسیه و چین، که در «بازی بزرگ» جهانی نقش فعال تری دارند، سزاوار توجه کمتری است.

با این حال، آقای ترامپ ضمن یک گفتگوی تلفنی با یانس استولتنبرگ، دبیر کل ناتو در ۱۸ نوامبر «همیت دائمی» این اتحادیه را تأیید کرده، ولی از این تاریخ به بعد نکته ای بر این تأیید نیافزوده است. هیچ یک از کسانی هم که برای به عهده گرفتن مسئولیت های نظامی تعیین کرده، نشانه ای حاکی از علاقه خاصشان به صحنه عملیات اروپا از خود نشان نداده اند. توجه مستأجر آینده کاخ سفید به ناتو در دو دل مشغولی خلاصه می شود: وادار کردن اعضای اتحادیه به پرداخت کمک مالی بیشتر برای دفاع مشترک، و ملزم کردن آنها به اولویت دادن به جنگ بر ضد سازمان دولت اسلامی. مسائل دیگر، نظیر دفاع از «جناح شرقی» اروپا در برابر حمله احتمالی روسیه، چندان مورد توجه آقای ترامپ نیستند، چرا که ظاهراً بر این عقیده است که بر صحنه شطرنج جهانی، اروپا تنها یک کانون تشنج درجه دوم است. بنابر این فقط در صورتی بدان توجه می کند که منافع اساسی در آنجا به خطر بیافتند. در نهایت خط مشی رئیس جمهور آینده آمریکا در همین نکته خلاصه می شود. «اول آمریکا»، و همه کشورهای دیگر از طریق تنها یک معیار سنجیده می شوند: این که در تحقق هدف های اساسی آمریکا، حامل امتیاز یا مانعی باشند.

Michael Klare, استاد کالج همشایر (ماساچوستس). مؤلف کتاب مسابقه برای آنچه باقی مانده است. رقابت جهانی بر سر آخرین منابع دنیا. Metropolitan Books, New York, ۲۰۱۲/مقاله حاضر از ماهنامه لوموند دیپلماتیک، شماره ژانویه ۲۰۱۷ گرفته شده است.

(۱) «رونویسی سخنرانی دونالد ترامپ در فیلادلفیا»، The Hill, ۷ septembre ۲۰۱۶, www.thehill.com

(۲) همان.

(۳) رویترز، ۲۵ ژوئیه ۲۰۱۶

(۴) رویترز، ۹ نوامبر ۲۰۱۶

(۵) نیویورک تایمز، ۳ دسامبر ۲۰۱۶

(۶) نیویورک تایمز، ۱۴ نوامبر ۲۰۱۶

(۷) نیویورک تایمز، اول دسامبر ۲۰۱۶

ایران، ترامپ، برجام و سناریوهای احتمالی

هوشنگ امیر احمدی



پیش در آمد

برنامه جامع اقدام مشترک (برجام)، توافق هسته‌ای جولای ۲۰۱۶ بین ایران و پنج عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل (آمریکا، انگلیس، فرانسه، روسیه و چین) به اضافه آلمان، امیدهای زیادی را در ماه‌های اول تولد خود در ایران، آمریکا و بخش وسیعی از دنیا برای حل مشکلات ایران و آمریکا و حتی منطقه خاورمیانه ایجاد کرده بود. متأسفانه، و همانطور که این قلم در مقالات و مصاحبه‌های متعدد تحلیل و پیش بینی نموده بود، برجام جز کاهش تنش اندک و موقتی بین دو کشور و اندک گشایش اقتصادی برای ایران حاصل مهم دیگری نداشته است. این نتیجه علیرغم این واقعیت است که ایران در برجام یک عقب نشینی بی سابقه تاریخی در مقابل زور که به اسم دیپلماسی اعمال شد، کرد. به علاوه، و برعکس انتظارخوش باوران، وضعیت ایران با همسایگان عرب، اسرائیل، و کنگره و جمهوریخواهان و تندروهای آمریکا حتی بیش از پیش بحرانی شده است. اندک گشایشی هم که با اروپا حاصل شده است احتمالاً دستخوش تلاطمی خواهد شد که با سیاست‌های دولت دونالد ترامپ در رابطه ایران و آمریکا راه خواهد افتاد. در همین حال هم باراک اوباما و جان کری، که همه تخم مرغ‌های ایران را در زنبیل خودشان داشتند، واشینگتن را ترک کرده‌اند و زنبیل را سپرده‌اند بدست آقای دونالد ترامپ تک رو، رئیس جمهور جدید آمریکا، که فردی ضد اسلامی است و هیچ شباهتی با رهبران اسلامی ایران ندارد و معلوم نیست می خواهد این زنبیل را به هوا پرت کند یا بگذارد در انبار نمناکی تا تخم مرغ‌هایش بگندند.

در داخل کشور هم برجام به رشد دموکراسی کمکی نکرد، دعوای جناحی را تشدید نمود و باعث فشار و اختلاف بیشتری علیه منتقدین، مخالفین نظام اسلامی، و شهروندان دوگانه، مخصوصاً ایرانی-آمریکایی، شد. در همین حال هم دنیا و منطقه جدیدی در شرف تکوین است و ترامپ می خواهد آمریکا در این دنیای تازه بدوران رسیده از جمیع جهات "اول" باشد، دقیقاً به همان معنی که جمهوری اسلامی برای سالیان دراز خواسته بود "رهبر مسلمانان جهان" باشد. میگویند دو کدخدا در یک

اقلیم ننگند. متأسفانه کدخدا آمریکای بزرگتر از تجربه برجام یاد گرفته که با تحریم و تهدید میشود کدخدا ایران کوچکتر را به آسانی تسلیم و یا حتی از آن اقلیم خارج کرد.

در این مقاله سعی خواهد شد که با توجه به همه شرایط موجود، و آنچه در شرف وقوع است، یک ارزیابی مشروط از آینده رابطه ایران و آمریکا در دوره آقای ترامپ بدست داده شود. در ابتدا اشاره خواهد شد به نظم جهانی جدیدی که در

شرف وقوع است و تاثیر احتمالی آن روی سیاست و اقتصاد جهانی. وضعیت داخلی و خارجی شکننده ایران در آستانه این نظم بحث بخش دوم مقاله خواهد بود. در این قسمت مشکلات و سیاست‌های اقتصادی کشور، دعوای جناحی بر سر برجام و انتخابات ریاست جمهوری در پیش رو، درگیریهای جمهوری اسلامی در منطقه، تحرکات احتمالی چند کشور کلیدی در منطقه، مخصوصاً متحدین نزدیک آمریکا، از جمله اسرائیل و عربستان، علیه جمهوری اسلامی و عکس العمل احتمالی ایران، اجمالا توضیح داده میشوند. درگیری مثلث ایران - آمریکا - متحدین آمریکا جزء پیچیده ترین بازبهای سیاسی در منطقه خواهد بود. برای اینکه درک بهتری از سیاست ترامپ در قبال ایران بدست داده شود، در بخش سوم مقاله وضعیت جدیدی که در آمریکا در حال تکوین است تشریح میگردد. در اینجا سیاستهای اقتصادی و خارجی ترامپ و تاثیر و تهدید احتمالی آنها برای جمهوری اسلامی مورد مذاقه قرار خواهد گرفت.

در بخش چهارم، سه سناریوی احتمالی برای رابطه ایران آمریکا مطرح می شود: سناریوی صلح، سناریوی جنگ، و سناریوی "نه جنگ و نه صلح". مقاله دو سناریوی اول را غیر محتمل ارزیابی میکند و سناریوی سوم، یعنی وضعیت موجود نه جنگ و نه صلح را محتمل تر می داند اما به این واقعیت هم توجه می دهد

که این سناریو شکننده و در میان مدت دوام پذیر نیست. از این دیدگاه، مقاله سناریوی چهارمی را با عنوان "پارامترهای همزیستی مسالمت آمیز با ترامپ" پیشنهاد میکند که ضمن جلوگیری از هر درگیری احتمالی وضعیت کاهش تنش قابل دوامی را می تواند بین دو کشور ایجاد کند. البته این سناریو به مقدار زیادی بستگی به تحولات داخلی ایران هم خواهد داشت. و بالاخره در بخش پایانی، مقاله پیشنهاد میکند که ایران، برای اینکه سناریوی پیشنهادی موفق شود، باید با استفاده از فرصتی که انتخابات ریاست جمهوری پیش رو ایجاد خواهد کرد "خانه ای در خورد فیل بسازد". از مهمترین ستون‌های این خانه، جامعیت مشارکت سیاسی مردمی، یک اقتصاد قوی ملی و عدالت گستر، و یک نظام دفاعی قدرتمند هستند. درغیاب چنین وضعیتی، امنیت ملی ایران از بیرون و درون حتما در خطر خواهد افتاد.

نظم جهانی در شرف وقوع

پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا (بریکست) و جنبش‌های سیاسی "نامرسم" در کشورهای اروپایی از جمله آلمان، اتریش، فرانسه، اسپانیا، هلند، یونان، و در بعضی از کشورهای غیر اروپایی همه نشان از آن دارند که دنیا، مخصوصاً غرب، دارد به سرعت بسوی ضدیت با جهانی شدن، مهاجرین، و لیبرالیسم موجود و تشدید ملی گرایی، وطن پرستی حاد، و نژاد پرستی پیش میرود.

طرد «وضع موجود»، ضدیت با جهان گرایی و مهاجرین خارجی، و تقویت بومی گرایی پوپولیستی استوانه‌های این جنبش‌ها هستند.

واقعیت این است که سرمایه داری به همراه لیبرالیسم سیاسی باعث ترویج هرچه بیشتر بیعدالتی و افزایش فاصله طبقاتی و بیکاری جوانان و فساد نخبگان اقتصادی-سیاسی گشته و در نتیجه باعث تقویت فکر ضدیت با وضع موجود شده است. معنی این روند ناسیونال - پوپولیسم، که تصادفاً و در این مقطع خاص نیروهای راست هادی آن هستند، برای سیاست جهانی افزایش تضاد و رقابت بین کشورها برای آوردن امتیازات هر چه بیشتر اقتصادی است («آمریکا اول» ترامپ). در همین حال نیز باید منتظر از هم پاشی اتحادیه‌های موجود، از جمله اتحادیه اروپا، و شکل گیری دسته بندیها و قطب بندی‌های جدید در بین کشورهای دنیا به سرکردگی قدرتهای مافوق بود.

بدیهی است که در این مبارزه جهانی برای رونق اقتصادی و توزیع دوباره ثروت نفع کشورهای قدرتمند و نخبگان سیاسی-اقتصادی آنها، که فرمول اصلی آن برد-باخت خواهد بود، آن دسته از کشورها که بتوانند قدرت‌های دیپلماتیک و نظامی برتر ایجاد کنند، همچون در دوره استعماری، برنده خواهند شد. پیام این روند جدید برای نظام اقتصاد جهانی هم این است که لیبرالیسم اقتصادی افسار گسیخته سرمایه داری از نوع بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به پایان خط رسیده و جای خوش را در آینده ای نه چندان دور به سیستم‌های اقتصادی مبتنی برافزایش و حفاظت از تولید و شغل داخلی خواهد داد. در نظام اقتصادی جدید، بکارگیری و تجهیز هرچه بیشتر منابع داخلی و توسعه و حفاظت از صنایع و خطوط تولیدات ملی دیگر در مقابل رقابت‌های خارجی بیشترین نقش را در توسعه اقتصادی خواهند داشت. در واقع دنیای اقتصاد به سوی یک سیستم «نو استعماری-تجاری» پیش میرود که در آن تجارت و بازار آزاد مشروط به منافع قدرت‌های برتر خواهد بود. در چنین وضعیتی احتمال «جنگ» تجاری بین اقتصادهای بزرگ، حتی بین آمریکا و متحدش اروپا، و زیر پا ماندن کوچکترها بسیار بالا خواهد بود. اینکه بشود در دراز مدت این دعوا را در حیطه تجارت محدود کرد نیز مورد شک است.

ایران در آستانه نظم جدید

متأسفانه وضعیت داخلی و خارجی ایران در این دنیای در حال ظهور بسیار وخیم است. در داخل، کشور دچار بحرانهایی حادی شده است که از بارزترین آنها نابودی بخش صنعت و ساختمان، افزایش فقر و فاصله طبقاتی (اشرافیکری فاسد)، رشد بیکاری بالای جوانان و زنان، کاهش درآمد طبقات متوسط و پائین دست (در کنار «حقوق‌های نجومی»)، بحران مالی و بدهی فزاینده دولت، و تنزل ارزش پول ملی است. درحالی که دولت ادعا میکند اقتصاد در حال رشد است، و بیکاری و تورم کاهش پیدا کرده اند، تجربه روزانه مردم نشان از تداوم رکود اقتصادی در بخش تولید و افزایش بیکاری و قیمت کالاهای اساسی دارد.

در بخش سیاسی نیز در غیاب ساز و کارهای قانونی و دمکراتیک و تنگ نظری نیروهای اسلامی حاکم، کشور درگیر دعواهای جناحی و تفرقه ملی شکننده ای شده است که در جریان انتخابات ریاست جمهوری پیش رو حتماً وخیم‌تر هم خواهد شد. این وضعیت سیاسی در کنار بحران اقتصادی، ضعف مدیریت دولتی، سقوط ارزش‌های اخلاقی، و تشدید ناهنجاریهای اجتماعی، مخصوصاً اعتیاد در بین جوانان و فساد مالی در بین

دولتمردان، باعث کاهش قدرت ملی و افزایش تمایلات گریز از مرکز قومی گردیده است.

در همین حال هم رابطه ایران با آمریکا و کشورهای قدرتمند منطقه، از جمله اسرائیل، عربستان، مصر و ترکیه بطور خطرناکی بحرانی است. درگیری نظامی ایران در عراق و سوریه، و حمایت آن از «نیروهای مقاومت» (بقول دشمنان جمهوری اسلامی «تروریست») در منطقه، از جمله در لبنان، فلسطین، یمن، کردستان و بحرین بحران بین المللی ایران را تشدید میکنند. این درگیریها و حمایتها به همراه برنامه توسعه موشکی ایران و وضعیت غیرقابل قبول حقوق بشر به دشمنان جمهوری اسلامی در آمریکا بهانه خواهد داد تا تحریم‌های جدیدی علیه کشور وضع کنند (هم اکنون تعدادی بعد از برجام تصویب شده اند). این در حالی است که کشور همچنان از تحریم‌های بین المللی موجود، مخصوصاً از تحریم‌های اولیه آمریکا، صدمه میبیند و برجام نتوانسته است جلوی تحریم‌های جدید را سد کند و گشایش موثری در اقتصاد کشور ایجاد نماید. مثلاً، یکسال بعد از اجرائی شدن برجام، هنوز هم بانک‌های بین المللی با ایران کار نمیکند و کشور نمیتواند پول نفتی را که می فروشد تماماً و نقدا دریافت کند. متأسفانه هرچه «نقلاب اسلامی» در صحنه داخلی به بیراهه رفته و صدمه دیده است، به همان اندازه

خارجی کشور را هم جدی تلقی نمیکنند و آینده کشور را دستخوش بازی قدرت خود کرده‌اند.

برای نمونه، در دی ماه ۱۳۹۵ دعوی قدرت درون نظام از محدوده اصولگرا-اصلاح طلب خارج شد وقتی عده ای بنام نیروهای غیر جناحی، «جبهه مردمی انقلاب اسلامی» را تشکیل دادند و مصمم هستند که نگذارند آقای حسن روحانی در انتخابات آینده دوباره رئیس جمهور شود. رهبران این جبهه به درستی معتقدند که به انقلاب اسلامی خیانت شده است و دولتمردان اسلامی عمدتاً بدنبال انباشت ثروت شخصی رفته‌اند و به منافع ملی بی توجه هستند. اما راه حل نیم بند آنها هم کارساز نخواهد بود چون تمایل آنها بیشتر به تجدید تولید انقلاب است تا ایجاد یک سیستم سالم حکومتی.

نمونه دیگر بی توجهی رهبران اسلامی به عمق بحرانهایی ایران سیاست‌های دولت آقای روحانی است. این دولت از همان ابتدای کار در چهارچوب فکر منسوخ «اقتصاد لیبرالی جدید» دهه ۱۹۸۰ بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و تکیه غیر معقول به برجام سیاست‌گذاری کرده است - یعنی سیاست بازار آزاد و درهای باز و فربه‌تر کردن بخش خصوصی غیر تولیدی بانکی-تجاری متحد دولتمردان عالی رتبه. مشخصاً، بی توجهی به تولید داخلی، مخصوصاً صنعت و ساختمان،

سه سناریوی احتمالی برای رابطه ایران آمریکا: صلح، جنگ، و «نه جنگ و نه

صلح». دو سناریوی اول غیر محتمل ارزیابی می شود و سناریوی سوم محتمل تر است. اما این سناریو شکننده و در میان مدت دوام پذیر نیست. از این دیدگاه، سناریوی چهارمی با عنوان «پارامترهای همزیستی مسالمت آمیز با ترامپ» پیشنهاد می شود. البته این سناریو به مقدار زیادی بستگی به تحولات داخلی ایران هم خواهد داشت. ایران، برای اینکه سناریوی پیشنهادی موفق شود، باید با استفاده از فرصتی که انتخابات ریاست جمهوری پیش رو ایجاد خواهد کرد «خانه ای در خورد فیل بسازد».

رژیم اسلامی آن را با سیاست خارجی خود پیوند زده است؛ در رابطه با شکست برجام هم حکومت تهران چنین تاکتیکی را پیش می برد و نتیجتاً مثلث خطرناک آمریکا-اسرائیل-عربستان شکل گرفته است.

با توجه به دنیای در حال ظهور و وضعیت وخیم داخلی و خارجی جمهوری اسلامی، معقول می نماید که ایران نیز هرچه بیشتر به سوی ملی‌گرایی در سیاست و اقتصاد پیش برود و تجارت و بازار آزاد را مشروط به منافع کشور بکند و برای رسیدن به این هدف، قدرت سازی مردمی- نظامی انجام دهد. در غیر این صورت حتماً بازهم ایران بازنده می گردد.

گفته شد «بازهم» چون ایران یک بار در اواسط قرن نوزده در جهت عکس تمایلات دنیای غرب حرکت کرد و عقب ماند. مشخصاً، در آنوقت در حالیکه غرب بسوی صنعتی شدن در چهارچوب لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی پیش میرفت و با بکارگیری قدرت ملی و نظامی، تجارت نابرابر بر دیگران تحمیل می‌نمود، ایران بسوی استبداد اقتصادی و سیاسی رفت و درهای خودش را هم بر دنیای غرب گشود و عقب مانده شد. متأسفانه از حرفهایی که تا این لحظه از دولتمردان ایران در باره نظم جهانی در شرف وقوع شنیده میشود معلوم است که آنها درک درست و یا عمیقی از روندهای جدید در دنیای سیاست و اقتصاد ندارند. در همین حال، چنانکه از سیاست‌های دولت و دعواهای جناحی بر سر برجام و انتخابات پیش رو پیداست، آنها بحرانهایی داخلی و

عدم حفاظت منطقی از تولیدات داخلی و افزایش بی رویه تجارت خارجی، اولویت دادن به کاهش تورم در مقابل ایجاد کار، تقدم دادن به جذب منابع (سرمایه) خارجی در مقابل تجهیز منابع داخلی، و وابستگی بیشتر به بخش نفت از سیاست‌های لیبرالیسم جدید ولی منسوخ شده دولت یازدهم بوده‌اند. واقعیت این است که بحرانهایی حادی که کشور را ذلیل کرده‌اند کمتر محصول تحریم‌ها هستند (شاید در حد ۲۰ درصد) و بیشتر نتیجه سیاست‌ها و مدیریت اقتصادی ضعیف دولت‌ها بوده‌اند. سواً سیاست‌های غلط و مدیریت ضعیف، دولت آقای روحانی کمترین کنترل را روی بازیگران فاسد بازار و دولت اعمال کرده است. در واقع هم بازار آزاد بوده است و هم دولت، و برای هر دو هم درهای ایران بردنیا باز بود و در نتیجه فساد رایج ترین راه انباشت ثروت شده و باعث نابودی انقلاب گردیده است. این در حالی است که بی توجهی به ملی‌گرایی سیاسی و اقتصادی جهانی و عدم استفاده بهینه از منابع قدرت و ثروت داخلی در جهت ساختن قدرت و اقتصاد ملی حتماً باعث زیانهای جبران ناپذیرتری خواهد شد. در این راستا، استفاد از بازار آزاد و ورود به اقتصاد جهانی باید حساب شده و بر مبنای تجهیز و استفاده از منابع داخلی و مدیریت قانونمند و منضبط دولتی پیش برود و نه در جهت فروش هرچه بیشتر نفت و وارد کردن اجناس لوکس که متأسفانه سیاست و افتخار دوات برجام شده است. در همین حال هم باید از تضعیف

امکانات و نیروهای دفاعی کشور بشدت پرهیز کرد تا بتوان از دستاوردها حفاظت نمود.

متأسفانه یکی از بدترین جنبه‌های برجام، سوای ضربه زدن به ملی‌گرایی ایرانی، معامله نامعقول روی قدرت دفاعی کشور و تضعیف نیروهای نظامی، مخصوصاً سپاه انقلاب اسلامی است. در واقع برجام، که آمریکائی‌ها از طریق آن "بدون شلیک یک گلوله" صنعت هسته‌ای کشور را جمع کردند، کمترین کمک را به رفع تحریم‌ها علیه سپاه کرد و در مواردی هم (مثلاً قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت سازمان ملل) حتی کار این نیرو را مشکل ترساخت این درحالی است که در دنیای بسیار خطرناک جدید، یعنی در وضعیتی که غرب به سرعت ملی‌گرا میشود و اقتصادهای بزرگ درگیر رقابتهای کشنده‌ای خواهند بود، و همچنین با توجه به وضعیت شکننده داخلی و خارجی ایران، کشور حتماً نیاز به یک قدرت دفاعی بسیار قوی و به یک اقتصاد مقاوم و منکی به خود

مهاجرت، مشکل مشروعیت‌نخبگان سیاسی، تجارت آزاد غیر منصفانه، ضدیت با جهانی شدن و نئولیبرالیسم، افزایش تروریسم علیه آمریکا، و تحقیر ملی خواهد بود. از یک طرف ملی‌گرایی و نژادپرستی افراطی (که در آمریکا سابقه‌ای تاریخی دارد)، در آمریکا شکل خواهد گرفت و تقاضای طبقات متوسط و فرودست برای وضعیت اقتصادی و سیاسی بهتر دائماً زیاد خواهد شد. از طرف دیگر نخبگان سیاسی فعلی از جمله ترامپ علاقه‌ای به تغییری اساسی در جهت بهبود وضع توده‌ها از خود نشان نمی‌دهند و کماکان مشغول عوام فریبی هستند. این رهبران ممکن است حتی قابلیت تغییرات داخلی را هم از دست داده باشند که در این صورت برای تخلیه فشار داخلی و پوشش قول‌های انتخاباتی حتماً به ماجراجوئی‌های بین‌المللی روی خواهند آورد. با توجه به همه شرایط و شواهد موجود، این ماجراجوئی‌ها حتماً علیه سازمان ملل متحد، کشورهای که رقیب تجاری قوی

حتماً می‌توانی." اینکه آقای ترامپ با برجام چه خواهد کرد هنوز روشن نیست. ایشان طی مبارزات انتخاباتی خود برجام را یک "معامله بد" توصیف کرد و در سخنرانی کنفرانس سالانه لابی اسرائیل در آمریکا، ایک، قول داد که آنرا فسخ کند. بعدها کمی کوتاه آمد و تجدید مذاکره را بجای پاره کردن سند مطرح نمود. و بالاخره بعد از انتخاب شدن، و متعاقب ملاقات با آقای اوباما، در باره برجام سکوت اختیار کرد. اینطور گفته میشود که اوباما واقعیت‌های پشت پرده برجام را به ترامپ گفت و ایشان قانع شدند که باید برخورد پیچیده تری با برجام بشود. در همین حال هم مخالفین سرسخت مذاکرات هسته‌ای، از جمله ناتانیاهوی اسرائیل، ترکی فیصل عربستان، و کیسینجر آمریکا، هشدار داده‌اند که ترامپ برجام را با تحمیل شرایط جدیدی حفظ کند. حتی باب کرکر، رئیس کمیته روابط خارجی سنای آمریکا هم که طی مذاکرات هسته‌ای اوباما را دروغگو خوانده بود به این جمع منتقدان قدیمی پیوست و نقض مستقیم برجام را به ضرر منافع ملی آمریکا اعلان کرد. واقعیت این است که این منتقدین در گذشته نقش پلیس بد را داشتند و می‌خواستند که موضع مذاکره اوباما و جان کری، که نقش پلیس خوب را بازی میکردند، تقویت بشود. امروز هم که ایران صنعت هسته‌ای خودش را نمادی کرده است می‌خواهند که قرار داد را حفظ و از آن به عنوان یک تله علیه ایران استفاده کنند.

اصرار ایران به عدم مذاکره با دولت ترامپ نه تنها درست نیست که خطرناک هم هست. ایران می‌تواند مسیر ترامپ را با قبول مذاکره مشروط عوض کند اما به جای «تجدید» مذاکره، پیشنهاد «مذاکره» را بدهد و اعلان کند حاضر است با آقای ترامپ (نه ۱+۵) در هر جا و زمانی روی مسائل فیما بین از جمله هسته‌ای مذاکره کند. ایران هم چنین باید به آمریکا و متحدینش این طور تفهیم کند که برجام برایش سراسر ضرر بوده و خلل و فرج‌های آن باعث کمترین استفاده ایران از آن شده است. این در حالی است که ایران به تعهداتش به طور کامل عمل کرده است.

مشخصاً، آنها می‌خواهند که با پیچیده‌تر و دقیق‌تر کردن معیارها برای نظارت بر اجرای برجام وضعیتی ایجاد کنند که ایران نتواند بدون نقض تصادفی برجام آنرا عملی کند. نقشه هم این است که ایران را بسوی نقض جزئی برجام بکشانند و بعد از این وضعیت برای فسخ برجام و یا تحریم‌های جدید (و یا حتی برگرداندن تحریم‌های برداشته شده) استفاده کنند - مکانیسمی که در برجام هم پیش بینی شده است. در همین حال هم مخالفین جمهوری اسلامی سعی خواهند کرد که موارد غیر مربوط به برجام (از جمله توسعه موشک‌های بالیستیک ایران؛ دخالت جمهوری اسلامی در سوریه، عراق و یمن؛ حمایت از تروریسم یعنی حمایت از حزب الله و حماس فلسطین؛ و بالاخره نقض حقوق بشر) را نیز علیه ایران عمده کرده و از آنها برای تحریم‌ها و تهدیدهای جدید علیه جمهوری اسلامی استفاده کنند. امیدواری این گروه‌ها این است که با اعمال چنین برنامه‌هایی دیر یا زود ایران از کوره در برود و برجام را صریحاً نقض کنند. در چنین وضعیتی، آنها یک آشوب بین‌المللی علیه ایران راه خواهند انداخت و امنیت ملی کشور وثبات نظام را بطور جدی به مخاطره میاندازند. باید توجه داشت که این نیروهای مخالف، قبل از اینکه با برجام مشکل داشته باشند با نظام و ایدئولوژی اسلامی آن مسئله دارند و آرزوی آنها براندازی این نظام اسلامی است.

هم اکنون ایران این فشارها را احساس می‌نماید (نظیر تمدید قانون تحریم ایسا برای ۱۰ سال دیگر و یا قانون محدودیت ویزا که دومی را ترامپ در ۲۵ ژانویه وضع کرد و هدفش ضربه کاری دیگری بر برجام است) و برای پیش گیری از افزایش آنها از یک سو تهدید به عکس العمل شدید میکند و از سوی دیگر مجبور به مذاکرات جدیدی با گروه ۱+۵ شده است که هدف آنها وادار کردن ایران به عقب نشینی از برخی امتیازاتی است که در برجام به آن داده شد است. بیشتر اروپائی‌ها پشت سر برجام هستند و دارند به ایران به دروغ می‌گویند که برای بستن دهان ترامپیست‌ها و حفظ برجام، دادن امتیازات اندک دیگری لازم است. اخیراً گزارش شد که ایران پذیرفته است که

آمریکا هستند و نیروهای مقاومت در منطقه خاورمیانه مخصوصاً ایران خواهد بود. از این دیدگاه است که آینده آمریکا را باید جداً نگران‌کننده ارزیابی کرد و برای ایران و کشورهای که با آمریکا ضدیت دارند هم نگران بود. بدیهی است که این یک دیدگاه درازمدت است و بر فرضیاتی هم بنا شده که احتمال ایجاد شرایط برای پیدایش آنها زیاد نیست. با این وجود، رهبران ایران نباید این احتمال را به هیچوجه نادیده بگیرند.

اما احتمال افزایش تشنج بین ایران و آمریکای ترامپ در میان مدت بسیار بالا و خطرناک است. ترامپ هم اکنون مبادرت به تشکیل یک "کابینه جنگی" کرده است و موضع رهبران منتخب برای شورای امنیت ملی، سازمان سیا، امنیت میهن و دفاع شاهد این ادعا است. حتی وزرای امور خارجه، تجارت و خزانه داری نیز که ظاهراً غیر نظامی هستند دل خوشی از جمهوری اسلامی ندارند. اکثریتی از این سردمداران امنیت و امور بین‌المللی ترامپ از دشمنان سرسخت جمهوری اسلامی و برجام هستند. کنگره آمریکا و رهبران حزب ترامپ، یعنی حزب جمهوریخواه، از دیگر نیروهای قدرتمند ضد ایران هستند. آنها بدلیل منزوی شدن در مذاکرات برجام و هم بخاطر دشمنی ایران با بعضی از نیروهای دوست آمریکا و حمایت از نیروهای دشمن آن کشور، با ایران ضدیت شدید دارند. متأسفانه برجام هم نه تنها ایران هراسی را در آمریکا کاهش نداد که به آن با افزایش "سپاه هراسی" دامن هم زده است. برابر آخرین سرشماری موجود اکثریت مردم آمریکا، مخصوصاً آنهایی که به ترامپ رای دادند، مخالف برجام هستند و در باره نظام اسلامی، مخصوصاً سپاه انقلاب و نیروی قدس آن دیدی شدیداً منفی دارند. ایران هم با مواضع تند ضد آمریکائی خود به ساختن دشمن از آنها کمک کرده است. یک ضرب المثل چینی میگوید "اگر بخوای از من دشمن بسازی

خواهد داشت. در این راستا، کافی نیست که جمهوری اسلامی تنها رشد اقتصادی را در اولویت قرار دهد و بالا رفتن نرخ آن را ملاک بهبود زندگی مردم بکند، سیاستی که در واقع دولت آقای روحانی دنبال میکند و برای توجیه آن هم یا آمارهای غیر واقعی میدهد و یا غیر شفاف عمل میکند. رشد اقتصادی باید در چهار چوب یک برنامه جامع توسعه اقتصادی مدیریت شود و در این راستا سیستم‌های نظامی-دفاعی در کنار اتحاد نیروهای مردمی از طریق سازکارهای سیاسی دموکراتیک و اقتصادی عدالت گستر تقویت شوند.

آمریکا و تهدید ترامپیسم برای ایران
واقعیت این است که دونالد ترامپ یک ملی‌گرا و پوپولیست نژادپرست است و ملی‌گرایان پوپولیست نژادپرست می‌توانند به همراه توده‌های بازنده بسیار خطرناک باشند. در همین حال، ترامپ یک فرصت طلب خودخواه است که حرکت و سیاست خارجی اش را با مواضع همکارانش در امنیت ملی (برخی ژنرال‌های بازنشسته دعوت به کار شده) و با دهان طرفداران ضد خارجی اش هم سو خواهد کرد تا محبوبیت بیشتری کسب کند. ترکیب این تمایلات و مسائل می‌تواند به رشد فاشیسم مخصوصاً در سیاست خارجی آمریکا کمک کند که در این صورت به اصطلاح فاتحه دنیا خوانده است. این دقیقاً همان مسیری است که آلمان و ایتالیا را در سال‌های بین دو جنگ جهانی به سوی فاشیسم هدایت کرد. اگرچه آمریکا نهادهای دموکراتیک قدرتمند دارد و نخبگان سیاسی‌اش هم، در طول تاریخ، انعطاف بیشتری برای تغییر نشان داده‌اند، با این وصف نمی‌شود خطر ظهور فاشیسم در آمریکا را نادیده گرفت.

ترامپیسم میتواند به این تمایل دامن بزند و اساس آن هم سوء استفاده از وضعیت بد طبقات متوسط و کارگری، بی توجهی به اشتغال در مقایسه با تورم، سیاست لیبرالی

آقای اوباما جذابیت نداشت و به دنبال یک ایران ضعیف‌تر بود و هست. اسرائیلی‌ها و اعراب همچنین نگران بودند که آمریکا ممکن است بخواهد ایران را حتی "ژاندارم" منطقه بکند. بی دلیل نیست که آنها در هر فرصتی به اوباما گوش زد می کردند که "ایران بخشی از مشکل است و نه بخشی از راه حل". این نگرانی اسرائیلی‌ها و اعراب حتی در زمان دولت ضد ایرانی ترامپ هم کم‌کم ادامه خواهد داشت چون رئیس جمهور جدید آمریکا هم گاهی اوقات صحبت از خروج از خاورمیانه را کرده است، اتفاقی که برای اسرائیلی‌ها و دولت‌های دست نشانده عرب منطقه فاجعه بار خواهد بود. اما آمریکا در این رابطه که باید با منطقه چه کار کند دچار تزلزل است. از یک طرف، به نظر می‌رسد که آمریکا با می‌خواهند خودشان را از منجلب خاورمیانه بیرون بکشند ولی برای این منظور نیاز به کشوری مثل ایران دارند که بتواند با نیروهای چون داعش و القاعده مقابله کرده و در چهارچوب توازن قوا با اسرائیل و عربستان در منطقه ثبات ایجاد کند. از طرف دیگر، برای اینکه ایران بتواند چنین نقشی را ایفا کند باید قوی‌تر شود ولی آمریکا هنوز هم با این فرض که "یک ایران قوی یک ایران خطرناک است" در مقابل جمهوری اسلامی قرار دارد، مضاف به اینکه دشمنان ایران در منطقه هم کم‌کم راه خواهند بود و انقلاب اسلامی هم، که منشا تفکر و رفتار خاص حکومت ایران و بخش بزرگی از نیروهای ضدغربی در منطقه است، حداقل تا وقتی که نسل اول رهبران انقلابی در قید حیات سیاسی هستند، سرچایش خواهد بود. سواى اینکه جمهوری اسلامی به انقلابی گری خود ادامه دهد و یا "معتدل" بشود، دشمنان با نفوذ آن در منطقه و ورای آن با تمام قوا، همچون در گذشته، در مقابل نزدیکی ایران و آمریکا خواهند ایستاد و از همه امکانات و ابزارهای خود، از جمله بی اعتمادی عمیق بین ایران و "دشمنانش"، برای مقابله با عادی شدن رابطه استفاده خواهند کرد. متأسفانه منافع بسیار قدرتمندی علیه این رابطه نهاده شده‌اند و مقابله با آنها بسیار

چنین عینک‌هایی به هم نگاه میکنند، عادی شدن رابطه آنها غیر ممکن است. توافق برجام هم متأسفانه به نحوی نائل شد که آنرا بادوام نمیکند و "آتش بس اتمی" بین دو کشور حتماً موقتی خواهد بود. واقعیت این است که دولتین آمریکا و ایران با اهداف بسیار محدود وارد این مذاکرات شدند. برای آقای اوباما انگیزه عمده، لجبازی با تندروهای کنگره و اسرائیل و تاریخ سازی به اسم خودش بود. برای آقای روحانی هم انگیزه اصلی این بود که به "تند روها"ی وطنی ثابت کند می شود با آمریکا معامله برد-برد کرد و تحریم‌ها را برداشت. ضمناً غنی سازی تنها مشکل رابطه نبود و حتی شاید مهمترین آنها هم نبود. مسائلی چون حمایت ایران از حزب الله، حماس و سوریه، توسعه موشک‌های بالیستیک، ضدیت با حقوق بشر، و مخالفت با موجودیت اسرائیل هم وجود دارند. این آخری "مادر" همه مسائل فیما بین است که این خود نیز از ستون‌های "انقلاب اسلامی" ایران شده است. متأسفانه آتش بس اتمی نه تنها به مذاکرات دیگری منتهی نشد بلکه خود موجب یک معضل جدید برای رابطه گردیده است. یک عامل که این معضل را ایجاد کرد تفاوت نسبی دیدگاه دولت اوباما با کنگره محافظه کار و متحدان منطقه‌ای اش در باره مسائل درون رابطه ایران و آمریکا و نقش منطقه‌ای ایران بود. مشخصاً برای آقای اوباما غنی سازی ایران یک مشکل کوتاه مدت بود که می‌بایست فوراً حل میشد در حالی که حمایت ایران از حزب الله و مخالفت با موجودیت اسرائیل برایش یک امر دراز مدت محسوب میشد که تنها از طریق ایجاد توازن قوا در منطقه قابل حصول است. در مقابل، رهبران تند روی اسرائیل، علیرغم هوجب بازی‌های شان، غنی سازی هسته‌ای ایران را بیشتر به شکل یک مشکل درازمدت می‌دیدند در حالی که حمایت ایران از حزب الله، مخالفت با موجودیت اسرائیل و افزایش توان نظامی غیراتمی ایران برای آنها امری فوری و حیاتی بود و هست. در واقع مخالفت اسرائیل با مذاکرات اتمی بیشتر بدلیل ترس آن از تضعیف نسبی در "منطقه دشمن" بود تا ترس آن از "بمب اتمی" ایران. برای عربستان هم ایده توازن قواى

به جای ذخیره کردن ۳۰۰ کیلوگرم اورانیوم غنی شده در سال تنها ۲۰۰ کیلوگرم ذخیره خواهد کرد. آنها در ظاهر می خواهند که این امتیازات جدید بهانه نقض برجام از سوی ایران را از آمریکایی‌ها بگیرد. واقعیت این است که اروپایی‌ها بدنبال منافع تجاری خود در ایران هستند و می‌ترسند که آمریکا برجام را مستقیم یا غیرمستقیم تخریب کند که در آن صورت کار تجارت آنها با ایران هم مختل خواهد شد. ایران باید بداند که این مذاکرات بیهوده است و جز درگیر کردن بیشتر آن در تله برجام کار دیگری نمی‌کند. بجای این نوع مذاکرات بیفایده، ایران باید هر مذاکره‌ای بر روی برجام و یا به بهانه آن را مستقیماً با آمریکا و با هدف جامع‌تری انجام دهد.

این درست است که ترامپ علاقه‌ای به مداخله مستقیم نظامی در خاورمیانه، به خصوص ایران، ندارد و گفته مخالف سیاست "تغییر رژیم" است اما این امر را نمی‌شود هم نادیده گرفت که رئیس جمهور جدید آمریکا در حرف و عمل ثبات چندانی نداشته است و اغلب بطور خیلی فرصت طلبانه و ناگهانی مواضع خودش را عوض کرده است. چون اطرافیان ترامپ در سیستم امنیتی، دفاعی و امور خارجی با ایران ضدیت خواهند داشت، این امکان حتماً وجود دارد که ترامپ هم در جهت دخالت در امور ایران و منطقه تغییر فکر و رفتار بدهد و حتی بخواهد به موضع "تغییر رژیم" سالها پیش برگردد. با این وجود بزرگترین خطری که رابطه ایران و آمریکا را تهدید میکند پیش آمده‌ای اتفاقی از نوعی هستند که گاهی در خلیج فارس بین نظامی‌های دو کشور پیش می‌آید. نحوه برخورد ترامپ با این اتفاقات با روش همه روسای جمهوری سابق متفاوت خواهد بود چون ترامپ عقب نشینی بلد نیست و همیشه می‌خواهد برنده باشد. متأسفانه اختیارات رئیس جمهور آمریکا برای مقابله با چنین پیش آمده‌هایی هم نامحدود است. با این وجود می‌شود و باید این تهدیدها را به فرصت تبدیل کرد و برای این منظور جمهوری اسلامی باید سیاست و رفتار بسیار دقیق و حساب شده‌ای را پیش بگیرد.

متأسفانه دولت آقای روحانی تمام هم و غم خودش را حفظ برجام کرده و به وضعیت خطرناکی که در حال شکل گیری است توجه ندارد. اعتقاد دارم که تا دیر نشده باید توجه ایران از برجام به کلیت رابطه برود و پیشنهاد ترامپ برای مذاکره بر سر برجام را بپذیرد و از آن به عنوان فرصتی برای باز کردن باب گفتگو استفاه کند چه در غیر این صورت هم برجام و هم شانس آینده برای تسخیر زدانی بیشتر از بین خواهد رفت.

سه سناریوی رابطه ایران و آمریکا

منطقاً، سه سناریو در رابطه ایران و آمریکا ممکن است. صلح، جنگ و نه صلح و نه جنگ. صاحب این قلم بیش از ۲۷ سال برای صلح، یعنی عادی کردن رابطه ایران و آمریکا، کوشش آکادمیکی و سیاسی کرده است. لکن در تمامی این مدت، با واقع بینی، عادی سازی رابطه را بعنوان یک هدف غائی در نظر داشته و امیدوی به نائل آمدن به آن تا وقتی که رهبران نسل اول انقلاب زنده هستند نداشته است. واقعیت این است که بین ایران و آمریکا یک انقلاب رادیکال اسلامی نشسته و یک حکومت مذهبی هم از آن محافظ میکند. عبور از این دو سد اگر غیر ممکن نباشد حتماً بی نهایت مشکل است. در حالی که جمهوری اسلامی به آمریکا از زاویه این انقلاب و رژیم نگاه میکند و آن را دشمن آشتی ناپذیر و خطرناک خودش میدانند، آمریکا نیز به ایران بعد از انقلاب حداکثر بی اعتمادی را دارد و جدا بر این باور است که بیشتر مسائل خودش و دوستانش در منطقه از افکار و رفتار این نظام اسلامی ناشی میشود. تا وقتی که این دو دولت با

برای توفیق در رسیدن به یک راه حل معقول با آقای ترامپ، ایران باید این

ضرب المثل را عملی کند که: «یا مکن با پیل بانان دوستی، یا بنا کن خانه‌ای در خورد پیل.» ستونهای چنین خانه‌ای حکمت، عزت و قدرت هستند که باید در ساختار قدرت سیاسی و اقتصادی ایران مخصوصاً در حوزه امنیت، دفاع، سیاست خارجی، و توسعه اقتصادی، بر مبنای جامعیت مشارکت سیاسی مردمی، یک اقتصاد قوی ملی و عدالت گستر، و یک نظام دفاعی قدرتمند نمود درخشان داشته باشند. ترامپ یک «کابینه جنگی» تشکیل خواهد داد و برای یک معامله معقول با این کابینه، ایران نیز باید یک «کابینه جنگی» تشکیل بدهد. اما این به این معنی نیست که ایران باید خود را برای «جنگ» احتمالی با آمریکا آماده کند. بین ایران و آمریکا جنگی برنامه ریزی شده و وسیع در کار نخواهد بود. صحبت از نمایش قدرت است و جسارت در عرضه و تقاضای خواسته‌ها، و برای این منظور است که ایران نیز باید مثل آمریکا و برای مذاکره موفق با آن، همقطاران ایرانی کابینه جنگی آمریکا را به میدان بیاورد. واقعیت این است که در دولت ترامپ نظامیان نقش عمده‌ای پیدا خواهند کرد و آنها ممکن است زبان غیر نظامیان ایران را خوب درک نکنند در حالی که با نظامیان ایران حتماً زبان مشترک خواهند داشت.

مشکل و پر مخاطره خواهد بود. در این میان نیروهای اسلامی افراطگرا در جهان اسلام، بالاخص نیروهای وهابی، بازی خطرناکی را راه انداخته‌اند و برای ایران و عمق استراتژیک آن در سوریه، عراق و لبنان جدا مشکل ایجاد کرده‌اند. این عوامل، در کنار انقلابات اسلامی در ایران و منطقه، با وجود منافع مشترک بسیار بین ایران و آمریکا، باعث تقویت مسائل تفرقه افکن بین دو کشور شده و عادی شدن رابطه بین آنها راه که هیچ اعتمادی به همدیگر ندارند، همچنان مشکل کرده است. متأسفانه جمهوری اسلامی هم که از ابتدای انقلاب، بدلیل تاریخی و انقلابی، غرب و اسرائیل و بخشی از اعراب را دشمن خود ساخته است کمکی به وضعیت نکرده است. متأسفانه این "دشمنان" امروز از هر فرصتی برای شلیک کردن تیرهای زهرآگین درون این دعوا کوشش میکنند و آمریکا را ترغیب به فشار و تهاجم بیشتر به ایران مینمایند. ایران هم کماکان، گاهی در مقام مقاومت و گاهی مهاجمت، تیرهای زهرآگین خود را بسوی آنها شلیک میکند. در نتیجه همه طرفهای درگیر این دعوا جدا زخمی و مسموم شده‌اند.

در همین حال هم خوشبختانه به نظر نمیرسد که با توجه به همه شرایطی که در آمریکا، ایران، و منطقه وجود دارد شاهد جنگ برنامه ریزی شده ای بین ایران و آمریکا در آینده قابل پیش بینی باشیم. البته این احتمال همیشه وجود دارد، و با دولت ترامپ شاید هم قوی‌تر شده باشد، که یک درگیری محدود مخصوصا در خلیج فارس بین نیروهای نظامی دو کشور اتفاق بیافتد. اینکه چنین درگیری ای چه وسعتی پیدا کند بستگی به تصمیم و عکس العمل ایران خواهد داشت. معنی این درک هم این است که هر نوع درگیری احتمالی محدود خواهد ماند چرا که ایران حتما با آن با احتیاط برخورد خواهد کرد. واقعیت این است که مردم هر دو کشور و رهبران آنها از جنگ و درگیری‌های نظامی گذشته شدیداً متضرر و حتی خسته شده‌اند و در هر دو کشور (و منطقه) وضعیت اقتصادی و سیاسی شان به نحوی نیست که بضاعت کافی برای یک درگیری وسیع موجود باشد. در همین حال هم مردمان هر دو کشور صلح طلب هستند و رهبران آنها هم یا مشروعیت کافی ندارند و یا در حال انقراض هستند. مشکلات منطقه ای هر دو کشور هم بسیار وسیع و فلج کننده‌اند و افراطی‌های اسلامگرا هم دشمنان جدید هر دو کشور شده‌اند. با این وجود، اگر وضعیت رابطه با دقت مدیریت نگردد، دولت نژاد پرست و ضد اسلامی ترامپ می تواند از طریق تحریم‌های کشنده جدید و سیاست‌های بی ثبات کننده و تغییر رژیم یک خطر جدی برای امنیت ایران باشد.

از سالها قبل اسرائیل و اعراب بین ایران و آمریکا جنگ خواسته‌اند اما آمریکا علاقه اش بیشتر به دیپلماسی زور بوده است. در نتیجه، اگر چه آمریکایی‌ها از "همه گزینه‌ها روی میز" دائما صحبت کرده‌اند اما در عمل تنها گزینه "نه جنگ و نه صلح" را دنبال کرده‌اند تا هم نیروهای ضد جنگ و هم نیروهای ضد صلح در این اختلاف را آرام نگهدارند. ایران هم تصادفا در وضعیت فکری آمریکا بسر برده است. در تهران هم دولت نخواستار است با آمریکا صلح کند چرا که از نزدیکی با آن وحشت دارد و به دشمنی با آمریکا برای حفظ انقلاب و نظام نیازمند است. جنگ نیز هرگز گزینه ایران نبوده است چون حکومت اسلامی میدانند که حریف نظامی آمریکا نیست و در هر جنگی بازنده خواهد بود. این است که تهران هم مثل واشینگتن گزینه نه جنگ و نه صلح را حفظ کرده است. بنابراین، هر گاه مشکل رابطه به سوی درگیری سوق داده شده، جمهوری اسلامی "نرمش قهرمانانه" پیش گرفته

و سعی کرده است تنش زدائی کند تا برخورد نظامی پیش نیاید و قدرت آمریکا برای تغییر رژیم و یا حتی لیبرالیزه کردن رژیم اسلامی محدود شود، و برعکس هر وقت رابطه بسوی بهتر شدن رفته است ایران انقلابی گری را پیش برده است و خصومت با آمریکا عمده شده است. پس برای اینکه وضعیت نه جنگ و نه صلح حفظ شود سیاست دوطرف در ۳۷ گذشته خلاصه شده به: نرمش قهرمانانه همراه با مرگ بر آمریکا از سوی ایران، و دیپلماسی به همراه تحریم و تهدید از سوی آمریکا. اگر چه این وضعیت سالها قابل دوام بوده است اما شرایط در هر دو طرف و منطقه بسوی پیش رفته است که گزینه نه جنگ و نه صلح هر چه بیشتر بی ثبات شده است.

پارامترهای همزیستی مسالمت آمیز با ترامپ
مشکلاتی که بین ایران و آمریکا وجود دارند عیدیه و عمده‌اند. بزرگترین این مشکلات انقلاب اسلامی، ادعای ایران برای زیست مسقل، نگاه بدگمانانه آمریکا به "قدرت" ایران، و بالاخره ناسازگاری متقابل دو کشور و متحدان شان است. چون این مشکلات در چهارچوب رفتارهای "انقلاب اسلامی" ایران و رفتارهای "جهانخوازانه" آمریکا راه حل ندارد، تهران و واشینگتن باید در حواشی آنها با هم به یک همزیستی مسالمت آمیز برسند، نظیر آنچه که شوروی سابق و آمریکا در زمان جنگ سرد به آن رسیدند. لیست مشکلاتی که قابل مذاکره هستند و میشود آنها را کاهش داد عبارتند از: تحریمها، سوریه،

راه حل و استفاده از شگردهای اقتصادی غیر ممکن هم نیست. ترامپ حتما نمی خواهد که سرمایه داران آمریکا پشت دروازه‌های ایران بمانند درحالی که سرمایه داران اروپایی در ایران فربه گردند (اتفاقی که برای آمریکایی‌ها بعد از صلح با ویتنام پیش آمد). اما شروع حرکت باید یک تصمیم و عزم ملی در ایران باشد. خوشبختانه این عزم برای برجام وجود آمد اما متأسفانه در همانجا متوقف شد و طرفین به یک راه حل نیم بند برای مشکل هسته ای رسیدند که امروز دستخوش تهدید جدی شده است. این تجربه نشان میدهد که بدلیل تنیدگی مسائل دو کشور با هم و با مسائلی که در جهان و منطقه در جریان هستند، یک راه حل جامع تر ارجح است. روش رسیدن به این جامعیت باید قدم به قدم و از طریق مذاکره روی مسائلی باشد که برای هر دو طرف در اولویت قرار دارند. در همان شروع هم ایران باید درک بهتری از خود آقای ترامپ کسب کند. ترامپ یک فروشنده است و قبل از هر چیزی دوست دارد که برای خودش بازاریابی کند. عدم درک این روانشناسی ترامپ هر تلاشی را بین ایران و آمریکا برای کاهش تنش به بیراهه می برد.

اول باید تکلیف برجام روشن گردد. آقای ترامپ گفته که میخواهد سر برجام دوباره مذاکره کند و ایران آنرا به شدت رد کرده است. البته در طرف ترامپ نیروهایی هستند که می خواهند ایشان برجام را دور بیزد نه اینکه فقط تجدید مذاکره بکنند و ایران هم تهدید به مقابله به مثل کرده است. این مواضع در هر دو طرف گرفتار

بخش عمده ای از تحریم‌ها علیه ایران بدلیل و یا بهانه نقض حقوق بشر

اعمال شده‌اند و در آینده هم این امکان وجود دارد که دولت ترامپ از این ابزار بیشترین استفاده را ببرد. ایران باید این بهانه را از آمریکا و متحدینش بگیرد. گشایش‌های دموکراتیک در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی باید گسترش یابند تا از این طریق مشارکت مردمی در امنیت ملی بالا برود و بهانه برای تحریم و دخالت‌های خارجی کم شود. در این رابطه، مبارزاتی که برای انتخاب رئیس جمهوری در پیش است فرصت بزرگی ایجاد خواهد کرد. انتخابات آینده باید تا حد امکان منصفانه و آزاد برگزار گردد تا بهانه دست عاملان تحریم نیافتد و دولتی شکل بگیرد که قابلیت دفاع از کشور و توسعه با دوام آن را یکجا در خود داشته باشد. اما اگر روال وعده بی عمل ادامه یابد، مشارکت مردمی حتما کاهش یافته و امنیت ملی در خطر می‌افتد. تجربه انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا باید برای ایران هم درس بزرگی داشته باشد و آن اینکه مردم دیگر به آنها که دروغ می‌گویند و با زندگی‌شان بازی می‌کنند اعتماد نخواهند کرد.

احساسات ملی هستند. همانطور که حتی مخالفین سابق برجام (یعنی پلیس‌های بد در دوره مذاکره) هم به آقای ترامپ هشدار داده اند، خروج آمریکا از برجام به نفع منافع ملی آن کشور نخواهد بود. آنها در عوض می خواهند که آمریکا برجام را به شکل یک تله برای ایران نگهدارد و در حاشیه آن به تحریم و تهدید ادامه دهد. تقریباً حتم است که ترامپ در صورت اصرار ایران به عدم مذاکره با ایشان این مسیر را در پیش خواهد گرفت و امیدوار خواهد ماند که ایران بدلیل افزایش فشارها برجام را نقض کند، که در آن صورت آمریکا برای منزوی کردن ایران و ضربه کاری زدن به جمهوری اسلامی مشروعیت بین المللی خواهد یافت. با نظر گفتن این واقعیت و شخصیت خود-مرکزبینی آقای ترامپ، حتما اصرار ایران

اسرائیل، عربستان، فلسطین، حزب الله لبنان، عراق و یمن. مشکل هسته ای و موشک‌های ایران هم که قرار بود در چهارچوب برجام حل شده باشد کماکان بعنوان یک مسئله تنش زا بین دو کشور باقی مانده است. متأسفانه ایران بعد از برجام اهم مهمی جز قدرت مردم خود و پشتیبانی آنها ندارد در حالی که آمریکا حتما در موقعیت بهتری از قبل از برجام قرار دارد. بعضی‌ها فکر میکنند که دشمنی و مبارزه ایران با داعش میتواند برای ایران یک امتیاز محسوب شود. چنین اعتقادی اساس ندارد و باید پذیرفت که آمریکا صرفا میخواهد از ایران برای نابودی داعش استفاده تاکتیکی ببرد. مشکلات ایران و آمریکا سیاسی-نظامی و پیچیده‌اند و راه حل صرفا اقتصادی و ساده ندارند. با این وجود یافتن

به عدم مذاکره با دولت ایشان نه تنها درست نیست که خطرناک هم هست.

اما ایران می تواند مسیر ترامپ را با قبول مذاکره مشروط عوض کند و فرصت بزرگی را هم برای کاهش تنش در مسائل دیگر ایجاد کند. از این دیدگاه، رد پیشنهاد تجدید مذاکره ترامپ معقول نمی نماید، برعکس، ایران باید از این پیشنهاد استقبال کند و از آن یک فرصت بسازد، اما به جای "تجدید" مذاکره، پیشنهاد "مذاکره" را بدهد و اعلان کند که حاضر است با آقای ترامپ (نه ۱+۵) در هر جا و زمانی روی مسائل فیما بین

نظام موجود در سوریه، منتهای شخص بشار اسد، حفظ شود. آمریکایی ها از تجربه عراق و لیبی یاد گرفته اند که تغییر رژیمها آسان است اما مدیریت جانشین کردن آنها با نیروهای مشروع بسیار مشکل است. اما ایران تنها وقتی موفق خواهد شد که برای نابودی داعش از آمریکا امتیاز بگیرد که هم اکنون سر سوریه یا عراق بعد از داعش با آمریکا به یک درک رسیده باشد و چنین درکی هم نباید در خفا بماند بلکه باید با بوق و کرنا به گوش همه جهانیان برسد. خفاکاری با آمریکا برای ایران بسیار ضرر داشته است.

عمده خواهد شد و نیاز به یک راه حل اصولی که با امنیت ملی ایران در تضاد نباشد خواهد داشت. صرف تکیه ایران به آنچه در رابطه با موشکها در برجام و یا آخرین قطعنامه سازمان ملل آمده است مشکل را برطرف نمیکند. در این رابطه هر نوع مذاکره ای باید پیش دستانه بوده و مستقیماً نیروهای دفاعی کشور، از جمله سپاه، را در راس خود داشته باشد. تصادفاً بخشی از سران امنیت ملی ترامپ نظامی هستند و آنها حتماً درک واقع بینانه تری از نیازهای دفاعی ایران خواهند داشت و با نیروهای نظامی ایران با واقع بینی بیشتری گفتگو خواهند کرد. آنها همچنین یاد گرفته اند که فشار روی ایران، مخصوصاً سپاهیان، می تواند برای آمریکا همچون گذشته مشکلات عدیده در جاهای غیر محتمل ایجاد کند.

مشکل اسرائیل، حزب الله و فلسطین به هم تنیده و در عمل یک مشکل هستند. شاید منطقی ترین راه حل برای ایران قبول پیشنهاد "دو-دولتی" و پیروی از موضع سازمان کشورهای اسلامی باشد. در این رابطه، تجربه دولت مالزی با اسرائیل می تواند برای ایران آموزنده باشد. ایران و اسرائیل مشکلات تاریخی، سرزمینی و دینی ندارند و باید بتوانند برای مشکل ایدئولوژیکی-استراتژیکی که آنها را دشمن کرده است یک راه حل منطقی پیدا کنند. ایران نباید بگذارد که اسرائیل از دست ایران به اعراب پناه ببرد که متأسفانه به مقدار زیادی هم اکنون این اتفاق افتاده است. این امر در درازمدت می تواند امنیت ملی ایران را جدا به مخاطره بیناندازد. این طور به نظر می رسد که اسرائیل به دولت ترامپ برای بهبود رابطه با آمریکا که زمان اوامای صدمه دید نیاز دارد و این امر ترامپ را در موضع قدرتمندی قرار میدهد و شاید ایشان بتوانند، در صورت تغییر موضع نسبی ایران و فشار ایران بر حزب الله برای کاهش تنش با اسرائیل، به عنوان یک میانجی کمتر طرفدار اسرائیل به میدان بیاید.

اطمینان دارم که هم آمریکا و هم اسرائیل، اگر بتوانند با ایران کنار بیایند، از اعراب به سود ایران فاصله خواهند گرفت. عکس این اتفاق هم حتماً صادق است. ایران باید بتواند دشمنی با اسرائیل را خنثی کند و نگذارد رقبای استراتژیکی-ایدئولوژیکی آن با هم یکی شوند.

ایران با دنیای عرب در یک کاسه است. دین و مقدسات و جغرافیای مشترک، آنها را تا ابد در کنار هم نگه خواهد داشت. اگر چنین است که هست، ایران چاره ای جز یک زندگی شرافتمندانه مسالمت آمیز با اعراب نخواهد داشت. تشنج به هر دلیلی به ضرر هر دو طرف است. شرایط خطرناکی بین آنها، مخصوصاً با عربستان سعودی، پیش آمده است که باید آنها را مجبور کند با احتیاط بیشتری با هم پیش بروند. رابطه دو کشور سر مسائل اسلامی (شیعه و سنی)، سوریه، عراق، یمن و مسائلی دیگر به مرز خطر رسیده است. متأسفانه در حین مذاکرات هسته ای، عربستان (که خواستار مشارکت بود) منزوی و رابطه اش با ایران خراب شد. چرا باید آلمان جزء مذاکره کنندگان با ایران باشد ولی عربستان نه؟ این اشتباه بزرگی بود. ترامپ و اطرافیانش به این مشکل آگاه هستند و هم چنین میدانند که "تروریسم اسلامی" عمدتاً در میان مسلمانان سنی رشد کرده است. اما اعراب پول دارند و ترامپ هم به پول آنها برای برنامه های خود، مخصوصاً فروش اسلحه و احیای سرمایه داری مالی و ساخت و ساز، نیاز دارد. از این دیدگاه، و با توجه به این واقعیت که برای ترامپ، که با اسلام در مجموع میانه خوبی ندارد، شیعه و سنی فرقی نمیکند. پس اگر ترامپ مجبور شود که بین ایران و عربستان طرف یکی را بگیرد آن حتماً عربستان پولدار

آنها می خواهند که با پیچیده تر و دقیق تر کردن معیارها برای نظارت بر اجرای برجام وضعیتی ایجاد کنند که ایران نتواند بدون نقض تصادفی برجام آن را عملی کند. نقشه هم این است که ایران را به سوی نقض جزئی برجام بکشانند و بعد از این وضعیت برای فسخ برجام و یا تحریم های جدید (و یا حتی برگرداندن تحریم های برداشته شده) استفاده کنند - مکانیسمی که در برجام هم پیش بینی شده است. در همین حال هم مخالفین جمهوری اسلامی سعی خواهند کرد که موارد غیر مربوط به برجام (از جمله توسعه موشک های بالیستیک ایران؛ دخالت جمهوری اسلامی در سوریه، عراق و یمن؛ حمایت از تروریسم یعنی حمایت از حزب الله و حماس فلسطین؛ و بالاخره نقض حقوق بشر) را نیز علیه ایران عمده کرده و از آنها برای تحریم ها و تهدیدهای جدید علیه جمهوری اسلامی استفاده کنند. امیدواری این گروه ها این است که با اعمال چنین برنامه هائی دیر یا زود ایران از کوره در برود و برجام را صریحاً نقض کند. در چنین وضعیتی، آنها یک آشوب بین المللی علیه ایران راه خواهند انداخت و امنیت ملی کشور و ثبات نظام را به طور جدی به مخاطره می اندازند.

روسها هم احتمالاً فرمول ترامپ را خواهند پذیرفت. ایران هم باید بتواند به سوریه بعد از بشار اسد فکر کند و برای آن برنامه ریزی نماید. ایران باید سوریه، و نه خانواده اسد، را بخشی از عمق استراتژیکی خود بداند و ارتباط سوریه با حزب الله لبنان را بعنوان یک محور دفاعی مهم حفظ کند. روی سوریه ایران جدا شانس مذاکره سازنده با آمریکای ترامپ را خواهد داشت و از این طریق می تواند از شر بخش دیگری از تحریم ها نجات یابد. ایران باید برای آینده سوریه بعد از اسد به همان گونه عمل کند که برای استقرار یک دولت جدید (حامد کرزای) بعد از نابودی طالبان در افغانستان کرد، یعنی همکاری نزدیک و صادقانه با آمریکا برای استقرار یک دولت تمام مردمی برای ملت سوریه. البته وضعیت در سوریه بسیار پیچیده تر از وضعیتی بود که در افغانستان بعد از طالبان وجود داشت. نقش عربستان و دیگر کشورهای منطقه مشکلات عدیده برای ایران ایجاد خواهد کرد، اما با توجه به عمق ارتباط سپاه قدس و نظام ایران با نیروهای درون سوریه و اطراف، و قدرت فزاینده حزب الله لبنان و سوریه، ایران اهرم های بزرگی در آن منطقه دارد.

مشکل موشکها قرار بود با برجام منتفی بشود اما متأسفانه این امر همچنان موردی برای تهدید و فشار آمریکا باقی مانده است. در این رابطه بهترین مسیر باز همان گشایش مذاکره با آمریکا به بهانه گفتگو جهت کاهش کاستی های برجام برای هر دو طرف است. بدیهی است که ایران نمی تواند و نباید توان دفاعی خود را به مذاکره بگذارد. از طرف دیگر، بی توجهی به این مشکل هم راه حل نخواهد بود. واقعیت این است که موضوع موشکها در آینده نزدیک بین ایران و آمریکا

از جمله هسته ای مذاکره کند. ایران هم چنین باید به آمریکا و متحدینش این طور تفهیم کند که برجام برایش سراسر ضرر بوده و خلل و فرج های آن باعث کمترین استفاده ایران از آن شده است. این در حالی است که ایران به تعهداتش به طور کامل عمل کرده است. در واقع این حرکت ایران توپ را در زمین ترامپ می اندازد و واشینگتن، اگر قبول نماید که با ایران مذاکره کند، دچار مشکل خواهد شد. ایران با قبول مذاکره بلوف ترامپ را رو خواهد کرد و برنده می شود. واقعیت این است که ایران از برجام سود چندانی نبرده است و شاید مذاکره با گروه ترامپ (اگر جدا بپذیرند) به حل برخی از مشکلات برجام برای هر دو طرف، کمک کند. مهم ترین هدف ایران در این وضعیت خطرناک باید حفظ گفتگو بین دو کشور باشد اما نباید این گفتگو را بعنوان تجدید مذاکرات قبلی دوباره روی برجام متمرکز کرد.

اکثر تحریمها و تهدیدهایی که بجا مانده اند در رابطه با حمایت از تروریسم (عمدتاً حزب الله لبنان)، رژیم اسد در سوریه و نیروهای شیعه در عراق و یمن هستند. تهدید اسرائیل، نقض حقوق بشر و موشکها هم دلایل عمده دیگری هستند که باعث تحریم روی جمهوری اسلامی، عمدتاً سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شده اند. ترامپ و همکارانش برای حقوق بشر ارزشی جز در شعار قائل نیستند و از آن فقط بعنوان یک ابزار فشار و مشروعیت بخش به تحریمها استفاده می کنند. مشکل سوریه درعوض برای آمریکایی ها و متحدین شان فوری و جدی تلقی میشود. خود ترامپ گفته است که دوست دارد حل این مشکل را با نابود کردن داعش توسط ایران و روسیه شروع کند و در ادامه حتماً حاضر خواهد بود که

اقتصاد ملی با دوام بسازد. واقعیت این است که هم منابع ایران داخلی هستند و هم مشکلاتش و باید از خارج فقط به صورت تکمیلی استفاده شود. این تغییر در سیاست گذاری اقتصادی در راستای سیاست‌های اقتصادی و جهانی ترامپ هم خواهد بود و شاید هم باعث نوعی همخوانی و همکاری اقتصادی بشود. ترامپ با نفولیرالیسم اقتصادی و تجارت خارجی کاملا آزاد مشکل دارد و با هر کشوری که بخواهد چنین سیستمی را تبلیغ کند در تضاد قرار خواهد گرفت. از طرف دیگر، نئومرکانتالیسم (تجارت کنترل شده) یعنی تجارت آزاد و رابطه یک جانبه برد-باخت به نفع ترامپ خواهد بود. بعلاوه، ساختن یک اقتصاد ملی یا مقاومتی جزء لاینفک

سعی کند از مسیر روسها و همچنین مستقیم، روابط اقتصادی خود با آمریکا را گسترش بدهد. اما آمریکایی‌ها فقط مادی نیستند، سیاسی و ارزشی هم هستند. به عبارت دیگر، گسترش روابط اقتصادی با آمریکا باید با ارزش‌های طرفین و منافع استراتژیک و سیاسی آنها هم جور دربیاید. از این دیدگاه است که یافتن راه‌حلهای منطقی برای مسائل فیما بین بر مبنای منافع ملی دو طرف شروع خوبی خواهد بود. متأسفانه به جای رسیدن به یک توافق تمدنی بین دو کشور، عده‌ای سعی کرده‌اند که به دشمنی بین این دو تمدن دامن بزنند. با ترامپیسم شاید وقتش رسیده باشد که در این رابطه خطرناک جدا تجدید نظر بشود.

خواهد بود. اما چرا باید ترامپ را در موضعی قرار داد که چنین سیاستی اتخاذ کند؟ اگر ایران قرار است با آمریکا کاهش تنش نکند و وضعیت رابطه به همین روال بماند و یا بدتر شود آن وقت ایران باید انتظار کمک از آمریکا برای حل مشکل با اعراب را نداشته باشد و سیاست خود را حتما مستقیما بسوی تنش زدائی با اعراب پیش ببرد. البته کاهش تنش با آمریکا در این رابطه یک کمک بزرگ خواهد بود چون بخشی از رفتارهای تهاجمی عربستان به دلیل وضعیت بد رابطه ایران و آمریکا است. از دید اعراب، دشمنی آمریکا با ایران، آنها را به نسبت قدرتمند میکند. متأسفانه رفتار ایران در حین مذاکرات هسته‌ای هم این احساس را به دنیای عرب داد که دولت ایران، علیرغم شعارهای انقلابی، ضعیف است. اعراب همیشه از یک ایران ضعیف سوء استفاده کرده و باعث مشکلات عدیده برای خود و ایران شده‌اند. همانطور که تجارب تاریخی نشان میدهد، یک ایران قوی تر همیشه ثبات بیشتری را در منطقه خود مخصوصا در دنیای عرب باعث شده است. معنی این تجربه این است که ایران، حتی اگر برای رابطه بهتری با اعراب هم شده، باید جدا به قدرت سازی بپردازد البته نه در حرف بلکه در عمل، و این قدرت سازی هم نباید فقط بر قدرت سخت تکیه کند. تصادفا، یکی از بزرگترین امتیازات ایران بر اعراب داشتن ظرفیت بسیار بالا، بدلیل تاریخ و فرهنگ طولانی تر، برای ساختن قدرت نرم است. این امید ایران که ترامپ منطقه را ترک می کند هم عبث است. علیرغم مشکلات عدیده آمریکا در خاورمیانه و احتمال بی نیاز شدن از نفت منطقه بدلیل افزایش تولید در آمریکا، ترامپ در منطقه خواهد ماند و شاید درگیری‌هایش وسیع تر از گذشته هم بشود (ایشان هم اکنون تصمیم گرفته است که یک منطقه امن در سوریه ایجاد کند). اما این امید که شاید طبیعت این درگیری بیشتر جنبه اقتصادی پیدا کند می تواند به واقعیت نزدیک تر باشد ولی این تمایل خود بخود به نفع ایران نخواهد بود. فروش اسلحه بیشتر به اعراب و نفوذ گسترده کمپانی‌های آمریکائی در پروژه‌های منطقه عرب با تشویق ترامپ بخشی از این گسترش اقتصادی خواهد بود. با فرض این تغییر در رفتارهای منطقه ای آمریکا، ایران باید خود را برای ایجاد توازن در روابط اقتصادی خود با شرق و غرب از همین الان آماده کند. اما این توازن نمی تواند فقط با افزایش تجارت با اروپا ایجاد شود. برای ترامپ ملی‌گرا، اروپا و چین و روسیه با هم فرقی ندارند. از دید ترامپ سرمایه دار، اگر قرار نیست نفعی عاید او بشود بهتر است که عاید هیچکس هم نشود. متأسفانه تحریم ها مانع افزایش روابط اقتصادی ایران و آمریکا خواهند بود و برجام موجود هم کمکی نمیکند چون این توافق با هدف گشایش اقتصادی بین ایران و اروپا انجام گرفت. این شاید مهمترین دلیلی است که برجام را باید بطور جامع تری تجدید تولد کرد.

موضوع موشکها در آینده نزدیک بین ایران و آمریکا عمده خواهد شد و نیاز به یک راه حل اصولی که با امنیت ملی ایران در تضاد نباشد خواهد داشت. صرف تکیه ایران به آنچه در رابطه با موشکها در برجام و یا آخرین قطعنامه سازمان ملل آمده است مشکل را برطرف نمیکند. در این رابطه هر نوع مذاکره ای باید پیش دستانه بوده و مستقیما نیروهای دفاعی کشور، از جمله سپاه، را در راس خود داشته باشد. تصادفا بخشی از سران امنیت ملی ترامپ نظامی هستند و آنها حتما درک واقع بینانه تری از نیازهای دفاعی ایران خواهند داشت و با نیروهای نظامی ایران با واقع بینی بیشتری گفتگو خواهند کرد. آنها همچنین یاد گرفته‌اند که فشار روی ایران، مخصوصا سپاهیان، می تواند برای آمریکا همچون گذشته مشکلات عدیده در جاهای غیر محتمل ایجاد کند.

امنیت ملی کشور است و در این راستا باید مدیریت‌ها را هم تصحیح کرد و با فساد مبارزه جدی نمود. در غیر این صورت وضع معیشتی مردم، مخصوصا اقشار متوسط به پائین، بدتر خواهد شد و نتیجتا امنیت ملی ایران می تواند توسط آقای ترامپ و یا هر قدرت دیگری به مخاطره بیافتد.

و بالاخره، برخورد ایران با امنیت ملی خود باید ورای قدرت سازی سخت، رشد اقتصادی و مذاکره با آمریکا باشد. قدرت نرم هم در دنیای امروز به همان اندازه قدرت سخت برای امنیت ملی و انسانی حیاتی شده است. بخش عمده ای از تحریم‌ها علیه ایران بدلیل و یا بهانه نقض حقوق بشر اعمال شده‌اند و در آینده هم این امکان وجود دارد که دولت ترامپ از این ابزار بیشترین استفاده را ببرد. ایران باید این بهانه را از آمریکا و متحدینش بگیرد. گشایش‌های دموکراتیک در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی باید گسترش یابند تا از این طریق مشارکت مردمی در امنیت ملی بالا برود و بهانه برای تحریم و دخالت‌های خارجی کم شود. در این رابطه، مبارزاتی که برای انتخاب رئیس جمهوری در پیش است فرصت بزرگی ایجاد خواهد کرد. انتخابات آینده باید تا حد امکان منصفانه و آزاد برگزار گردد تا بهانه دست عاملان تحریم نیافتد و دولتی شکل بگیرد که قابلیت دفاع از کشور و توسعه بادوام آن را یکجا در خود داشته باشد. اما اگر روال وعده بی عمل ادامه یابد، مشارکت مردمی حتما کاهش یافته و امنیت ملی در خطر میافتد. تجربه انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا باید برای ایران هم درس بزرگی داشته باشد و آن اینکه مردم دیگر به آنها که دروغ میگویند و با زندگی‌شان بازی می‌کنند اعتماد نخواهند کرد.

ایران باید خانه ای در خورد پیل بنا کند
برای توفیق در رسیدن به یک راه حل معقول با آقای ترامپ، ایران باید این ضرب المثل را عملی کند که: "یا مکن با پیل بانان دوستی، یا بنا کن خانه ای در خورد پیل". سنوهای چنین خانه ای حکمت، عزت و قدرت هستند که باید در ساختار قدرت سیاسی و اقتصادی ایران مخصوصا در حوزه امنیت، دفاع، سیاست خارجی، و توسعه اقتصادی، بر مبنای جامعیت مشارکت سیاسی مردمی، یک اقتصاد قوی ملی و عدالت گستر، و یک نظام دفاعی قدرتمند نمود درخشان داشته باشند. ترامپ یک "کابینه جنگی" تشکیل خواهد داد و برای یک معامله معقول با این کابینه، ایران نیز باید یک "کابینه جنگی" تشکیل بدهد. اما این حرف را نباید این طور تعبیر کرد که ایران باید خود را برای "جنگ" احتمالی با آمریکا آماده کند. همانطور که در بالا اشاره شد بین ایران و آمریکا جنگی برنامه ریزی شده و وسیع در کار تشکیل شده است. صحبت از نمایش قدرت است و جسارت در عرضه و تقاضای خواسته ها، و برای این منظور است که ایران نیز باید مثل آمریکا و برای مذاکره موفق با آن، همقطاران ایرانی کابینه جنگی آمریکا را به میدان بیاورد. واقعیت این است که در دولت ترامپ نظامیان نقش عمده ای پیدا خواهند کرد و آنها ممکن است زبان غیر نظامیان ایران را خوب درک نکنند در حالی که با نظامیان ایران حتما زبان مشترک خواهند داشت. در همین حال هم دولت ایران باید سیاست نفولیرالیسم اقتصادی را کنار بگذارد و به جای چشم دوختن به خارج برای "رشد" اقتصاد کشور، عاجلانه "توسعه" اقتصاد کشور را بر مبنای منابع داخلی در دستور کار قرار دهد و در این راستا با حمایت و حفاظت از صنایع کوچک و متوسط داخلی یک

حکومت ترامپ و ایران

ابوالحسن بنی‌صدر



گرچه شخصی که به ریاست جمهوری آمریکا برگزیده شده‌است، در جهت یابی قدرتی که آمریکا است بی‌تأثیر نیست، اما واقعیت این قدرت و واقعیت جهان بیرون آمریکا و بالاخره واقعیت ایران نقش تعیین کننده‌تری از تمایل‌های شخصی آقای ترامپ دارند. این واقعیت‌ها، بطور اجمال، در این موقعیت‌ها قرار دارند:

موقعیت دفاعی آمریکا و اروپا

این واقعیت که تبلیغات، در انتخابات ریاست جمهوری این‌بار آمریکا، مبتدل بود و انحطاط را گزارش می‌کرد و این واقعیت که، در آن، «کنتر سروپرایز» (نامه اف. بی. آی به کنگره درباره بازگشودن پرونده ایمیل‌های خانم هیلاری کلینتون در هفته‌ای پیش از روز اخذ رأی و مداخله روسیه در این انتخابات)، نقش یافت، نباید واقعیت بسیار مهمی را بپوشاند که قرارگرفتن آمریکا در وضعیت تدافعی است. نه تنها تبلیغ‌های دو طرف گویای گذار از وضعیت تهاجمی به وضعیت تدافعی بود، بلکه بخش عمده‌ای از رأی دهندگان به آقای ترامپ کسانی هستند که می‌دانند موقعیت و منزلت خویش را دارند از دست می‌دهند و گمان می‌برند آقای ترامپ با وعده بازگرداندن عظمت آمریکا و اتخاذ تدابیر برای متحقق کردن اصل «اول آمریکا»، مانع از آن می‌شود که آنها موقعیت و منزلت خویش را از دست بدهند. گرایش‌های راست افراطی همواره فرآورده ترس از آینده نزدیک و دور و ایجاد امید کاذب به حفظ موقعیت و منزلت بوده و هستند. زبان این گرایش‌ها، زبان دروغ و فریب است. به قول آکسفورد، «پسا حقیقت» است. زیرا سراب را در نظر مردم واقعیت جلوه می‌دهند.

اما چرا این واقعیت که این‌گونه گرایش‌ها، بدون استثناء، مرگ و ویرانی ببار آورده‌اند، در غرب امروز، چنین قوت گرفته‌اند؟ چرا تجربه استبداد فراگیر کلیسا در قرون وسطی و تجربه‌های هیتلر و موسولینی و استالین و خمینی در قرن بیستم، نتوانسته‌اند غریبان را از شر این گرایش بیاساند؟ به دلیل وجود دو عامل:

۱ - استبداد فراگیری که سرمایه‌داری دچار شده‌است و ۲ - خلاء اندیشه راهنما (آلن تورن، جامعه شناس فرانسوی را باید برفهرست متفکران غرب افزود که نسبت به این خلا هشدار می‌دهند).

خلا را قدرت پر می‌کند و دو راه‌کار افراطی، یکی سازش‌گر با سرمایه‌داری تمامت خواه و دیگری خصومت پیشه با آن، فرآورده آن استبداد و این

خلاست. الا این‌که، راه‌کار خصومت پیشه، هنوز اندیشه راهنمای توانا به توجیه خشونت و پیشنهاد بدیل جدید را نجسته و بدین‌خاطر ناتوان است.

موقعیت آمریکا در جهان

در صورت، بودجه نظامی آمریکا همچنان با بودجه نظامی مجموع کشورهای جهان پهلو می‌زند. اقتصاد آمریکا همچنان اقتصاد اول جهان است. امادر محتوی، قاره آسیا، به استثنای خاورمیانه که منطقه جنگ است و، در آن، آمریکا و اروپا از واپسین مناطق تحت سلطه خویش دفاع می‌کنند، از سلطه آمریکا و اروپا خارج شده‌اند. سهل است، دارند رتبه اقتصادهای طراز اول جهان را می‌یابند و قدرتهای نظامی می‌گردند؛

از دید ترامپ، تمامی کشورهای مسلمان قلمرو تروریست‌ها هستند؛

اگرهم آفریقا را قاره باقی‌مانده زیر سلطه اقتصادی غرب بشماریم، بخش بزرگی از آن از منابع خالی و فقیر شده‌است و در بخش دیگر هم غرب باید برای حفظ موقعیت خود بجنگد. بدین‌قرار، آفتابی که زمانی در امپراطوری انگلستان غروب نمی‌کرد، امروز، بسا باید در انگلستان منهای اسکاتلند و آیرلند غروب کند؛

در پایان جنگ جهانی دوم، اقتصاد آمریکا از اقتصاد بقیه جهان، به بی‌نیازی، نزدیک تر بود. میزان باروری سرانه در آمریکا از دوبرابر اروپا بیشتر بود. اما امروز

این باروری برابر باروری سرانه آلمان و فرانسه است. باروری سرانه شریک انگلیسی او از ایتالیا نیز کم‌تر است. بودجه آمریکا به اوراق قرضه‌ای وابسته‌است که در دست چین و ژاپن و اژدهاهای اقیانوس آرام و کشورهای نفت خیز و اندکی هم اروپا هستند. آقای ترامپ می‌گوید آمریکا ۲۰۰۰۰ میلیارد دلار قرض دارد. وقتی بدانیم تولید ناخالص ملی آمریکا در ۲۰۱۳ برابر ۱۶۷۰۰ میلیارد دلار بوده است، تصور روشن‌تری از وضعیت اقتصادی آمریکا پیدا می‌کنیم.

آقای ترامپ به قشرهایی که نگران از دست دادن موقعیت و منزلت خویش هستند، وعده داده است سرمایه‌ها را به آمریکا بازگرداند. اما برفرض که چنین کند، باید فکری هم برای باجی بکند که آمریکا از جهان بابت دلار بمشابه پول جهان، می‌ستاند.

در سالهای اخیر، آمریکا از اروپا، بابت رعایت نکردن تحریم‌هایی که وضع کرده، ۴۰ میلیارد دلار باج ستانده‌است. به قول لوموند دیپلماتیک (ژانویه ۲۰۱۷)، تحریم‌ها راه‌کاری شده‌اند برای باج‌گیری. باوجوداین، افراط در تحریم و باج‌گیری، اروپا و دیگر نقاط جهان را، بیشتر از آنچه امروز هست، بر ضد آمریکا می‌کند. از این‌رو، احتمال همکاری اروپا و روسیه و چین در وضع و اجرای تحریم‌ها بسیار کم‌تر شده‌است. به خصوص که ترامپ، به لحاظ مشروعیت، بسیار ضعیف است. نه تنها به خاطر موضعی که در باره اروپا و کشورهای

واقع در حلقه آتش است. چرا؟ زیرا رژیم ولایت مطلقه فقیه حیات خود را مقدم بر حیات ملی ما ایرانیان

جریان سرمایه و استعدادها و کارمایه‌ها و مواد اولیه به آمریکا و اروپا همچنان برقرار است. الا این‌که، غرب

مسلمان و چین و ژاپن و اژدهاهای اقیانوس آرام اتخاذ کرده‌است، بلکه به لحاظ چند و چون انتخاب شدنش به ریاست جمهوری. این ضعف، در آنچه به کشورهای واقع در منطقه ما مربوط می‌شود، می‌تواند با پرخاشگری بازم بیشتر، جبران گردد.

اما مهم‌ترین تغییر تناسب قوا میان آمریکا و جهان، ناشی می‌شود از تغییر نگرش جهانیان به «مدرنیته» غرب و «شیوه زندگی آمریکائی». سلطه بر جهان تنها با قدرت نظامی و اقتصادی هیچ‌گاه میسر نبوده‌است. نیاز به پذیرش برتری به لحاظ اندیشه راهمانا، دانش و فن، شیوه زندگی نیز دارد. جهان امروز، دنیای دهه‌های اول بعد از جنگ جهانی دوم نیست. در خود غرب نیز، «اسطوره رشد شکسته است» و نظریه‌هایی که صاحب نظران پیشنهاد می‌کنند، زیر عنوان «ضد رشد» تبیین می‌گردند. آن باور به این دروغ که گویا تنها مغز غربیان ماده خاکستری دارد، نیز از اعتبار افتاده و دانش و فن هم از انحصار غرب خارج شده‌اند. جهانی شدنی که جز مهار نیروهای محرکه در سطح جهان توسط ماوراء‌المی‌ها نبود، امروز غربیان را نیز می‌ترساند. آقای ترامپ ریاست جمهوری خویش را مدیون این ترس نیز هست. در انگلستان نیز، تبلیغ کنندگان بسود جدائی انگلستان از اروپا، از جمله، این ترس را دست‌مایه کردند.

از این نظر، آمریکا گرفتار چنان کاهش اعتباری شده‌است که راست گرائی چون آلن مینک می‌گوید: «آمریکا دارد کشور اول دنیای سوم می‌شود (les echos ۵ ژانویه ۲۰۱۷)».

هر جامعه‌ای نیروهای محرکه تولید می‌کند. هرگاه نظام اجتماعی آن باز باشد، این نیروهای محرکه در رشد انسان و آبادانی طبیعت بکار می‌افتند. اما اگر نظام اجتماعی نیمه باز باشد، به نسبتی که باز است، نیروهای محرکه را تولید می‌کند و بخشی را در رشد قدرت سرمایه بکار می‌اندازد و بخش دیگری را هم تخریب و یا از جریان تولید خارج می‌کند. چرا؟ زیرا باز و تحول‌پذیر شدن جامعه شکل هرمی جامعه را از میان بر می‌دارد و دیگر ۲۰۰ تروتمند طراز اول جهان نمی‌توانند ظرف یک سال ۲۸۷ میلیارد دلار بر ثروت خود بیفزایند و مجموع ثروت خویش را به ۴،۴ هزار میلیارد دلار افزایش دهند. بنابراین، از دید میزان تخریب نیروهای محرکه - مهم‌تر از

ایران در حلقه پایگاه‌های اطلاعاتی و نظامی، در واقع در حلقه آتش است. چرا؟ زیرا رژیم ولایت مطلقه فقیه حیات خود را مقدم بر حیات ملی ما ایرانیان می‌داند و نگاه‌داشتن کشور در حلقه آتش را برای ادامه حیات خود ضروری می‌انگارد.

همه، سرمایه - که بنگریم، نظام سرمایه‌داری غرب را ویران‌گرترین نظام‌های اجتماعی می‌یابیم. یادآور می‌شود که سرمایه‌ای که در بازار فرآورده‌های مشتق مشغول است، در سال ۲۰۱۳، ۱۰ برابر کل تولید ناخالص کشورهای جهان بوده‌است. در تخریب محیط زیست نیز آمریکا و اروپا مقام اول را دارند. باوجود این،

حاکمان بر آمریکا، نه به لحاظ داخلی و نه به لحاظ موقعیت آمریکا در جهان، توان اتخاذ سیاست تهاجمی را ندارند. در خاورمیانه هم از موقعیت مسلط خویش است که دارد دفاع می‌کند. بدین خاطر است که جور خود را با جور کشورهای ضعیف و بسا تجزیه شده جور تر می‌بیند. زیرا مهارشان آسان تر است. از این دید که بنگریم، برای وطن ما، ایران، خطرناک تر است.

می‌داند و نگاه‌داشتن کشور در حلقه آتش را برای ادامه حیات خود ضروری می‌انگارد.

کشوری در این موقعیت، با حکومت ترامپ روبرو می‌شود. و ترامپ تنها در مورد ایران است که گفته‌است سیاست تهاجمی پیش خواهد گرفت. درباره داعش نیز گفته‌است: «با شروع بکار بعنوان رئیس جمهوری آمریکا، ژنرال‌ها را به کاخ سفید فرا می‌خوانم و از آنها می‌خواهم ظرف ۳۰ روز طرح از میان برداشتن داعش را تهیه کنند».

رویه حکومت ترامپ در قبال ایران، بر اساس عمل به مواضع متخذ و یا عدول از آنها

نخست بدانیم که مواضع ترامپ، در قبال اروپا و کشورهای نفت خیز خاورمیانه و روسیه و چین، جملگی گویای موقعیت تدافعی آمریکا هستند:

سازمان ناتو پوسیده و ناکارآمد است. شرط ماندن آمریکا در آن، شرکت بیشتر اروپا در هزینه‌ها است؛ آمریکا قادر به حفظ امنیت کشورهای عرب خاورمیانه نیست مگر این‌که خودش هزینه حمایت نظامی را بپردازد. ترامپ می‌گوید این کشورها هیچ چیز جز پول ندارند و ما ۲۰ هزار میلیارد دلار قرض داریم؛

چین سرمایه‌های آمریکا را جذب می‌کند و با وارد کردن کالا به آمریکا، با استفاده از پائین نگاه داشتن ارزش پول خود، عامل بیکاری آمریکائیان می‌شود. بر واردات به آمریکا حقوق و عوارض گمرکی وضع می‌کند و...؛

در همان حال که می‌گوید قدرت اتمی آمریکا را افزایش می‌دهد، وعده کنار آمدن با روسیه را می‌دهد. رمزگشایان می‌گویند: قصد او تقسیم قلمروهای نفوذ با روسیه است؛

در مرز آمریکا و مکزیک دیواری بطول ۱۶۰۰ کیلومتر خواهد کشید؛ هرکس بگوید نباید رابطه با روسیه را بهبود بخشید، «خل است»؛

آمریکا دیگر وارد جنگ با کشوری نمی‌شود و درصد براندازی رژیمی بر نمی‌آید. گرچه مایلک لدین می‌گوید موافق برانداختن رژیم ایران است. و قرارداد وین (برجام) فاجعه‌آمیز است و او آن را پاره می‌کند. تشدید تحریم‌های ایران نیز در دستور کار او است.

اما، با توجه به مواضع ترامپ و با مقایسه دو موقعیت و وضعیت آمریکا و ایران، می‌توان، با اطمینان کامل، گفت که نه از خطر حکومت ترامپ بلکه از وضعیت و موقعیت ایران است که باید بیم داشت. چراکه، تاریخ گذشته ایران به کنار، از انقلاب بدین سو، به میزانی که دولت جبار، ایران را ضعیف کرده‌است، سلطه‌پذیری خویش را افزایش داده‌است. بدین قرار، هرگاه ایران دولتی حقوق‌مدار و متکی به مردمی برخوردار از حقوق

در همان حال که به جمعیت مهاجر برای جبران پیروی جمعیت خود نیاز دارد، سیل مهاجرت آن را با مشکل بزرگی روبرو کرده‌است، راه‌کار دیگری جز تن دادن به رشد اقتصادی قاره افریقا و رسیدن به سازه‌ساز بر سر کشورهای آسیای میانه ندارد. باوجود این که دست کم از دهه ۱۹۹۰ بدین سو، متفکران غرب نسبت به خطر ماندن نظام اجتماعی ویران‌گر نیروهای محرکه مرتب هشدار داده‌اند و می‌دهند، اما هنوز در سلطه بر همان پاشنه می‌چرخد.

حاصل این‌که حاکمان بر آمریکا، نه به لحاظ داخلی و نه به لحاظ موقعیت آمریکا در جهان، توان اتخاذ سیاست تهاجمی را ندارند. در خاورمیانه هم از موقعیت مسلط خویش است که دارد دفاع می‌کند. بدین خاطر است که جور خود را با جور کشورهای ضعیف و بسا تجزیه شده جور تر می‌بیند. زیرا مهارشان آسان تر است. از این دید که بنگریم، برای وطن ما، ایران، خطرناک‌تر است.

موقعیت ایران

اما ایران، دولت جباری تک پایه و ناقص (زیرا بخشی مهم از بنیاد روحانیت با آن موافق نیست) و بس ناکارآمد و ویران‌گر امکان‌ها و سوزاننده فرصت‌ها دارد. دولتی با بودجه‌ای عظیم دارد که برداشتن از تولید داخلی نیست. اقتصادی مصرف و رانت محور دارد. در ناتوانی این اقتصاد همین بس که ایران دارد بیابان می‌شود و از زمان حکومت خاتمی، همواره سخن از لزوم ۲۰۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در صنعت نفت است و در بخشی که حیات اقتصادی دولت جبار بدان بستگی دارد نیز این سرمایه‌گذاری انجام نمی‌گیرد. پویایی‌های فقر و خشونت و نابرابری و تخریب طبیعت ناتوانی آن‌را روز افزون می‌کند.

در آنچه به رابطه با دنیای خارج مربوط می‌شود، این دولت بحران ساز است. درحقیقت، این دولت است که زمینه مداخله قدرت خارجی را فراهم می‌آورد؛ گروگان‌گیری، ولو در آمریکا طراحی شده بود، اما در ایران بمثابه طرحی انقلابی اجرا شد و تحریم اقتصادی و تجاوز نظامی به ایران را به دنبال آورد؛

تجاوز نظامی عراق به ایران، بحرانی ۸ ساله شد و با سرکشیدن جام زهر شکست پایان یافت؛ بحران اتمی کار را به تحریم ایران کشاند و سرانجام، بنابر «ترمش قهرمانانه» و امضای قرارداد وین با سپردن ۱۰۵ تعهد شد. تازه آقای ترامپ آن‌را «فاجعه‌بار» می‌داند. زیرا آمریکا می‌توانست از دید او با تشدید تحریم‌ها ایران را از پای درآورد؛

هنوز، بحران اتمی پایان‌ناپذیرفته، دولت جبار ایران را گرفتار جنگ‌هایی دیگر؛ یعنی شش جنگ نظامی، تروریستی، اقتصادی، مذهبی، دیپلماتیک و تبلیغاتی، کرده است. ایران در حلقه پایگاه‌های اطلاعاتی و نظامی، در

شوند. تهیه کنندگان سیاست خارجی آقای ترامپ نیز می‌گویند قصد او «بهتر» کردن توافق وین است. «بهتر» کردن، بنابر قول سناتور لیبرمن و مارک والانس و تنی چند از همانندهای این دو، یعنی:

اجرای بدون اغماض قرارداد وین بمعنای ناگزیر کردن ایران به عمل به تمامی تعهدها؛

اقدام به مذاکرات جدید هم به قصد افزودن بر تعهدهای ایران در زمینه اتم و هم در باره برنامه موشکی ایران. باهدف متوقف کردن «تجاوزگری ایران در منطقه به طور قابل بازرسی» و پایان بخشیدن به تروریسم دولتی و حمایت رژیم از تروریسم و خاتمه دادن به نقض حقوق بشر و سرکوب در داخل کشور.

در ازای تن دادن رژیم به این تعهدها و عمل به آنها، تحریم‌ها برداشته می‌شوند و بسا روابط عادی نیز می‌تواند برقرار شود. سناتور کروکر، رئیس کمیته روابط خارجی نیز می‌گوید: ترامپ از توافق وین خارج نمی‌شود.

با توجه به مواضع ترامپ و با مقایسه دو موقعیت و وضعیت آمریکا و ایران، می‌توان با اطمینان کامل گفت که نه از خطر حکومت ترامپ بلکه از وضعیت و موقعیت ایران است که باید بیم داشت. چراکه، تاریخ گذشته ایران به کنار، از انقلاب بدین‌سو، به میزانی که دولت جبار، ایران را ضعیف کرده‌است، سلطه‌پذیری خویش را افزایش داده‌است. بدین‌قرار، هرگاه ایران دولتی حقوقمدار و متکی به مردمی برخوردار از حقوق بیابد و خلاهایی را پرکند که قدرت خارجی می‌تواند پرکند، بیم از حکومت ترامپ بی‌محل می‌شود.

بدین‌قرار، هیچ‌گاه استقلال و آزادی این‌سان ضامن حیات ملی و رشد و توانمند شدن مردم ایران نبوده‌اند. با توجه به وضعیت و موقعیت غرب و با توجه به وضعیت و موقعیت منطقه، ایران مستقل و آزاد می‌توانست و می‌تواند رشد کند و بمثابه الگوی رشد انسان و آبادانی طبیعت، نقش تعیین کننده‌ای در منطقه و جهان بیابد. این توانائی در گرو یافتن وجدان همگانی بر حقوقمندی انسان و طبیعت و زیست در استقلال و آزادی است.

با کنارگذاشتن رژیم بگیرد. گرچه به رژیم که تأمین کننده نیروی زمینی و کمک‌های مالی و نفتی به رژیم اسد است نیازمندند.

آقای ترامپ منطقه را به اتحاد اسرائیل و استبدادهای نفت فروش نمی‌سپارد اما تحریم‌ها برضد ایران را تشدید می‌کند. هم اکنون، یک رشته تحریم‌ها به مدت ۱۰ سال تمدید شده‌اند و دو رشته تحریم‌ها در دستور کار کنگره هستند:

در ۵ ژانویه ۲۰۱۷، قطعنامه مشترکی درباره مجوز استفاده از نیروهای مسلح آمریکا برای جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای» به کمیته روابط

بیابد و خلاهایی را پرکند که قدرت خارجی می‌تواند پرکند، بیم از حکومت ترامپ بی‌محل می‌شود.

اما اگر دولت جبار ایران به رویه خود در تضعیف ایران و سیاست ستیز و سازش با انیران، به قصد برجا و برپاماندن، به هر قیمت، ادامه دهد، سه وضعیت قابل پیش‌بینی است:

آقای ترامپ بر مواضع خویش می‌ماند و سیاست خارجی او اجرای مجموعه‌ای از تدابیر برای واقعیت بخشیدن به آنها می‌شود. در این صورت، کاری را خواهد کرد که آقای اوپاما نکرد: حمایت از اتحاد اسرائیل و دولت سعودی بر ضد ایران. البته به شرط

با توجه به مواضع ترامپ و با مقایسه دو موقعیت و وضعیت آمریکا و ایران، می‌توان، با اطمینان کامل، گفت که نه از خطر حکومت ترامپ بلکه از وضعیت و موقعیت ایران است که باید بیم داشت. چراکه، تاریخ گذشته ایران به کنار، از انقلاب بدین‌سو، به میزانی که دولت جبار، ایران را ضعیف کرده‌است، سلطه‌پذیری خویش را افزایش داده‌است. بدین‌قرار، هرگاه ایران دولتی حقوقمدار و متکی به مردمی برخوردار از حقوق بیابد و خلاهایی را پرکند که قدرت خارجی می‌تواند پرکند، بیم از حکومت ترامپ بی‌محل می‌شود.

خارجی مجلس نمایندگان ارائه شد. بنابر این قطعنامه، «رئیس جمهوری این اختیار را دارد تا هر زمانی که در مسیر هدف جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح اتمی لازم و مناسب تشخیص دهد، از نیروهای مسلح ایالات متحده استفاده کند.»

در همان تاریخ، دین هلر سناتور جمهوریخواه و عضو کمیته مالی سنا «طرح تحریم ایران در رابطه با برنامه موشک‌های بالیستیک» را به کمیته امور بانکی سنا تسلیم کرد.

روشن است که آمریکا می‌تواند از توافق وین خارج شود و تحریم‌های جدید وضع کند. اما نمی‌تواند اروپا و روسیه و چین را هم وادار کند از قرارداد وین خارج

این‌که دولت سعودی و شیخ‌ها هزینه سلطه‌گری آمریکا را در این بخش از جهان تأمین کنند. اتخاذ این سیاست رژیم ولایت مطلقه فقیه را بیشتر وابسته به روسیه و چین می‌کند. اما هیچ معلوم نیست که حکومت ترامپ با این دو نیز وارد معامله نشود. صاحب نظران غرب (از جمله آلن تورن) براین نظر هستند که آمریکا بر سر سلطه بر حوزه اقیانوس کبیر و بلکه جهان، با چین است که می‌تواند شریک بگردد. باوجود این، در آنچه به ایران مربوط می‌شود، معامله حکومت ترامپ با روسیه است که احتمال دارد.

در هر دو حال، مردم ایران زبانی سنگین خواهند دید. توضیح این‌که اگر معامله آمریکا و روس انجام



نگیرد، ایران باید بهای سنگین وابستگی بیشتر به روسیه را، در حال انزوا، بپردازد و اگر معامله انجام بگیرد، بهای سنگین تحریم‌ها را، به تنهایی و در تنهایی، باید بپردازد.

تحلیل گران نزدیک به آقای خامنه‌ای امیدوارند آقای ترامپ بخاطر اولویتی که برای از بین بردن داعش دارد و احتمال برقرارکردن رابطه با حکومت اسد را نیز رد نکرده‌است، رویه‌ای را در پیش بگیرد که سود رژیم در آن است. الا این‌که به دنبال توافق روسیه با ترکیه بر سر آتش بس و مواضع آقای ترامپ نسبت به حکومت اردوغان و حکومت پوتین، این‌بار، این نگرانی ابراز می‌شود که معامله‌ای، بدون دخالت دادن رژیم و بسا

رئیس جمهوری در جزیره سرگردانی رسانه‌ها

کامیار بهرنگ



ترامپ را «یک احساس واقعی» توصیف کرد. خبرنگار این شبکه در واشنگتن در گزارش خود گفت: «این یک زلزله سیاسی در آمریکا و جهان و یک اتفاق تاریخی است.»

جهانی متفاوت در مقابل رئیس جمهوری متفاوت
در خاورمیانه اما موضوع کمی متفاوت بود، برخی از روزنامه‌ها و سایت‌ها پیش از اعلام رسمی نتایج انتخابات، پیروزی دونالد ترامپ را به اطلاع خوانندگان خود رسانده بودند.

روزنامه مصری الیوم السابع پیروزی ترامپ را «معجزه» دانست و روزنامه اماراتی الاتحاد درست زمانی که نتایج انتخابات به صورت برابر در حال اعلام بود انتخاب ترامپ را «زمین لرزه سیاسی» عنوان کرد. تحلیل‌گر تلویزیون المیادین نیز با اشاره به تغییر سیاست‌های ایالات متحده آمریکا در منطقه خاورمیانه و به طور مشخص در عراق، سوریه و لیبی تاکید داشت که «نمی‌توان از هم اکنون گفت این تغییر سیاست به بهتر شدن یا بدتر شدن اوضاع خواهد انجامید».

در چین هم روزنامه «کیوشی» (پرچم قرمز) که از سوی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین منتشر می‌شود در تحلیل خود بعد از پیروزی ترامپ آورده است که «آیا رویای آمریکایی می‌تواند برای مدتی طولانی به یک بیماری بدل شود؟». در ادامه این تحلیل آمده است: «سیستم سیاسی آمریکا که بزرگترین افتخار آن وجود ثبات بود حالا در مقابل رفتارهای شنیع سیاستمداران بی‌کفایت خود ناتوان نشان داده است». البته برخی از رسانه‌های داخلی این کشور نیز بر اساس نتیجه حاصل شده در انتخابات آمریکا به توجیه سیستم تک حزبی موجود در چین پرداخته‌اند.

بریتانیا از شوکی به شوک دیگر

نتیجه انتخابات در ایالات متحده از آنجا که به روی بسیاری از روابط بین‌المللی تاثیر مستقیم و غیرمستقیم دارد یکی از جذاب‌ترین موضوعات برای رسانه‌های سراسر جهان محسوب می‌شود. انتخابات سال ۲۰۱۶ البته جذابیت‌ها و جنجال‌های خاص خود را در طول برگزاری کمپین‌های انتخاباتی داشت و نتیجه آن هم دنیا را به نوعی با شگفتی روبرو ساخت. در نگاهی کلی مطبوعات اروپا همین شوک را به شکل‌های گوناگون نشان دادند، رسانه‌هایی که بسیاری از آنها همچنان از شوک خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا بیرون نیامده بودند.

وبسایت خبری Die Tageszeitung در آلمان همین موضوع را تیتیر خبر پیروزی ترامپ قرار داد و آنرا «برکسیت ۲» عنوان کرد. روزنامه فرانکفورتر آگماینه نیز با عنوان «یک کینه جو در کاخ سفید» به استقبال پیروزی ترامپ رفت.

روزنامه محافظه کار فیگارو در فرانسه نیز با نگاهی دیگر به اختلافات پیش آمده در جریان مبارزات انتخاباتی اشاره کرد و آمریکا را «کشوری که نیازمند اتحاد دوباره» دانست. در مقاله‌ای که بعدها در همین روزنامه منتشر شد این محافظه کاری دیده نشد و در مطلبی ترامپ را با عنوان «از یک دلقک تا رئیس جمهور» معرفی می‌کند.

روزنامه اقتصادی له زاکو نیز با تیتیر «چهره جدید آمریکا» نتیجه انتخابات را پیروزی یک «نژادپرست، عوامگرا، مردسالار، متکبر و غیرقابل پیش‌بینی» می‌داند که «نمی‌توان گفت کدام شخصیت او وحشتناک‌تر است». روزنامه لیبراسیون نیز ترامپ را «روانی آمریکایی» خطاب کرد.

روزنامه محافظه کار Rzeczpospolita در لهستان نیز به سریال محبوب «تاج و تخت» اشاره کرده و نوشته است: «زمستان در راه است و شما هیچ کمکی برای مقابله با آن نمی‌توانید کنید. ما در جهانی کاملا غیرقابل پیش‌بینی از خواب بیدار شده‌ایم که در آن تجارت هیچ اطمینانی ندارد».

اما رسانه‌های روسیه رویکردی متفاوت به پیروزی دونالد ترامپ داشتند. شبکه دولتی راشا ۱ انتخابات

روزنامه‌های بریتانیا نیز با نوعی شوک و البته تاسف نتیجه انتخابات را پیگیری کردند. روزنامه‌هایی که بیشتر آنها همچنان در صفحات داخلی خود به تحلیل رای رفراندوم خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا می‌پردازند. «دیلی میور» یکی از روزنامه‌های مخالف برکسیت بود با تیتیر «چه کردید؟» تصویری گریان و تخریب شده از مجسمه آزادی را روی صفحه اول خود منتشر کرد. اما روزنامه‌هایی همچون «دیلی میل» و «دیلی تلگراف» که از مخالفان اصلی ماندن بریتانیا در اتحادیه بودند از انتخاب مردم آمریکا نیز استقبال کردند. دیلی میل انتخاب ترامپ را مستقیم به رای مردم بریتانیا مربوط و آنها را «حرکت پر هیجان انسانی در دو سوی اقیانوس اطلس» تحلیل کرد. دیلی تلگراف با تیتیری پر هیجان تر از سایر رسانه‌ها این انتخاب را «انقلاب آمریکایی ترامپ» دانست. دیلی اکپرس دیگر روزنامه حامی برکسیت نیز پیروزی ترامپ را انتخابی مفید برای خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا دانست و تاکید کرد «ما حالا می‌توانیم توافق بهتری با رئیس جمهوری جدید آمریکا به عنوان یک متحد کلیدی داشته باشیم».

روزنامه‌های گاردین، تایمز مالی و ایندپندنت البته با تیتیرهایی کاملا بی‌طرف بیشتر به سمت دوران سردرگمی و روزگار پر علامت ترامپ حرکت کردند. گاردین با تیتیر «حالا دنیا در انتظار خواهد بود» و

سیاست‌های احتمالی او می‌پردازد؛ «عقب‌نشینی از تعهدات بین‌المللی و دادن فضای بازی به پوتین، انزوای پادشاهی سعودی که می‌تواند موجب شادی رژیم ایران شود، صحبت از مذاکره مجدد بر سر برنامه اتمی ایران که بیشتر به نظر یک امر تبلیغی باشد و همچنین بریدن سر دولت اسلامی (داعش)» از جمله این تغییرات خواهد بود. اما نویسنده روزنامه گاردین بر اساس سیاست‌های حذفی دونالد ترامپ او را نمونه‌ای از احمدی نژاد در آمریکا می‌داند. این نگاه در خود

می‌کند. نکته آنجاست که این گروه ضد ساختار حالا یک روند مشخص چپ یا راست ندارد و در هر کشوری بنا به ساختار موجود یک ضد ساختار یکتا تعریف می‌شود. از اسپانیا و ایتالیا تا فرانسه و آلمان همه و همه درگیر این موضوع هستند.

انتخاب ترامپ برای راست‌های اروپایی که ضد ساختار اتحادیه اروپا هستند اما خبر خوبی بود، آنها پس از اعلام فراندوم خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا با این نتیجه یک دوپینگ سیاسی کردند و حالا منتظر

ایندیپندنت نیز با اشاره به «دو قطبی شدن جامعه، تظاهرات خیابانی، شوک وارد شده به بازارهای ملی» انتخاب «یک میلیارد و سوپر استار تلویزیونی برای رهبری جهان آزاد» را بخشی از «امپراطوری ترامپ» عنوان کرد. روزنامه تایمز و تایمز مالی نیز با نگاهی کاملا محافظه کارانه تنها به انتشار خبر پیروزی ترامپ پرداختند و در تیتراهای صفحه نخست خود موضع‌گیری مشخصی را ارائه نکردند.

زنگ آمریکایی برای خطر اروپایی

اما باید گفت همانطور که نویسنده روزنامه لیبراسیون در فرانسه به صراحت ترامپ را یک «نژادپرست، دروغ‌گو، سوسکیت، مبتدل و نفرت برانگیز» توصیف کرده است اما خود تاکید دارد که او حالا با رای نیمی از رای دهندگان در آمریکا رهبری قدرتمندترین کشور جهان را بدست گرفته است. این نیمی از مردم جایی اهمیت پیدا می‌کند که روزنامه دیلی میل چاپ انگلیس به آن اشاره دارد و فاصله گرفتن مردم از نظر نخبگان سیاسی- اقتصادی در کشورهای گوناگون است. جایی که بسیاری از چهره‌های آمریکایی و حتی جهانی به حمایت از هیلاری کلینتون برخاستند اما رای نهایی نشان داد که شعارهای ترامپ برای کسب و کار بهتر در «آمریکایی که به دنبال بزرگ شدن دوباره است» بیشتر جذابیت داشت. نویسنده روزنامه لاس‌تامپا چاپ ایتالیا نیز به نوعی همین رای مردم علیه طبقه نخبگان را تحلیل کرده و در پایان مطلبی که به این موضوع اختصاص داده بود می‌نویسد: «مردم انقلابی به درهای ما می‌کوبند».

البته باید گفت روزنامه‌های اروپایی بخصوص در فرانسه دو موضوع خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا و انتخاب دونالد ترامپ را با حساسیت بیشتری پیگیری کردند. نویسنده روزنامه لوموند این دو انتخاب را «خطری جدی» دانست که نشان می‌دهد «هر اتفاقی ممکن است حتی قدرت گرفتن یک حزب تندروی دست راستی [در فرانسه]».

در آلمان نیز که احتمال قدرت گرفتن راست‌های افراطی در انتخابات پارلمانی وجود دارد برخی از روزنامه‌های این کشور «انتخاب یک دلقک خطرناک» را «زنگ خطری» برای همه دانستند. روزنامه اشپیگل چاپ آلمان یکی از آنهایی بود که باور دارد «عوامگرایی پیروز شده در آمریکا حالا روبروی یک آزمون تاریخی قرار گرفته است. اینجا تنها یک امید وجود دارد که سیستم سیاسی بتواند به اندازه‌ای قوی باشد تا مقابل توهमत رئیس جمهوری جدید از قدرت مطلق خود بایستد البته که هیچ تضمینی در این مورد وجود ندارد».

شاید خلاصه آنچه در بالا به آن اشاره شد بتواند درست همان دو قطبی به وجود آمده در جامعه آمریکا را نشان دهد. بخشی از جامعه که سال‌ها به دنبال یک ثبات نسبی در جوامع سیاسی بوده و حتی با تغییر دولت‌ها تلاش کرده تا کمترین تکان‌ها به جامعه وارد شود و بخشی دیگر که اتفاقا از همین روند ابراز نارضایتی می‌کند و با رای اعتراضی خود دست به انتخاب‌هایی می‌زند که بسیاری را شگفت زده کرده است.

ضد ساختاری با پاسخ‌های عوامانه

در واقع باید گفت بخش بزرگی از مردم به دنبال ضد ساختارها هستند؛ کسانی که از بیرون سیستم‌ها آمده و نسبت به وضعیت موجود انتقاداتی را مطرح می‌کنند. نتیجه چندین انتخابات در اروپا و در آخرین مورد آن در آمریکا این موضوع را به روشنی تایید

فوکویاما در کتاب «نظام سیاسی و زوال سیاسی» (۲۰۱۴) بر این باور است که «آمریکا داری دولتیست که بیش از ۲۰۰ سال سابقه دارد و مقبولیت دموکراسی در آن ریشه‌دار است. اما این دولت خوب کار نمی‌کند و مشکلات موجود در آن شاید به این واقعیت برمیگردد که خیلی نهادینه شده است. نهادهای دولتی که قرار است در خدمت اهداف عمومی باشند به تسخیر منافع خصوصی قدرتمندان در آمده و آرام آرام عرف و قوانین را هم تسخیر میکنند». فوکویاما بعد از پیروزی ترامپ نوشت: «این نشان میدهد هنوز دموکراسی آمریکایی کار میکند. اما سیستم فرسوده موجود تنها با یک شوک قابل ترمیم است.»

آمریکا هم وجود داشت به نحوی که ایشان طارور در روزنامه واشنگتن پست با اشاره به اینکه «ترامپ می‌تواند یک پوتین باشد و در نگاهی دیگر حتی یک اردوغان. اما او بیش از هر چیزی شبیه برلوسکونی است و البته باید گفت از لحاظ عوام گرایی دقیقا چیزی شبیه محمود احمدی نژاد». این نویسنده بر اساس رفتارهای مشابه ترامپ و احمدی نژاد بر این باور است که مجموعه رفتارهای ترامپ می‌تواند به انزوای آمریکا در جهان بیانجامد.

مایکل آکسورثی در روزنامه گاردین بر این باور است که سیاست خارجی ترامپ بیش از هر چیز در گرو مشاوران او خواهد بود. البته او به جان بولتن که تنها یک هفته پیش از دستیابی به توافق اتمی میان ایران و قدرت‌های جهانی بر این باور بود که «تنها راه توقف ایران برای دستیابی به سلاح اتمی بمباران آنهاست» و همچنین ژنرال مایکل فلین که در یک برنامه تلویزیونی حتی نام رهبر جمهوری اسلامی را به درستی نمی‌داند و خواهان عذر خواهی آیت‌الله خمینی می‌شود، اشاره می‌کند. اشاره نویسنده روزنامه گاردین در واقع بخشی از جریان اصلی علامت سؤال‌های بزرگی است که در ماه‌های آینده بسیاری با آن روبرو خواهند شد. همان علامت سؤال‌هایی که پیش از انتخابات جوابی نداشت و حالا با قدرت گرفتن ترامپ هنوز هم پاسخی ندارند.

جزیره سرگردانی و سؤال‌های بی‌جواب

اینجاست که می‌توان سردرگمی روزنامه‌های جهان در تحلیل شرایط پیش روی ایالات متحده آمریکا و جهان را مشاهده کرد. اما همین موضوع در روزهای بعد از پیروزی ترامپ مورد سؤال بسیاری قرار گرفت که «چگونه روزنامه نگاران نتوانستند این موج به وجود آمده در جامعه آمریکا را مشاهده کنند؟».

بریان استلتر از مجریان مشهور تلویزیون سی‌ان‌ان. در این مورد می‌گوید: «روزنامه نگاران این موج را نادیده نگرفتند آنها فقط گستره‌ی آنها را به درستی ارزیابی نکرده بودند. نباید تمام تقصیر را هم به گردن نظرسنجی‌ها انداخت و باید برای بررسی درست‌تر این

نتیجه انتخابات در فرانسه و آلمان هستند. با اینکه اطریش در انتخابات خود سرانجام امکان قدرت گرفتن یک نیروی راست ضد اتحادیه اروپا را نداد اما چنین جوامع دوقطبی در آینده نزدیک شاهد تحولاتی مانند لهستان و حتی بریتانیا خواهند بود.

شاید مجموعه این اتفاقات را در کتاب «نظام سیاسی و زوال سیاسی» نوشته فرانسس فوکویاما مشاهده کرد. او در این کتاب (که در سال ۲۰۱۴ انتشار یافت) بر این باور است که «آمریکا داری دولتیست که بیش از ۲۰۰ سال سابقه دارد و مقبولیت دموکراسی در آن ریشه‌دار است. اما این دولت خوب کار نمی‌کند و مشکلات موجود در آن شاید به این واقعیت برمی‌گردد که خیلی نهادینه شده است». او در ادامه تاکید دارد «نهادهای دولتی که قرار است در خدمت اهداف عمومی باشند به تسخیر منافع خصوصی قدرتمندان در آمده و آرام آرام عرف و قوانین را هم تسخیر می‌کنند». فوکویاما بعد از پیروزی ترامپ در تحلیلی که در روزنامه فایننشیال تایمز به چاپ رساند تاکید دارد که «این نشان می‌دهد هنوز دموکراسی آمریکایی کار می‌کند [...] اما سیستم فرسوده موجود تنها با یک شوک قابل ترمیم است. انتخاب ترامپ این شوک را وارد کرد اما از آنجا که پاسخ‌های او یک پاسخ عوام‌گرایانه است درست مانند آنچه در ایتالیا با روی کار آمدن برلوسکنی شاهد آن بودیم امکان اصلاح را گرفته و بعد به یک تراژدی واقعی بدل می‌شود».

عوامگرایی ایرانی در آمریکا

اگر بخواهیم کمی موضوع را ایرانی‌تر بررسی کنیم باید همین نگاه را با انتخاب محمود احمدی نژاد مقایسه کنیم. همانطور که مقاله‌ای که روزنامه تلگراف پیش از انتخابات منتشر کرده بود و ترامپ را بر اساس نگاهش در مناظره‌های درون حزبی و مقابل هیلاری کلینتون با رفتار احمدی نژاد مقابل موسوی و کروبی مقایسه کرده بود. البته رابرت تیت نویسنده این مقاله بنا به قلدری و میزان قدرت ترامپ را بدتر از احمدی نژاد معرفی کرد. کمی بعد از آن روزنامه گاردین در تحلیلی دیگر با عنوان «ترامپ، احمدی نژاد آمریکایی» به

در این میان هنوز او به کاخ سفید نرفته با یک شوک بزرگ روبرو شدند. او در اولین نشست خبری خود پس از پیروزی در انتخابات در مقابل چشم تمام خبرنگاران حاضر نشد به سوال خبرنگار سی.ان.ان. پاسخ دهد و با «دروغ گو» خطاب کردن آنها به خبرنگار این رسانه به صراحت گفت «ساکت باش». نکته دردآور شاید آنجا بود که تعدادی از افراد حاضر در این نشست برای این اقدام دونالد ترامپ دست هم زدند.

با این حال باید گفت رئیس جمهوری که حالا کاخ سفید برای او خانه‌ای کوچکتر از قصر شخصی‌اش به حساب می‌آید سکان رهبری قدرتمندترین کشور جهان را بدست گرفته است اما حاضر نیست به رسانه‌ای که منتقد او بود پاسخگو باشد. شاید در نگاه نخست این اتفاق در برابر تمام چالش‌هایی که او برای جهان درست خواهد کرد هیچ باشد اما پاسخگویی در مقابل رسانه‌ها اولین درس دموکراسی است که حالا در پایتخت مدعی دموکراسی زیر پا گذاشته می‌شود. این به آن معنی خواهد بود که شاید جدا از روابط سیاسی-اقتصادی جهان باید شاهد تغییر برخی ارزش‌ها در ساختار ایالات متحده آمریکا هم باشیم.

انتشار و گسترش خبرهای جعلی مانند آنچه این دوره در فیس‌بوک شاهد آن بودیم را تشدید می‌کند. این خبرها برای کسانی که سواد خبری ندارند تبدیل به یک باور می‌شود.

توماس رایت، کارشناس سیاست خارجی در موسسه بروکینگز در واکنشی نسبت به نتیجه این انتخابات بر این باور است که «این مهم‌ترین انتخابات در هر نقطه از جهان پس از انتخابات ۱۹۳۲ [او به قدرت رسیدن آدولف هیتلر] است». او در این زمینه ادامه داده است: «هیچ انتخاباتی تا به حال این ظرفیت را نداشته است تا به طور کامل بتواند نظم جهانی، اقتصاد بین‌المللی و جغرافیای سیاسی جهان را واژگون سازد».

او در مصاحبه با مجله اتلانتیک سه حوزه اصلی چالش برانگیز حوزه سیاست خارجی دولت ترامپ را مقابل با متحدان سنتی ایالات متحده آمریکا، مخالفت با توافق‌نامه تجارت آزاد و همچنین همکاری با نیروهای تمامیت‌خواه عنوان می‌کند.

پاسداری از ارزش‌ها

شاید بسیاری خود را برای دنیایی با یک رئیس جمهوری ناشناس آماده کرده باشند اما روزنامه‌نگاران

اتفاق عوامل دیگر را هم در نظر گرفت. این انتخاب در واقع صدای بخش‌های روستایی بود و برای روزنامه‌نگارانی که در ساحل [مناطق شهری] نشسته‌اند شنیدن این صدا سخت بود. پنجشنبه [همزمان با اعلام نتایج انتخابات] یک بیدارباش برای رسانه‌هایی بود که به صورت سراسری اخبار را منتشر می‌کنند تا بدانند که به اندازه کافی در پوشش خبری سه بخش طبقات اقتصادی، نابرابری‌ها و نزاعها موفقیت نداشتند».

سرردگمی روزنامه و رسانه‌های جهانی در پیش و پس از پیروزی دونالد ترامپ را می‌توان از زاویه‌ای دیگر نیز بررسی کرد. پروفیسور اندی الکساندر استاد دانشگاه اوهایو و از نمایندگان سابق روزنامه واشنگتن پست با تاکید بر اینکه «روزنامه‌نگاران شهر نشین به اندازه کافی از واقعیت‌های بخش‌های مرکزی کشور اطلاع ندارند» به دو موضوع رسانه‌های اجتماعی و خبرهای دروغ نیز اشاره می‌کند. او بر این باور است که «با وجود رسانه‌های اجتماعی، رسانه‌ها سنتی به عنوان دروازه‌بانان خبرها کنار گذاشته شده و مردم به صورت مستقیم خود به دنبال موضوعاتی هستند که برای شان اهمیت دارد. اما همین حذف واسطه خطر



بازتاب انزواگزینی ناسیونالیستی ترامپ در خاورمیانه و ایران

بهروز بیات



موجود ولی عملاً واپسگرا از دیگر سو، وجود دارد به هم زند. زبان دیدن مستمر این اقشار مزد بگیر جامعه در چند دهه اخیر که همزمان با جهش بلند جهانی شدن بوده است، امید شان را به موزون و هماهنگ کردن این روند از جانب احزاب سنتی از دست داده و به خشم و عصبانیت واداشته است.

جریانات و شخصیت های نوظهور عوامفریب با رصد این خشم و ناراضی کوشش کرده اند که با ارائه راه حل های ساده و سطحی این عصبان را به سوی مقاصد اقتصادی، فرهنگی و سیاسی خود سوق دهند. طبیعتاً با توجه به در آمیختگی گسترده جهانی، نسبت دادن مشکلات و ناگواری ها به دیگر کشور ها و دیگر انسان ها برای ذهن های ساده و خشمگین قابل فهم و پذیرفتنی تر است - امری که بسامد و پیشینه تاریخی دارد. نتیجه اینکه جریانات راست افراطی به جای نقد و اصلاح روند جهانی شدن به نفی آن همت گمارده و به سوی باز ناسیونالیزه کردن سیاست کشور های غربی روی آورده اند، بدون توجه به اینکه ناسیونالیسم به ویژه در غرب بارها جهان را به فاجعه کشیده است.

وعده های انتخاباتی برای جذب ناراضیان

برای جذب این شهروندان ناراضی، در همه کشور های غربی، جریاناتی که علت این نابسامانی وضع شهروندان را به جهانی شدن و جامعه چندفرهنگی و «دیگران» نسبت میدهند، به تبلیغات ناسیونالیستی، بیگانه ستیزی، نژادپرستی و عجالتاً اسلام ستیزی روی آورده اند.

در ایالات متحده این سیاست توانسته است با وعده کاهش مالیات ها به بنگاه های اقتصادی، تهدید به ایجاد دیوار گمرکی، باز گرداندن صنعت و فرصت های شغلی به کشور، نقض پیمان های بازرگانی چند

برای پرداختن به اثرات سیاست ترامپ در مورد ایران نخست به اختصار به زمینه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ای که منجر به پیروزی ترامپ شده است می پردازم زیرا که آشنائی با این زمینه برای پیشبینی سیاستی که دولت ترامپ در برخورد با جمهوری اسلامی می تواند پیش بگیرد، ضروری است. خوانندگانی که علاقه مند به جزئیاتی بیشتر در این مورد باشند می توانند به مقاله مفصلی که در این مورد نگاشته ام، مراجعه کنند.

در بخش نخست نوشتار پیش رو از این زمینه و در بخش دوم از بازتابش در ارتباط با ایران سخن رفته است.

بخش نخست: زمینه پیروزی ترامپ

اصل ماند یا اینرسی که همانا مقاومت در برابر دگرگون شدن است تنها در مکانیک اعتبار ندارد بلکه برای جامعه انسانی نیز معتبر است. مقاومت جامعه در برابر دگرگون شدن همیشه در جامعه بشری وجود داشته است و در دوران معاصر به صورت احزاب و جریانات محافظه کار در سازماندهی جامعه پدیدار می شوند. این ایستادن در برابر تغییر هنگامی فرصت موفقیت اجتماعی می یابد که تغییرات ناهماهنگ و ناموزون باشند. رژیم پهلوی و انقلاب اسلامی همچون فرا آمدن راست افراطی در دموکراسی های غربی را می توان به مثابه دو نمونه بارز از تندی و ناموزونی تحول و مقاومت برانگیخته در برابر آن تلقی کرد.

انتخاب ترامپ را می توان به مثابه جزئی از یک گرایش فراگیر در دموکراسی های غربی در مقاومت با جهانی شدن شتابان و لگام گسیخته پنداشت. این مقاومت به جابجا شدن اقبال رای دهندگان به زبان احزاب سنتی و نتیجتاً به دگرگونی تناسب نیرو به سود احزاب و جنبش های راست افراطی و پوپولیست از طیف محافظه کار انجامیده است. این جابجایی آرا خود از آنجا نشأت گرفته است که بخشی از مزدبگیران کشور های غربی که از اتوماسیون و گلوبالیزاسیون زبان دیده اند به سان پارسنگی که می تواند کفه ترازو ای را که در تعادلی ناپایدار میان نیرو های اجتماعی پیشرو از یکسو و جریانات اجتماعی طرفدار حفظ وضع

جانبه، جلوگیری از مهاجرت و کشیدن دیواری عظیم میان مکزیک و آمریکا، تقویت بیگانه و اسلام ستیزی به بهانه جنگ با تروریسم، تحمیل مخارج نظامی به متحدان اروپائی، افزایش بنیه نظامی خود آمریکا و نهایتاً «بازگرداندن عظمت به آمریکا» انتخابات ریاست جمهوری را ببرد.

تبلیغات ترامپ با رگه هایی از دولتمردی اقتدارگرایانه، با سیاه و سفید انگاری می خواهد القا کند که گویا: یکم دولت ها و مذاکره کننده گان آمریکا تا کنون منافع آمریکا را در نظر نداشته اند و دوم اینکه همه ایالات متحده آمریکا در سنجش با جهان، علیرغم ارقام مثبت رشد اقتصاد کلانش در ۸ سال اخیر، در وضعیتی ناگوار بسر می برد. بدین ترتیب می خواهد به شهروندانی که تنگنا را تجربه کرده اند بقبولاند که کشورهای دیگر، به سخن ترامپ در جشن آغاز زمامداری اش، « بنگاه های صنعتی ما را دزدیده اند و فرصت های شغلی ما را نابود کرده اند». ترامپ می خواهد بباوراند که آمریکا تا کنون در داد و ستد های جهانی مغبون بوده است و پیمان های چند جانبه ای که منافع طرف های درگیر در داد و ستد را مراعات کند به زبان مردم آمریکا بوده اند.

چگونه ترامپ می تواند وعده هایش را بر آورده کند؟

انجام دادن این وعده ها در عرصه داخلی به معنی

حقوق، قواعد و تعهدات موجود نیست. اکنون عناصری در دولت ترامپ کنشگرند مانند ژنرال فلین که یا تغییر رفتار هر چه سریعتر جمهوری اسلامی را می طلبند یا تغییر رژیم را. شخصی دیگر مانند ژنرال ماتس وزیر

دموکراتیزه کردن جوامع شان یا احترام به حقوق انسانی شان واقعی نخواهد گذاشت. ایشان در سخنرانی جشن آغاز زمامداریش حتی یکبار واژه دموکراسی و حقوق بشر را بزبان نراند. بر عکس، واژگانش سرشار از

درافتان با جریانات چیره در سپهر سیاسی و اقتصادی آمریکا و به مثابه نوعی انقلاب است که مورد بحث ما در این مقاله نیست.

در گستره جهانی بکار بستن سیاست ترامپ پشت کردن به توافق های بین المللی و رویگرداندن از پیمان های جند جانبه به ویژه در قلمرو اقتصاد و بازرگانی است. متوقف کردن روند جهانی شدن و فراتر از این برگرداندن اش به عقب به معنایی که ترامپ در جشن آغاز زمامداری اش مطرح کرد یعنی برخورد با کشور هایی که «بنگاه های صنعتی ما را رادیده اند و فرصت های شغلی ما را نابود کرده اند»، بوی مسالمت و رواداری نمی دهد. بر گردان این سخن در حیطه عمل چیزی جز آماده گی برای کاربرد قهر سخت افزاری و تهدید به آن نیست. سخن ترامپ در جشن آغازین اش دایر بر اینکه «ما به ارتش دیگر کشور ها یارانه پرداخته ایم در حالی که ارتش خود را به طرز غم انگیزی تهی کرده ایم» دلالت بر این دارد که دولت ترامپ با افزایش بودجه ارتش که اکنون هم سرسام آور است، ابزار این اعمال قدرت نظامی را بیش از پیش فراهم خواهد کرد.

یک امکان خطرناک و نگران کننده در دولت هائی چون ترامپ که با سوار شدن بر امواج پوپولیستی به قدرت می رسند، این است که به احتمال زیاد نمی توانند به وعده هائی که به شهروندان برای بهبود وضع زندگی شان داده اند، جامه عمل بپوشانند. در چنین حالتی باید بیم آن داشت که این گونه دولت ها عموماً و دولت ترامپ با خود محور بینی بیمارگونه اش خصوصاً، برای فرار از پاسخگوئی، به برخورد های مسلحانه با کشورهای دیگر دامن زنند. به این امید که افکار عمومی را از خطاها، کمبود ها و بدعهدی هائی که مرتکب شده اند، منحرف سازند. متأسفانه یکی از کاندیدا های محتمل برای اعمال چنین سیاستی می تواند میهن ما ایران باشد.

دفاع شده است که ایران را آمر بمب گذاری مرگبار در پایگاه سربازان آمریکایی در لبنان می داند و روایت است که هنگام ماموریت در عراق در سال های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ قصد حمله تلافی جویانه به ایران را داشته است اما دولت اوباما او را بازداشت و نهایتاً برکنار کرده است. تحت چنین شرایطی و با چنین شخصیت هایی خطر تحریم های شدید، ایجاد بی نظمی و آشوب در مرز های کشور تا سرحد حملات نظامی موضعی به مراکز استراتژیک کشور را باید به عنوان تهدیدی جدی ملحوظ داشت.

همکاری احتمالی ترامپ با پوتین، مبارزه با داعش و نقش ایران

ترامپ در دوران کارزار انتخاباتی اش همچون برای مبارزه و نابودی داعش برتری قائل شده و پای فشرده است. در این راستا همکاری با روسیه پوتین و عدم تمرکز و تاکیدش بر ساقط کردن بشار اسد نقش ویژه ای داشته است. اما چنانچه ترامپ در ارتباط با داعش راسخ و صادق باشد در این صورت مشکل خواهد بود که نقش ایران در عراق و مبارزه اش با داعش را نادیده بگیرد- و این تناقضی است که می تواند گریبانگیر سیاست ترامپ شود.

چنانچه همکاری میان پوتین و ترامپ در پیکار با داعش پا بگیرد روی دیگرش آن خواهد بود که رژیم اسد تا یافتن یک راه حل سیاسی مرضی الطرفین تحکیم شود. ایران نیز طبیعتاً سهمی، هر چند کاهنده، در این ماجرا خواهد داشت و می تواند آن را به مثابه یک پیروزی نسبی برای رژیم تلقی کند.

شاید در پرتو چنین تکاملی بتوان تحرکات شدید سعودی ها را در روز های اخیر توضیح داد. در تاریخ سوم فوریه ۲۰۱۷ تلویزیون بی بی سی مصاحبه ای را با یک مشاور نظامی اردش سعودی منتشر کرد که در آن این تیمسار، ظاهراً سرمست از پیروزی ترامپ، از همکاری استراتژیک آمریکا و سعودی ها در منطقه، به ویژه معطوف به ایران سخن می گوید و اظهار امیدواری می کند که به کمک آمریکایی ترامپ، ایران را به درون مرز های خود پس برانند. می توان تصور کرد که سعودی ها با علم به اینکه در صورت توافق ترامپ و پوتین به شرحی که در بالا رفت بازنده کل مناقشه سوریه خواهند بود، کوشش کنند برای جبران این ناکامی اجتناب ناپذیر، به کمک فشار آمریکا، نفوذ

فرهنگ واژگانی راست افراطی ناسیونالیست بود. از این روی در همکاری با سیاه ترین رژیم های منطقه مانند عربستان سعودی و شیخ نشینان حاشیه خلیج فارس و دیگر دیکتاتور های منطقه بدون هیچ احساس شرم و حیائی کوشا خواهد بود به شرطی که منافع آمریکا را آن چنان که ترامپ باور دارد تامین کنند.

اکنون که ورق برگشته و دولتی زمام امور را در دست گرفته است که با رهیافتی ناسیونالیستی و فارغ از ملاحظات دموکراتیک و حقوق بشری به دنبال منافع عریانی است که برای آمریکا انگاشته است، می توان انتظار داشت که به پیروی از متحدان خود در منطقه شدت و حدت فشار به جمهوری اسلامی را افزایش دهد.

فشار به ایران به دو جهت برای ترامپ اهمیت دارد: نخست، همان گونه که در روزهای اخیر شاهد بوده ایم دولت ترامپ با سرعتی گیج کننده به مجموعه ای از اقدامات، هر چند صوری اما جنجال برانگیز، در جهت برآورده کردن وعده های خود، در چارچوب احکام اجرایی دست یازیده است. از جمله حکم ساختن دیوار مرزی با مکزیک یا ممنوعیت ورود اتباع ۷ کشور که سهمی بسیار ناچیز در تروریزم اسلامگرایان در آمریکا داشته اند را می توان در زمره گام های عوامفریبانه ای دانست که در کوتاه مدت در میان طرفدارنش مشروعیت زا باشند. در همین بستر، از آنجا که وعده ترامپ برای پاره کردن برجام به ساده گی شدنی نیست، اکنون با ایجاد جنجال در باره آزمایش موشک بالیستیک ایران و دادن اخطار معطوف به آن می خواهد این پیام را به طرفدارانش برساند که در مبارزه با «بزرگترین کشور حامی تروریزم» جدی است.

دوم، منافع دراز مدت ژئوپلیتیک آمریکا، مستقل از این که چه دولتی زمامدارش است، ایجاب می کند که کشوری بزرگ و پر اهمیت چون ایران در ستیز با آن نباشد. اکنون با زمامداری ترامپ منافع عریان اقتصادی آمریکا و متحدان اش نیز مزید بر علت شده اند. این گفته ترامپ را خاطر نشان می کنم که پرسیده است: چرا آمریکا پس از اشغال عراق منابع نفتی این کشور را در اختیار خود نگرفته است. گویاتر از این نمی توان نگرش و تعهد ایشان را به حقوق و هنجار های بین المللی به نمایش گذاشت. ایشان ظاهراً چه در عرصه ملی آمریکا و چه جهانی پایبند به واقعیت، اخلاق،

آنچه را هم که از رفتار نخستین روز های زمامداری ترامپ می توان استنباط کرد، پیامی غیر از این را دربرنمی گیرد: رویگردانی از پیمان های چند جانبه ای که می توانستند متضمن برد-برد برای همه همپیمانان باشند و تاکید بر مذاکره و مجزا با تک تک آنان. هدف این اقدام، به گمان من، منفرد کردن آنان و در نتیجه فراهم آوردن شرایط اعمال زور برهنه بر کشور های طرف مذاکره برای تحمیل خواسته های ترامپ است. ترک دیپلماسی و بکار بردن زبان زور و تهدید در برابر کشورهای دیگر مانند طرح باورنکردنی ساختن دیواری در مرز ایالات متحده اما به هزینه مکزیک این گمان را به واقعیت نزدیکتر می کند. به نظر می آید که او قصد دارد از همه امکانات کشور به ویژه فرادستی نظامی آمریکا برای پیشبرد اهداف سیاسی و اقتصادی اش بهره گیرد.

بخش دوم: بازتاب پیروزی ترامپ در سیاست آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی

ترامپ و ایران از هنگامی که حاکمیت جمهوری اسلامی سر ناسازگاری و ستیز با ایالات متحده و متحدین اش به ویژه اسرائیل آغاز کرده است دولت های آمریکا در پی تغییر رژیم و پس از فاجعه آمیز شدن پروژه تغییر رژیم در عراق، مترصد تغییر رفتار نظام ایران در ارتباط با آمریکا و اسرائیل و منطقه خاورمیانه بوده اند. در این چارچوب می توان هدف مناقشه هسته ای را در کوتاه مدت جلوگیری از نظامی شدن برنامه هسته ای ایران و در دراز مدت تغییر رفتار جمهوری اسلامی پنداشت. دولت اوباما متأثر از آشوبی که در آغاز خود نیز بدان دامن زده بود، با فراهم کردن شرایط توافق جامع هسته ای موسوم به برجام می خواست آنرا به عنوان ابزاری نرم برای گشایش ایران به سوی جهان و در پی آن تغییر رفتار جمهوری اسلامی بکار گیرد. می دانیم که جریانات قدری در حزب جمهوریخواه آمریکا و متحدین موثری چون دولت نتانیاهو در اسرائیل و کشورهای استبدادی حاشیه خلیج فارس به ویژه عربستان سعودی به این توافق روی خوشی نشان نمی دادند و تا لحظه آخر بر ممانعت از آن همت گماشته اما موفق نشده بودند. حائز اهمیت است که سیاست دولت ترامپ در خاور میانه به نیاز های شهروندان این کشورها در جهت

میانه از یک کشور انقلابی مزاحم تبدیل به کنشگری سازنده در همپوشی با وزن تاریخی و فعلی کشور شود. متأسفانه بسان بسیاری فرصت های تاریخی دیگر رژیم جمهوری اسلامی از این دوران چندان بهره ای نگرفت. اکنون اندکی دیر شده است اما هنوز خیلی دیر نیست. به جای پاسخ دادن به تهدید ها با تهدید متقابل که چندان ریشه مادی واقعی ندارد و غالباً در قلمرو رجز خوانی است، باید به اعصاب خود مسلط ماند و به محافل جنگ طلبی که به دنبال بهانه هستند دستاویزی اعطا نکرد. مثلاً عدم اعطای ویزا به کنشگریان آمریکائی برای اعتراض به بی اخلاقی گوته نظرانه و نژادپرستانه ترامپ اقدامی شایسته نیست.

می دانیم که تغییر رفتار رژیمی که همه مشروعیت خود را از ستیزه جوئی با اسرائیل و آمریکا می گیرد به سوی رفع دشمنی و تنش زدائی با اینان و دیگر همسایگان کار آسانی نیست، اما آینده کشور و مردم ایران و تا حدود زیادی آینده جمهوری اسلامی و دولتمردان و کنشگرانش ایجاب می کند، که ایرهای تیره ای را که در افق ایران نمایان شده اند به مثابه زنهاری بیانگرند. هزینه های هنگفتی را که رژیم بدنبال برنامه هسته ای به کشور تحمیل کرده است کافی است، دیگر کیان کشور را به مخاطره نیندازند. هنوز شاید حاکمیت ایران بتواند با تغییر رفتار خود از بوجود آمدن توفان ترامپ جلو گیرد. تنش زدائی و بهبود روابط با غرب، ایالات متحده و اسرائیل و دوستی و همکاری با همه همسایگان و دیگر کشور های جهان بی شبهه همپوش با منافع ملی و مایه خرسندی ایرانیان است.

«درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد
نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد.»
بهرز بیات
۴ فوریه ۲۰۱۷

اتمی شدن ایران را بر نمی تابد: بخشی به مثابه ابزاری برای اعمال فشار بر جمهوری اسلامی برای تغییر در رفتار خصمانه اش و بخش دیگر به خاطر هراس از پیامد های روانشناختی نسبی کردن فرادستی اتمی اسرائیل در منطقه در صورت اتمی شدن ایران- امری که به میانجی برجام منتفی شده است. بدیهی است که این هراس ناشی از رفتار و اقدامات ستیزه جویانه نسبت به اسرائیل است که متعصبانه بسان کاسه ای داغتر از آتش و فزونتر از فلسطینیان از سوی جمهوری اسلامی تبلیغ و تعقیب شده است. اما اکنون پرسش این است که تا چه اندازه این خصومت در اسرائیل ریشه گرفته و زندگی مستقل یافته است که حتی حاضر است با دشمنان تاریخی بالقوه خود یعنی اعراب برای عداوت با ایران همدست شود.

راه گریز از تهدیدها چیست؟

فزون بر تهدیداتی که در بالا بیان شد یک امکان خطرناک تر و نگران کننده تر نیز در دولت هائی چون ترامپ که با سوار شدن بر امواج پوپولیستی به قدرت می رسند، این است که به احتمال زیاد نمی توانند به وعده هائی که به شهروندان برای بهبود وضع زندگی شان داده اند، جامه عمل بپوشانند. در چنین حالتی باید بیم آن داشت که این گونه دولت ها عموماً و دولت ترامپ با خود محور بینی بیمارگونه اش خصوصاً برای فرار از پاسخگوئی، به برخورد های مسلحانه با کشور های دیگر دامن زنند. به این امید که افکار عمومی را از خطاها، کمبود ها و بدعهدی هائی که مرتکب شده اند، منحرف سازند. متأسفانه یکی از کاندیدا های محتمل برای اعمال چنین سیاستی می تواند میهن ما ایران باشد.

دوران اوباما فرصتی طلائی برای حاکمیت جمهوری اسلامی بود که با حفظ آبرو، خصومت اش را با ایالات متحده و اسرائیل رفع کند و با تغییر رفتار خود در خاور

جمهوری اسلامی را در عرصه های دیگر منطقه کاهش دهند. این ژنرال ارتش سعودی تویحا امکان جنگ را نیز منتفی ندانست.

ترامپ و برنامه جامع اقدام مشترک (برجام)

با همه کم بها دادن ترامپ به قواعد و هنجار ها و با توجه به اینکه برجام توافق چند جانبه و تایید شده از سوی شورای امنیت سازمان ملل است، استراتژی نظر میرسد که مستقیماً برجام را نقض کند. استراتژی دولت ترامپ و نتانیاهو و سعودی ها براین استوار خواهد بود که حداکثر سختگیری را در اجرای برجام با منتهای خرده گیری انجام دهند. این به دولت ایران بستگی دارد که تا چه اندازه دقت و احتیاط به خرج دهد که بهانه ای بدست دشمنان خارجی برجام ندهد- در اینجا به نقش دشمنان داخلی برجام نمی پردازم.

اما همانگونه که در روز های اخیر در مورد آزمایش موشک های بالیستیک شاهدش بوده ایم، فشار بر روی ایران برای تغییر رفتار برقرار و افزایش خواهد یافت. به احتمال قریب به یقین این آزمایش ها ناقض قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت نیستند اما با شناختی که از دوران به اصطلاح پساواقعی ترامپ داریم دولتش نیازی به واقعیت ها ندارد و به راحتی می تواند بهانه ای برای اقدام سرهم کند. به گمان من گام نهادن در راه مسابقه تسلیحاتی در خاور میانه گامی نیکو نیست بلکه گام نیکو تنش زدائی و تغییر رفتار است. اما گاهی نیز باید خود را در جایگاه طرف مقابل پنداشت تا دریایی که عادلانه نیست از یکسو دشمنان جمهوری اسلامی را تا دندان مسلح کنی و از دیگر سو از جمهوری اسلامی انتظار داشته باشی گامی در جهت دفاع از خود بر ندارد.

قضایوت دقیق در مورد هدف نهائی دولت نتانیاهو در همدستی با دولت ترامپ برای برخورد با ایران مشکل است. آنچه که مسلم است اسرائیل کوچکترین دورنمای



ترامپ دیروز و ایران فردا

مهرداد خوانساری



در زمانی که دنیا همچنان مات و مبهوت، در حال بررسی و یافتن گزینه های متناسب برای رو به رو شدن با شخصی چون دونالد ترامپ در مقام ریاست جمهوری آمریکاست، اینکه دقیقا چه سیاست هایی از سوی این چهره غیر متعارف در همه زمینه ها - اعم از سیاست داخلی و سیاست خارجی آمریکا - نهایتا پیاده خواهد شد، معمائی است که هیچکس براستی نمی تواند در این زمان، ادعای داشتن پاسخ آنها را داشته باشد. این بدان علت است که گفتار و اعمال تحریک آمیز رئیس جمهور جدید آمریکا (مانند ایجاد محدودیت ورود به آمریکا برای ایرانیان و اتباع شش کشور دیگر) در ارتباط با بسیاری از مسائل کلیدی در دو سال گذشته مملو از حرف های ضد و نقیض بوده که برابر با شرایط وقت از سوی او مطرح شده است. باید توجه داشت که این تضاد در گفتار، تنها مختص به شخص دونالد ترامپ نبوده؛ بلکه در اظهارات بسیاری از مشاوران نزدیک او هم بطور محسوسی مشاهده شده است.

مهمترین این تضادها مربوط به سرنوشت قرارداد «برجام» است که بر خلاف شعارهای مکرر ترامپ و برخی از مشاوران نزدیک او مبنی بر «پاره کردن» آن در طول فعالیت های انتخاباتی، هیچ کس بطور جدی انتظار فسخ آنرا ندارد (گرچه این انتظار وجود دارد که دولت جدید در عین حال (به خاطر حفظ ظاهر هم که شده) خواستار نظارت بیشتر بین المللی در ارتباط با اجرای دقیق این قرارداد باشد و احتمالا به بهانه «رفتار و عملکرد غیر متعارف ایران در منطقه» به تنش های موجود میان ایران و آمریکا افزایش بخشد). نمونه های دیگر اینگونه ویژگی ها در گفتار دونالد ترامپ، بخصوص در ارتباط با مسائل مربوط به ایران و خاورمیانه را می توان با توجه به نکات زیر مورد بررسی قرار داد:

۱. گرچه «ایران ستیزی» از یکسو، به نوعی در برداشت های دونالد ترامپ و برخی از مشاورین نزدیک او بطور چشمگیری ملاحظه شده است، ولی از سوی دیگر، عدم مخالفت او با سیاست روسیه در حمایت از بشار اسد در سوریه، ضمنا می تواند حاوی این مفهوم

باشد که او در عین حال با گسترش اقتدار و نفوذ بیشتر ایران در منطقه مخالفت جدی ندارد.

۲. انتظار می رود که با روی کار آمدن دونالد ترامپ، مقولاتی چون رعایت حقوق بشر و آزادی های اجتماعی و سیاسی، منجمله تلاش های موثر برای حل اختلافات میان فلسطینی ها و اسرائیل در منطقه، نقش کم رنگ و محدودی را در برنامه های سیاست خارجی دولت جدید آمریکا ایفا کنند.

۳. دونالد ترامپ، مبارزه با «تروریسم اسلامی» را در راس اولویت های دولتش قرار داده است و بارها بر این موضوع که نابودی هرچه زودتر «داعش» باید در اسرع وقت به نتیجه برسد، تاکید داشته است (هدفی که از سوی جمهوری اسلامی ایران هم بصورت موازی تعقیب می شود). آنچه مشخص نیست این است که، با توجه به مواضع تند وزیر دفاع (ژنرال متیس) و مشاور امنیت ملی (ژنرال فلین) علیه ایران، که مولود تجربیات آنها با جمهوری اسلامی در سال های ماقبل ظهور نیروهای افراطی سنی چون داعش و القاعده می باشد، تا چه میزان مبارزه با «اسلام افراطی» در شرایط امروزی کماکان شامل ایران نیز باقی بماند. تردیدی وجود ندارد که مسئولین جدید در آمریکا، علیرغم تمام فرضیات قبلی شان در رابطه با جمهوری اسلامی، به این واقعیت آگاهی کامل پیدا کرده اند که تمام خطرات عینی که امروز مردم را در جوامع مختلف غربی بطور جدی تهدید می کند، نه تنها از سوی ایران نبوده، بلکه این خطرات تنها از سوی منابع سنی مذهب افراطی می باشند که به باور بسیاری از مقامات امنیتی، از سوی برخی از متحدین نزدیک خود آمریکا چون عربستان سعودی و قطر تغذیه شده اند.

۴. اینکه آیا دونالد ترامپ کماکان به تعهدات

قبلی آمریکا نسبت به متحدین دیرینه اش در پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، کشورهای عربی سنی و بویژه عربستان سعودی و همچنین اسرائیل باقی خواهد ماند، معمائی دیگری است که سرنوشت نهائی آن متعاقبا روشن خواهد شد. تمایل به نزدیکی با روسیه - در صورتی که روسیه نیز به سهم خود قدم های حساب شده و موثری برای نزدیکتر شدن به آمریکا را بردارد، بی شک در راستای اتخاذ سیاست های جدید در قبال متحدین سنتی آمریکا نقش مهمی را ایفا خواهد نمود. ضمنا نباید فراموش کرد، جنگ علیه داعش که یکی از اولویت های دونالد ترامپ است، دارای اهمیت مشابهی برای روس ها نبوده و بیشتر اقدامات روسیه (و همچنین ایران در سوریه) که نهایتا منجر به خروج ترکیه از پیمان نافرجامش با عربستان و قطر و پیوستنش به ائتلاف ایران و روسیه شده، تاکنون بیشتر متوجه خنثی کردن آن دسته از مخالفین اسد بوده که از سوی آمریکا و کشورهای عربی تغذیه می شدند. نکته نهائی اینکه هنوز معلوم نیست دولت دونالد ترامپ چه روش و عکس العملی در قبال نقش کشورهای عربی سنی و ایران، بویژه در مسائل مربوط به بازسازی اقتصادی سوریه بعد از پایان بحران جاری از خود نشان خواهد داد.

۵. در شرایطی که دونالد ترامپ به هیچ وجه خواستار درگیر کردن آمریکا در مناقشات جدید و پروژه

کلیدی را اشغال کرده اند، در جهتی کاملاً مغایر با برداشت های قبلی، برابر با مقتضیات امروز آمریکا شکل گیرد.

تردیدی نیست که کشورهایی چون اسرائیل و عربستان سعودی با کمک «لابی» های موثرشان در واشنگتن، نهایت تلاش را خواهند نمود، تا دولت جدید را به سمت برگزیدن سیاست های تند و تقابلی علیه ایران سوق دهند، ولی سرانجام در صورتیکه مقامات مسئول در آمریکا با درکی صحیح، تحولات ۳۸ ساله و اولویت های امروز ایران در راستای بازسازی اقتصادی کشور را مد نظر قرار دهند و نقش مثبت ایران در مقابله با نیروهای تروریستی سنی مذهب از قبیل داعش را بعنوان امری سازنده به منظور حفظ صلح و ثبات در منطقه خاورمیانه توصیف کنند، این احتمال وجود خواهد داشت که سیاست های جدیدی در راستای تنش زدایی با ایران مورد توجه مسئولین جدید قرار گیرد.

به طور مسلم خط مشی سیاست دولت دونالد ترامپ در قبال ایران تا قبل از پایان سال ۱۳۹۵ خورشیدی، یکماه قبل از برگزاری انتخابات دوره دوازدهم ریاست جمهوری، مشخص نخواهد شد؛ در این فاصله، بازتاب هر حرکتی - چه مثبت و چه منفی - از سوی مسئولین در ایران تاثیر مهمی را در تصمیم گیری های دولت جدید در آمریکا می گذارد. بطور مثال، ایران می تواند در این ایام از یکسو، در راستای حفاظت از تمام دست آوردهای قابل ملاحظه و سرمایه گذاری های سی ساله اش در عراق، سوریه و لبنان، بانی آغاز مذاکراتی باشد به منظور پایان دادن به تنش های موجود و تثبیت شرایط ممتاز کنونی با تامین پایان مخاصمات در سوریه و یمن، با عربستان سعودی (و متحدانش در شورای همکاری خلیج فارس) و یا مثلاً بطور جدی، از هر نوع حرکات تحریک آمیز با ناوگان آمریکا در آب های خلیج فارس خودداری نماید. از سوی دیگر با تاکید بر مشارکتش در «جنگ دنیای متمدن» علیه داعش و پیاده کردن برنامه های گسترده اش برای بازسازی اقتصادی کشور که ترجیحاً نیازمند همکاری هر چه بیشتر با غرب یعنی اروپا و آمریکا است (چنانکه در ارتباط با خرید هواپیما های بوئینگ مشاهده شد) پیام کاملاً متفاوتی را به جهان بدهد و نگذارد تا نیروهای تندرو و ایران ستیز، بهانه های تازه برای استمرار دشمنی با ایران را پیدا کنند.

بی شک اقدامات ایران در این مرحله می تواند نقش تعیین کننده ای را در رابطه با مسیر روابط آینده ایران با آمریکا ایفا نماید. لذا منحرف نشدن مسئولین ایران به لحاظ تحریکات و تبلیغات مبالغه آمیز از قبیل نزدیکی برخی از مقامات ارشد دولت ترامپ به سازمان مجاهدین و غیره در این ایام حساس از اهمیت ویژه ای برخوردار است. زیرا تمامی این افراد در شرایط موجود با نگاهی واقع بینانه و کاملاً متفاوت با آنچه که در دوران «بیکاری و بی مسئولیتی» همزمان با چشم داشت های مالی از خود نشان داده اند، با مقوله ایران برخورد خواهند نمود.

می توان فرصت «امروز» را غنیمت شمرد و در فاصله میان شعارهای ترامپ دیروز و منافع ایران فردا فرصتی را فراهم کرد؛ شاید (با توجه به تمام شواهد موجود) با یک «نرمش قهرمانانه» تازه از سوی ایران، سیر حوادث به سوئی هدایت شود که بمانند انتخاب خود دونالد ترامپ به مقام ریاست جمهوری در آمریکا، یکبار دیگر همه نخبگان سیاسی در جهان را مات و متحیر سازد.

تحریم های اقتصادی علیه ایران، بانک های بزرگ و معتبر جهان از شرکت در سرمایه گذاری های لازم در پروژه های اقتصادی ایران خودداری ورزیده اند، به تعبیر بسیاری از صاحب نظران، نشانه ای از فشارهای پشت پرده ایست که از سوی وزارتخانه های خزانه داری و دادگستری آمریکا (برخلاف اظهارات مکرر جان کری وزیر امور خارجه پیشین آمریکا) برای حفظ منافع آمریکا در اقتصاد آینده ایران می باشد. لذا می توان تصور کرد که اینگونه تمایلات به احتمال بسیار زیاد با برداشت های دونالد ترامپ نیز همخوانی نزدیکی داشته باشد. در اینصورت، بدیهی است که انگیزه گسترش روابط اقتصادی همراه با همسو بودن با ایران در ارتباط با آنچه که از سوی دونالد ترامپ بعنوان بزرگترین خطر منطقه قلمداد شده (خطر تروریسم اسلامی که امروز عملاً به جنگ علیه داعش و افراط گرایی سنی مذهب محدود شده) می تواند دارای چنان قابلیت باشد که روابط میان آمریکا و ایران را بسوی کاملاً متفاوتی با آنچه که خواست «ایران ستیزان تندرو» است، سوق دهد.

در چند ماه آینده، مسئولین امور در دستگاه های مختلف دولتی در آمریکا (وزارت خارجه، دفاع، خزانه داری، انرژی، سازمان های مختلف اطلاعاتی بویژه سیا، همراه با مشاورین و متخصصین در شورای امنیت ملی) با در نظر گرفتن تمام جوانب، سرگرم تهیه پیشنهادهای خواهند شد که در صورت تایید رئیس جمهور، سیاست و راه و روش دولت جدید را در قبال ایران مشخص خواهد کرد. در این فاصله تبادل نظرهایی نیز در این راستا با کشورهای مختلف صورت خواهد گرفت.

های «ملت سازی» (nation building) در خاورمیانه نیست، عکس العمل آمریکا و راه و روشی که در نهایت اتخاذ خواهد کرد بستگی زیاد به تشخیص و درک آمریکا دارد از بزرگترین خطراتی که امنیت منطقه و منافع کشورش را در شرایط موجود تهدید می نماید. با توجه به تمام حوادث شوم و ناگواری که منجر به مرگ هزاران شهروند آمریکائی و اروپائی در نیویورک، لندن، پاریس، نیس و برلین از تاریخ ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تاکنون شده، هر تجزیه و تحلیل منصفانه ای به این واقعیت غیر قابل انکار می رسد که ایران و مسلمانان شیعه کوچکترین نقشی در اینگونه حملات نداشته و نیروهائی که در این ایام آرامش و آسایش مردم غرب را تهدید کرده و میکنند، تماماً متعلق به دستجات مسلمانان افراطی سنی مذهب مانند داعش، القاعده و مشابه بوده اند. جالب اینکه، اینگونه مطالعات در ضمن به روشنی نشان میدهند که نیروهای شیعه مورد حمایت ایران مانند حزب الله که در فهرست سازمان های تروریستی وزارت امور خارجه آمریکا قرار دارند (فارغ از درگیری های گذشته و اتهاماتی از قبیل آنچه که در رابطه با مثلاً واردات و قاچاق مواد مخدر از آمریکای جنوبی متوجه آنهاست)، حد اقل امروز در منطقه خاورمیانه، همسو با اهداف غرب، درگیر جنگی تمام عیار با دشمنان غرب، آمریکا، اسرائیل و متحدان غربی شان، یعنی داعش است.

۶. یکی دیگر از اولویت های اصلی دولت جدید آمریکا و شخص دونالد ترامپ، بهبود هرچه بیشتر اوضاع اقتصادی و گسترش صادرات کالاهای ساخت آمریکا و تجارت با دیگر نقاط جهان است. انگیزه دست

سیاست دولت ترامپ در قبال ایران تا قبل از پایان سال ۱۳۹۵، یکماه قبل از برگزاری انتخابات دوره دوازدهم ریاست جمهوری، مشخص نخواهد شد؛ در این فاصله، هر حرکتی - چه مثبت و چه منفی - از سوی مسئولین در ایران تاثیر مهمی در تصمیم گیری های دولت جدید آمریکا می گذارد. بطور مثال، ایران می تواند در این ایام از یکسو، در راستای حفاظت از تمام دست آوردهای قابل ملاحظه و سرمایه گذاری های سی ساله اش در عراق، سوریه و لبنان، بانی آغاز مذاکراتی باشد به منظور پایان دادن به تنش های موجود و تثبیت شرایط ممتاز کنونی با تامین پایان مخاصمات در سوریه و یمن، با عربستان سعودی (و متحدانش در شورای همکاری خلیج فارس) و یا مثلاً بطور جدی، از هر نوع حرکات تحریک آمیز با ناوگان آمریکا در آب های خلیج فارس خودداری نماید. از سوی دیگر با تاکید بر مشارکتش در «جنگ دنیای متمدن» علیه داعش و پیاده کردن برنامه های گسترده اش برای بازسازی اقتصادی کشور که ترجیحاً نیازمند همکاری هر چه بیشتر با غرب یعنی اروپا و آمریکا است؛ پیام کاملاً متفاوتی را به جهان بدهد و نگذارد تا نیروهای تندرو و ایران ستیز، بهانه های تازه برای استمرار دشمنی با ایران را پیدا کنند.

با توجه به اینکه شخص دونالد ترامپ، علیرغم تمام تناقضاتی که در اظهارات او به چشم می خورد، فردی متعصب یا مکتبی نیست و صرفاً به اولویت های کشورش می اندیشد (آنهم با دید یک فرد اقتصادی)؛ این امکان همیشه وجود دارد که سیاست و برخورد آمریکا با ایران، بر خلاف تمام تصورات قبلی و سوابق بسیاری از نزدیکان قدرتمند وی که امروز پست های

یافتن به بزرگترین بازار دست نخورده جهان (یعنی ایران) و جلوگیری از تسخیر و اشباع کامل این بازار بزرگ و پر ارزش از سوی رقبای اقتصادی آمریکا، بویژه اروپا، ژاپن، کره جنوبی، چین و روسیه، بی شک نقش بارزی را در محاسبات کلان رئیس جمهور جدید آمریکا در ارتباط با «معدله ایران» ایفا خواهد نمود. اینکه در پی امضاء قرارداد برجام و برداشتن بیشتر

افزایش تنش

محسن سازگارا



با سرکار آمدن دولت محافظت گرای (Protectionist) آقای ترامپ در آمریکا، موج جدیدی از تنش بین واشنگتن و تهران آغاز شده است. این افزایش تنش اگرچه به بهانه آزمایش جدید موشکی سپاه آغاز شد، اما از چند روز قبل از آن در محافل واشنگتن مطرح بود که کاخ سفید می خواهد تنش بین دو کشور را بالا ببرد. در واقع باید گفت این سیاست از زمان انتخابات آمریکا در اظهارات آقای ترامپ و مشاوران نزدیک او دیده می شد و با ورود این تیم به کاخ سفید در هفته دوم کار این گروه، آغاز شد.

چرا تنش؟

برای درک بهتر چرایی این تنش جدید باید ابتدا نگاهی انداخت به مهره های کلیدی کابینه آقای ترامپ. شخص آقای ترامپ بنا به اظهار کسانی که از نزدیک با او کار کرده اند فردی به شدت متزلزل و غیرمتعادل است که عقیده و تصمیمش ممکن است به سرعت عوض شود. خود را بسیار بزرگ می بیند و به نوعی مشکل روانی هم دارد، اما در یک نکته همگان مشترک هستند و آن این که آدمی است که خیلی خوب می داند چگونه جنجال درست کند و در واقع تحریک کردن (Agitation) را بسیار خوب بلد است. در مدیریت تجاری هم با همین روش خود را مطرح کرده و از دست مردم پول گرفته است، اگرچه با هشت بار اعلام ورشکستگی، عملاً در بسیاری مواقع پول بانکها و مردم را خورده است. او اکنون همین روش را به سیاست کشانده است.

اما ماجرای کابینه او با شخصیت خودش تفاوت می کند. وزیر دفاع او آقای ماتیس که سابقه شرکت در جنگ های اول و دوم عراق و افغانستان و فرماندهی مشترک ارتش آمریکا در خاورمیانه و آسیای میانه و شرق آفریقا را در کارنامه خود دارد، معتقد است که جمهوری اسلامی ایران اصلی ترین تهدید برای ثبات خاورمیانه است. جمهوری اسلامی ایران را تهدیدی بزرگ تر از القاعده و داعش برای آمریکا و متحدانش می داند. ماتیس درواشنگتن ژنرالی بسیار خوش نام و فردی است که به تحصیل کردگی و باسوادی معروف است. مشاور امنیت ملی او آقای فلین هم سابقه حضور

در منطقه خاورمیانه و آشنایی با منطقه را دارد. او به عنوان مسئول اطلاعات وزارت دفاع در جریان بسیاری از کارهای نیروی قدس سپاه و جمهوری اسلامی در منطقه بوده است. آقای پمپئو رئیس سیا (CIA) سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا هم اگرچه از کنگره آمریکا به دستگاه اجرایی آمده، اما سوابق نظامی دارد و در کمیته اطلاعات مجلس بوده است. این افراد کلیدی در شورای امنیت ملی

آمریکا، اگرچه در پاره ای از دیدگاهها با یکدیگر اختلاف دارند، اما برسریک نکته مشترک هستند و آن دشمنی با جمهوری اسلامی ایران و تروریستی دانستن حکومت تهران است. البته عضو مهم دیگر این شورا یعنی آقای تیلرسون، وزیر خارجه از پشت میز مدیرعاملی شرکت نفتی اکسون به عالم سیاست آمده و اصولاً مواضع سیاسی او از جمله در مورد ایران، ناروشن است. این ترکیب مهره های کلیدی کابینه آقای ترامپ اولین عامل در افزایش تنش با جمهوری اسلامی ایران است.

دلایل دیگری را هم می شود برشمرد. از جمله جامعه یهودیان آمریکا که در زمان آقای اوباما، به شدت از سیاست های او نسبت به ایران ناراضی بودند و اکنون با این کابینه احساس راحتی بیشتری می کنند. به حرکت درآمدن قدرت نرم اسرائیل که آقای نتانیاهو به صراحت از کوشش خودش برای ایجاد اتحاد جهانی علیه تهدید جمهوری اسلامی به رهبری آمریکا و انگلیس صحبت کرده است. به این لیست باید فشار عربستان و کشورهای متحد و نزدیک به سعودی ها مثل امارات و بحرین را هم اضافه کرد.

چه اتفاقی می افتد؟

آقای ترامپ و اعضای مهم کابینه همگی از منتقدین جدی قرارداد هسته ای کشورهای ۱+۵ با ایران (برجام)

هستند، اما همان طور که آقای ماتیس گفته، پاره کردن این قرارداد نه ممکن است و نه مطلوب. آقای ترامپ هم که در مبارزات انتخاباتی اش از پاره کردن این قرارداد صحبت کرده بود، به بازخوانی این قرارداد و نظارت سخت تر بر آن رضایت داده است.

این دولت جدید آمریکا از منتقدین وضعیت حقوق بشر در ایران هم هستند، اما فشار خون خود آقای ترامپ و بقیه اعضای کابینه به پافشاری بر مسئله نقض حقوق بشر در ایران یا هر جای دیگر دنیا نمی خورد. بنابراین از موضوعات مورد اختلاف می ماند مسئله تروریسم، دخالت ایران در کشورهای منطقه و تجهیزات نظامی ایران به خصوص آزمایش های موشکی. در راس این امور مسئله نیروی قدس سپاه به عنوان سازمان تروریستی قرار دارد که ژنرال های کابینه آقای ترامپ خوب می دانند که سپاه در منطقه چه کرده است و سپاهی ها و فرمانده آنان، آقای خامنه ای هم خوب می دانند که چه کرده اند و ضمناً می دانند که این ژنرال ها هم از کارهای آنان با خبرند.

بنابراین به احتمال زیاد خیلی زود ستون اصلی تنش بین دو کشور بر محور حضور سپاه در منطقه بنا خواهد شد، یعنی حضور در یمن، عراق، افغانستان و سوریه. در این میان حضور در سوریه پیچیدگی بیشتری دارد. روسیه در این میدان حضور دارد، ترکیه و عربستان هم هستند و جنگ با داعش و تروریست های اسلامی

مثل دوره آقای اوباما نخواهد بود و حداقل در حرف دستگاه‌های مختلف دولت آمریکا به نوعی از حرکت مردم ایران پشتیبانی خواهند کرد.

جمهوری اسلامی ایران چه خواهد کرد؟

تا این جای کار، جمهوری اسلامی ایران با یک آزمایش موشکی، عملاً دست به امتحان آقای ترامپ زده که حاصل آن هم واکنش تند و تحریم ۲۵ شخصیت حقوقی و موشکی ایرانی و غیرایرانی دیگر مرتبط با برنامه موشکی ایران بوده است. اما آقای خامنه‌ای و مقامات ارشد سپاه و حکومت او سکوت کرده‌اند و ترجیح می‌دهند چیزی نگویند. گفته می‌شود که آقای خامنه‌ای از روحانی خواسته که به مسکو برود و گفته از دست تنها کسی که کاری برمی‌آید پوتین است. در محافل سپاهی به شوخی او را برادر پوتین می‌خوانند و موضوع دوستی و پشتیبانی او از آقای ترامپ و دخالتش در انتخابات آمریکا تبدیل به یکی از جنجالی‌ترین سوژه‌های رسانه‌های آمریکایی شده است.

پوتین خود درگیر تحریم‌های گسترده آمریکا و اروپا در ماجرای دخالتش در اوکراین است و اولویت اول او رفع تحریم‌های خودش است. نگارنده با توجه به وضعیت آمریکا و جوی که در این کشور از زمان جنگ سرد وجود دارد، بسیار بعید می‌داند که آقای ترامپ بتواند روسیه را از دشمن اصلی آمریکا به دوستی متحد تبدیل کند، اگرچه این دو حرف سال‌ها باهم شطرنج بازی کرده‌اند و خیلی خوب بلدند که مهره‌های خود را چگونه حرکت بدهند یا قربانی کنند. اگرچه روسیه در ایران دست بالایی دارد و از بیت رهبری تا سپاه، از تاسیسات هسته‌ای تا دستگاه‌های اطلاعاتی ایران درهمه جا حضور دارد و یک عقبه هم در اجتماع از طرفداران شوروی سابق برای خود سازماندهی کرده است و از نفوذ بالایی هم برخوردار است، اما باید دید که با کارت ایران که به این سادگی‌ها هم آن را از دست نمی‌دهد، با آمریکا چگونه بازی خواهد کرد. به قول دوستی که می‌گفت این هارت و پورت‌های آقای ترامپ در مورد چین با توجه به حجم بالای تجاری بین دو کشور و قدرت مانور چین بر سر بدهی‌های آمریکا به جایی نمی‌رسد، با مکزیک و کانادا هم جز جنجال چیزی نیست و واقعیت تجاری خیلی زود به آقای ترامپ نشان می‌دهد که باید با همسایگانش در آمریکای شمالی زندگی کند. با روسیه هم که حریف کهنه کار است و دوطرف خیلی خوب بلدند باهم کنار بیایند. بنابراین آخرش ترامپ می‌ماند و ایران که نه درواشنگتن و درمیان دو حزب آمریکا حامی دارد و نه در اروپا و نه در هیچ کجای دیگر دنیا.

محسن سازگارا
بهمن ۱۳۹۵

چند کار مقطعی و در واقع ضرب شست نشان دادن از سوی آمریکا وجود دارد.

چه اتفاقی خواهد افتاد؟

افزایش تنش بین دو کشور در اولین قدم‌ها خودش را به شکل افزایش تحریم علیه ایران نشان می‌دهد. در همین روزها چند طرح برای تحریم سپاه و رهبری ایران در کنگره آمریکا در دست بررسی است.

افزایش تنش بین دو کشور در اولین قدم‌ها خودش را به شکل افزایش

تحریم علیه ایران نشان می‌دهد. جنگ تبلیغاتی از سوی واشنگتن افزایش می‌یابد. کشورهای منطقه به خصوص اسرائیل و عربستان، فشار بر آمریکا را برای بیرون راندن سپاه از منطقه به خصوص یمن تشدید خواهند کرد. هارت و پورت‌های آقای ترامپ در مورد چین با توجه به حجم بالای تجاری بین دو کشور به جایی نمی‌رسد، با روسیه هم که حریف کهنه کار است و دوطرف خیلی خوب بلدند باهم کنار بیایند. بنابراین آخرش ترامپ می‌ماند و ایران که نه درواشنگتن و درمیان دو حزب آمریکا حامی دارد و نه در اروپا و نه در هیچ کجای دیگر دنیا.

احتمال تصویب این طرح‌ها بسیار زیاد است. تصویری که برخلاف دوره اوباما، با موافقت هردوطرف راهرو، یعنی نمایندگان هردو حزب دمکرات و جمهوری خواه اتفاق می‌افتد و کاخ سفید هم آن را و تو نخواهد کرد. جنگ تبلیغاتی از سوی واشنگتن افزایش می‌یابد و با تغییراتی که در صدای آمریکا قرار است صورت بگیرد، جهت‌گیری این رسانه به سمت تندتر شدن نسبت به جمهوری اسلامی خواهد رفت.

کشورهای منطقه به خصوص اسرائیل و عربستان، فشار بر آمریکا را برای بیرون راندن سپاه از منطقه به خصوص یمن تشدید خواهند کرد. محتمل است که پیمان‌های نظامی ویژه‌ای در این خصوص امضاء شود و یا آمریکا فعال تر با ائتلاف به رهبری عربستان همکاری کند. اگر در ایران مخالفت‌های مردمی مثل جنبش سبز اتفاق بیفتد، این بار سیاست کاخ سفید

هم بخش دیگری است که بر پیچیدگی اوضاع سوریه می‌افزاید. اما در عراق و افغانستان که آمریکا حضور داشته و دارد ماجرا فرق می‌کند و همین طور در یمن که متحدین آمریکا در سمت مقابل ایران قرار دارند. شاید در این بین، یمن زودتر از بقیه نقاط به موضوع تنش بین تهران و واشنگتن منجر شود.

آیا جنگ می‌شود؟

بروز یک جنگ تمام عیار بین آمریکا و ایران دور از ذهن است. نه درواشنگتن برنامه‌ای برای مشارکت در یک جنگ دیگر در خاورمیانه وجود دارد و نه در تهران چنین خواسته‌ای را می‌توان دید. به خصوص این که آقای خامنه‌ای و فرماندهان سپاه، علیرغم شاخ و شانه کشیدن‌های ظاهری و به اصطلاح دوی علی گلابی آمدن‌ها، نشان داده‌اند که در مسئله نظامی افراد واقع‌گرای هستند و خیلی خوب می‌دانند که توازن نظامی با آمریکا و کشورهای منطقه ندارند و هرگاه کار به مرز خطرناکی می‌رسد، معمولاً کوتاه می‌آیند و سعی می‌کنند از حرارت دشمنی‌ها بکاهند. البته وقتی در منطقه پر آشوبی مثل خاورمیانه و خلیج فارس تنش‌ها بالا باشد، ممکن است گاهی یک اشتباه به آتش جنگی ناخواسته دامن بزند. فعلاً امکان جنگ تمام عیار با قصد و نقشه قبلی منتفی است، اما امکان



ترامپ؛ هیولائی بر بام جهان

حسن شریعتمداری



خودبزرگ بین و ساده لوح، توصیفی است که بنا به نوشته مجله اشپیکل، سیاستمداران آلمانی پس از ماه‌ها تماس با ترامپ و تیم او، برای توصیفش به کار می‌برند.

اما این توصیف شامل تمام خصوصیات او نیست. او عوام‌فریبی با استعداد و شخصی با پشتکار بسیار است. او می‌خواهد با اراده‌ای تام، در جایگاه رئیس جمهور کشوری مانند آمریکا، عقربه‌های زمان را برعکس بچرخاند.

در گذشته آمریکا بسیار قوی‌تر از امروز بود. شعار مهم او "اولویت آمریکا"ست و تمام راهکارهایی که در نطق‌های پر جنجال انتخاباتی و تبلیغات خود ارائه کرده همگی بر مبنای از بین بردن ساختارها، قراردادهای

روابطی است که عمدتاً از درون خاکسترهای جنگ جهانی دوم و جهان پس از جنگ برآمده اند. جنگی که آمریکا فاتح اصلی آن بود. او ناسیونالیستی با ایده "آمریکای برتر" است. او بر این باور است که

اروپائیه‌های حيله‌گر و زرنگ، تباخی کرده‌اند که آمریکا را به رایگان برای تأمین امنیت خویش در خدمت خود درآورند و با قرارها و قراردادهای تجاری زیرکانه دائماً آنها بدوشند.

او ناتو را یک سازمان ناکارآمد و سازمان تجارت جهانی و بانک جهانی را فاجعه می‌نامد. خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا را عملی قابل تحسین می‌داند و می‌گوید که موافق تحریم‌ها بر علیه روسیه، که به علت دخالت روسیه در اوکراین وضع شده اند نیست.

او سازمان ملل را نیز یک بوروکراسی بزرگ برای وراجی‌های بی‌بهره می‌نامد و به عریضی هم می‌گوید که اگر از آمریکا برای ثبات و بقای خود انتظار حمایت دارند، باید هزینه آن را هم بپردازند.

برای جلوگیری از مهاجرت به آمریکا نیز راهکارش ساده است: باید به خرج مکزیکی، دیواری بطول ۳۲۰۰ کیلومتر در مرز کشید تا مهاجرین غیر قانونی پایشان سخت‌تر به آمریکا برسد. وقتی هم رئیس

جمهور مکزیکی مقاومت کرده و می‌گوید ما هزینه این دیوار را نمی‌پردازیم، راهکار ابتدائی اش این است که برای اجناس وارده از مکزیکی در جهت تأمین هزینه

و یا رسالت جهانی آمریکای پس از جنگ نیست و می‌خواهد تا آنجا که ممکن است دست و پای خود را جمع کند و بخصوص در ناتو از مسئولیت‌های بین‌المللی آمریکا بکاهد.

البته در این سیاست او جمهوری اسلامی ایران یک استثنا است و مبارزه با آنچه او آنرا تروریسم اسلامی میدانند اولویت دارد و شرط لازم و کافی تأمین امنیت آمریکا وانمود میشود.

یوشکا فیشر وزیر خارجه سابق آلمان در کابینه شرودر، حدود یک ماه قبل در مقاله‌ای نوشت که آیا بدون حمایت آمریکا اصولاً اروپای متحد در آینده امکان وجود خارجی خواهد داشت؟ و جوابش به این سوال به صراحت منفی بود.

اگر همه چیز بر مبنای وعده‌های انتخاباتی و سخنان نسنجیده و تاکتونی ترامپ پیش برود، سنگ روی سنگ بند نخواهد ماند و ما شاهد دگرگونی‌های شگفتی در سراسر جهان خواهیم بود که دامنه و وسعت آن پیش‌دینی نیست. او چهره جهان را چنان عوض خواهد کرد که حتی تجسم آن نیز از اکنون کاری غیر ممکن است.

اگر تغییرات شگرف و علی‌الخصوص خلأ قدرتی که از تقلیل خودخواسته نقش ایالات متحده در معادلات بین‌المللی به وجود می‌آید، به جنگ‌های جدیدی منجر نشود، برنده نهائی این ندانم کاری‌ها، باحتمال

دیوارکشی تعرفه گمرکی را افزایش خواهیم داد. در سوریه هم برای آوارگان جنگ یک منطقه حفاظت شده به خرج دارند، ایجاد می‌کند تاجل‌وگیر کشورهای خلیج که پول کافی دارند، ایجاد می‌کند تاجل‌وگیر سیل مهاجرت باشد.

دوستی‌اش با اسرائیل و شخص نتانیاهو نیز حد و مرزی ندارد و هنوز تبعات مبهم این دوستی برای خاورمیانه و فلسطینی‌ها معلوم نیست.

او در مصاحبه با خبرنگار روزنامه آلمانی "بیلد" نیز گفت که به پوتین و خانم مرکل به یک اندازه اعتماد دارد و سپس بلافاصله اضافه کرد که البته ممکن است این اعتماد دیری نپاید.

در مورد چین هم نیامده عملاً با مکالمه تلفنی با رئیس جمهور تایوان و دعوت او به مراسم تحلیف خود مجادله بزرگی را شروع کرده است و می‌گوید چین واحد یک تابو نیست و می‌تواند مورد مذاکره قرار گیرد.

سیاست بازگانی او چنان برخلاف قواعد جاریست که همه را انگشت به دهان کرده است. او به صنایع بزرگ سنتی بخصوص کارخانه‌های اتومبیل‌سازی گفت که اگر تولید خود را خارج از آمریکا و در مکزیکی نگهدارند و به آمریکا نیاورند، بدون پرداخت ۳۵ درصد عوارض گمرکی، حتی خیال فروش ماشین‌های خود

در آمریکا را نیز فراموش کنند. سپس در جلسه‌ای که با سران این صنایع داشت و عده داد که در صورت تولید در آمریکا از ۱۰ الی ۲۰ درصد معافیت مالیاتی برخوردار می‌شوند و هفتاد و پنج درصد مقررات دست و پاگیر از جمله قوانین مربوط به حفظ محیط زیست را نیز حذف خواهد نمود. قیامی علنی بر علیه جهانی شدن و مبتنی بر سیاستهای حمایتی و رانتی سالهای دور و گذشته سرمایه داری دوران ناسیونالیسم و مرکانتالیسم.

در سیاست خارجی نیز او آشکارا طرفدار مسئولیت

زیاد چین و روسیه خواهند بود.

از هم‌اکنون سیاستمداران اغلب کشورهای اروپای شرقی، مانند لهستان، لیتوانی و استونی، از ترس پیش رویهای احتمالی پوتین شب‌ها خواب راحت ندارند.

آن‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که ترامپ در مقابل این خطر بالقوه، حفاظت از آن‌ها را وظیفه نیروهای مسلح آمریکا نمی‌داند. او در سخنرانی مراسم تحلیف خود نیز نیروهای مسلح را مرکب از افراد شجاعی دانست که امنیت آمریکا را حفظ می‌کند و به وضوح و شاید نیز عامدانه، سخنی از نقش بین‌المللی آن‌ها

تیم ترامپ می خواهد تمایل

پوتین را به دوری از جمهوری اسلامی و همکاری با آمریکا برای مبارزه با داعش و گروه‌های تروریستی اسلامی در گفتگوی با او و مسئولان سیاست خارجی روسیه مورد آزمایش قرار دهد. در نهایت روسیه با این انتخاب روبرو خواهد شد که یا با جمهوری اسلامی و یا با آمریکا. البته برای روسیه چنین انتخابی آسان نیست و مشکل بتوان در اوضاع کنونی چنین چرخشی را در سیاست خارجی پوتین انتظار داشت.

به میان نیاورد.

با این وجود پاره ای نیز به احتیاج این نوع خودشیفتگان به یک جنگ تأکید میکنند. اما نه هر جنگی: جنگی مقدس، با کشوری مسلمان، به بهانه مبارزه با تروریسم.

ظاهراً آدرس ما را میدهند. خطر جنگ برای ما جدیست.

چین نیز با وجود آغازی پرتنش با رئیس جمهور جدید آمریکا می‌داند که آمادگی کامل و لازم را برای پر کردن قسمتی از خلأ قدرت ناشی از عدم حضور آمریکا در صحنه اقتصادی و حتی نظامی بین‌المللی خواهد داشت. چین از چند سال پیش، پروژه راه ابریشم خود را، به عنوان مدل مکملی برای اقتصاد جهانی آغاز کرده و گام‌های بلندی در راه تحقق آن برداشته است. در زمینه صنایع نظامی نیز تولیدات مدرن نظامی چین روز به روز پیشرفت کرده و چشمگیرتر می‌شوند. از هم‌اکنون تنش‌هایی بین آمریکا و چین بر سر مالکیت جزایر دریای چین به چشم می‌خورد.

در خاورمیانه اما، نتانیاهو بلافاصله پس از صحبت با ترامپ که آن را بسیار دلگرم کننده توصیف کرده است، به سرعت ساختن شهرک هائی که بی درنگ همزمان با تحلیف ترامپ شروع کرده بود، افزوده است.

خانم می، نخست وزیر انگلستان هم، با پشت‌گرمی از اظهارات ترامپ، بر خروج کامل انگلستان از اتحادیه اروپا تأکید کرد و فقط این دادگاه عالی انگلستان بود که او را موظف کرد تا خروج از اتحادیه اروپا را ابتدا باید در پارلمان مطرح کند. او در سفری که به آمریکا برای دیدار با ترامپ داشت، ضمن تشویق رئیس جمهور آمریکا به ماندن در ناتو، سعی کرد با تأکید بر نقش مشترک آمریکا و انگلستان در رهبری جهان،

از اهمیت نقش اروپا و دیگران بکاهد. نزدیکی بیشتر آلمان و فرانسه در روزهای اخیر واکنشی آشکار بر این رویکرد دست راستی‌های انگلستان و آمریکا تلقی میشود.

ظاهراً کم نیستند کشورهایی که بدلیل مختلف خود را خوش خیالانه برندگان وضعیت جدید می‌بینند و فقط این اروپاست که به شدت نگران سیاستهای ترامپ می‌باشد.

بسیاری از سیاستمداران اروپایی نیز با وجود تردید و دودلی بسیار خود را تسلی می‌دهند که شاید ترامپ و تیمش شعارهای انتخابانی خود را در عمل به نحو قابل توجهی تعدیل نمایند و یا کنگره و سنای آمریکا که اکنون در دست جمهوری خواهان است با خواسته‌ها او کاملاً همراهی نکنند و شاید وزرای کابینه اش و مهم‌تر از آن بدنه اداری جافتاده دولت فدرال آمریکا تا حدودی او را به عقب برانند. اما در این میان سرعت احکام حکومتی که پشت سر هم صادر می‌شوند به قدری است که همه را گیج کرده است.

عده‌ای با توجه به این رویکرد هشدار می‌دهند که رئیس جمهور آمریکا به هر صورت از اختیارات وسیعی برخوردار است و می‌تواند به نحو ماهرانه‌ای هر جا که خواست در جهت پیشبرد اهداف خود مانور بدهد و همین مقدار نیز برای بسیاری افراد و موسسات و کشورها، می‌تواند نتایج ناگواری را به همراه داشته باشد.

البته برای تسلی اروپایی‌ها وزیر دفاع او اطمینان داد که آمریکا هرگز ناتو را ترک نخواهد کرد و اظهار داشت که دفاع از ارزش‌ها و منافع مشترکی که آن‌ها را با متحد بزرگ خود یعنی اروپا به هم وصل کرده است بقوت خود باقی خواهد ماند. این روزها او نیز رویکرد خود به پیمان آتلانتیک شمالی را اصلاح نموده است.

این واقعیتها تا حدودی نشان می‌دهد که سخنان جنجالی و سنسجیده ترامپ در بعضی موارد به وسیله وزرا و کارشناسان او تصحیح خواهد شد و محصول نهایی آن سنجیده تر و حساب شده تر خواهد بود.

اما در یک سطح کلان و به دور از جنجال‌های رسانه‌ای و اقدامات فوری و برق آسا که به نظر میرسد ترامپ بشدت به آن‌ها علاقه دارد، شاید مهم‌ترین شاخصه دوران جدیدی که آغاز گردیده است، با انتخاب ترامپ به رئیس جمهوری و سخنان جنجالی او در جهت مقابله با جهانی شدن اقتصاد و تجارت، قدرت یافتن بازندگان و مخالفین جهانی شدن باشد.

آمریکا آغازکننده جهانی شدن بود. انقلاب الکترونیک که از دهه نود میلادی شروع شد امکانات فنی گسترده و جدیدی در خدمت به جهانی شدن اطلاعات، دانش، فرهنگ و اقتصاد ایجاد نمود. آمریکا سعی می‌کرد در رأس این حرکت عظیم جهانی قرار داشته و آن را کنترل نموده و در راستای منافع خود بآن جهت بدهد. ولی از چند سال قبل، سرعت جهانی شدن در زمینه‌های مختلف به قدری بالا گرفت که امکان عملی اثرگذاری بر آن هر روز کمتر و کمتر شده است.

در فضای جهانی شده کنونی، اقتدار حکومتها که بر مبنای مرزهای ملی و منافع ملی و حوزه اعمال قوانین محدود به مرزهای جغرافیایی، تعریف شده است، با جهانی شدن اطلاعات، دانش، فرهنگ و اقتصاد هرروز با چالش‌های بیشتری مواجه می‌شود. طبعاً بزرگ‌ترین دموکراسی جهان آزاد یعنی آمریکا، که در راس این حرکت نیز قرار داشت، از این سیل عظیم و سریع که مهار و کنترل آن دیگر بسیار سخت شده است،

لطمات بیشتری را متحمل می‌شود و در عین حال فواید بیشتری را نیز به دست می‌آورد.

تعداد بازندگان نسبی این بازی دهه‌های اخیر، به مراتب از برندگان آن بیشتر شده است و هیچ کسی نیز در دنیا به فکر آنها نیست. اما آنها را نیز فضای مجازی بهم وصل کرده و دارای صدا و تصمیم مستقل شده‌اند. بسته به اینکه از کدام سو نگاه کنیم میتوانیم ترامپ را فرصت طلبی عوام‌گرا و یا زیرکی فرصت شناس بنامیم که توانست بر این موج ناراضی‌سوار شود.

اکنون با سرعتی باور نکردنی و اراده گرائی شگرف خود، می‌خواهد که همه چیز را حداقل در زمینه جهانی شدن، بنفع ناسیونالیسم برتری طلب خود معکوس نماید. اما راهکارهایی را که او انتخاب کرده است، بخصوص در این زمینه به قدری مطالعه نشده و خام بنظر میرسند که ممکن است به نتایج کاملاً مخالف اهداف او نیز منجر شوند. به عنوان مثال اوباما قرارداد ترانس پاسیفیک را با کشورهای حوزه اقیانوس آرام برای کنترل پیش روی های چین در اقتصاد جهانی طراحی نمود. این کشورها مجموعاً بالغ بر چهل درصد اقتصاد جهان را کنترل می‌نمایند. این قرارداد هنوز به مرحله اجرا درنیامده در روزهای نخست رئیس‌جمهوری ترامپ و با صدور حکم حکومتی او لغو شد. او با این کار خودمانع بزرگی را از پیش پای اقتصاد چین برداشت. این کار اوباعت شد که بعضی از کشورها مانند استرالیا بگویند که از چین برای عضویت در این پیمان دعوت خواهند نمود. چیزی که نقض غرض از تدوین این پیمان تجاری است.

مثال دیگر آن که او رؤسای صنایع بزرگ را احضار کرد و به آن‌ها گفت که اگر تولید خود را در آمریکا متمرکز کنند، از معافیت مالیاتی بزرگی برخوردار

به نظر نمی رسد که نه از جانب

آمریکا و نه جمهوری اسلامی اقدامی در جهت کناره گیری از برجام انجام گیرد. باید منتظر اعمال تضییقات نوین و تحریم های جدیدی بر سر راه فعالیت های موشکی ایران نیز بود. جمهوری اسلامی نیز با انجام این آزمایش درصدد سنجش توان رئیس جمهور جدید در صحنه عمل است. مایکل فلینی، مشاور ارشد ترامپ در امور امنیتی نیز گفت که پس از این آزمایش ما ایران را رسماً تحت مراقبت ویژه قرار دادیم.

خواهند بود و گرنه باید برای ورود محصولات خود به آمریکا هزینه گمرکی گزافی بپردازند. صنایع بزرگ اغلب به نیروی کار انسانی زیادی نیازمندند. آنها هنگامی که بخواهند محصولات خود را در آمریکا تولید کنند لاجرم محصولات شان گران تر تمام خواهد شد. به این دلیل، شاید بسیاری در صدد برآیند تا خطوط تولید خود را بیشتر اتوماتیک نمایند تا احتیاج شان به نیروی کار انسانی به مراتب کمتر شود. در صورتی که آن‌ها به این کار اقدام کنند، سیاست حمایتی ترامپ

در چنین زمینه ای، اکنون ترامپ به صراحت از دوره جدیدی سخن می‌راند که در آن آمریکا فقط در درجه اول منافع اقتصادی خود را حفظ خواهد نمود. او می‌خواهد از نقش آمریکا در حمایت از امنیت هم‌پیمانان خود و پاسداری از ارزش‌های جهان آزاد بکاهد و بیشتر به تقدم امنیت داخلی ایالات متحده و منافع اقتصادی آن تکیه می‌نماید.

داستان ایران اما یک استثنا بر این قاعده است. سایت اینترنتی دست راستی و اقتصادی مهمی چون بلومبرگ در مقاله‌ای نوشت که تیم ترامپ می‌خواهد تمایل پوتین را به دوری از جمهوری اسلامی و همکاری با آمریکا برای مبارزه با داعش و گروه‌های تروریستی اسلامی در گفتگوی با او و مسئولان سیاست خارجی روسیه مورد آزمایش قرار دهد. در این مقاله آمده است که «در نهایت روسیه با این انتخاب روبرو خواهد شد که یا با جمهوری اسلامی و یا با آمریکا». البته برای روسیه چنین انتخابی آسان نیست و مشکل بتوان در اوضاع کنونی چنین چرخشی را در سیاست خارجی پوتین انتظار داشت.

عربستان سعودی و اعراب امارات خلیج، از یک سو نمی‌توانند خوشحالی خود را از انتخاب ترامپ و تیم او که آشکارا از هم اکنون در مقابل جمهوری اسلامی شمشیر را از رو بسته است، پنهان کنند ولی از سوی دیگر دلواپسی‌هایی دارند که این شادمانی را به کام شان کاملاً شیرین نمی‌گذارد. با اینکه آنها برخلاف دوره اوباما، با رئیس جمهور جدید و تیم او که اغلب از دشمنان قسم خورده جمهوری اسلامی میباشند، می‌توانند حداقل به مقدار زیادی اطمینان داشته باشند که آنان رفتاری بسیار قاطعانه تر و سخت‌گیرانه تر در برابر جمهوری اسلامی و سیاست‌های خارجی و منطقه‌ای آن خواهند داشت، ولی ترامپ در نطق‌های انتخاباتی خود سخنان دیگری نیز دارد، که بعضی از آنها به خصوص عربستان سعودی را، بسیار نگران می‌کند.

او گفته است که ما از شکایت خانواده‌های کشته‌شدگان ۱۱ سپتامبر بر علیه عربستان سعودی حمایت خواهیم کرد. عربستان سعودی مبلغ گزافی در اسناد خزانه آمریکا و بازار سهام آن سرمایه‌گذاری نموده است. علاوه بر آن این کشور قصد داشت که به زودی پنج درصد سهام شرکت بزرگ نفتی خود یعنی آرامکو را در بازار سهام وال‌استریت برای فروش عرضه نماید. این کار بزرگترین معامله تاریخ بورس جهان و مبلغی بالغ بر یکصد و ده میلیارد دلار است.

در عربستان سعودی این گفته ترامپ تهدیدی آشکار ارزیابی شده و بیم آنرا دارند که این منابع مالی با حکم دادگاه‌های آمریکا مصادره شوند. بنابراین عربستان فعلاً خرید اسناد خزانه آمریکا را متوقف کرده و دست و پای خود را جمع می‌کند تا تحول اوضاع را بررسی نماید و تصمیم دارد تا اطلاع ثانوی از عرضه سهام آرامکو در وال‌استریت نیز خودداری نماید.

همچنین عربستان سعودی بزرگ‌ترین عرضه کننده نفت خام به بازار ایالات متحده آمریکا است. ترامپ اضافه بر آن در سخنان تبلیغاتی خود اعلام کرده است که ما نفت را از عربستان سعودی نخواهیم خرید. این سخنان نیز بی‌درنگ با عکس‌العمل شدید وزیر نفت عربستان سعودی مواجه شده است. ترامپ همچنین گفته که اگر کشورهای عربی احتیاج به پشتیبانی نظامی برای ادامه حکومت‌های خود دارند، باید هزینه آنرا نیز بپردازند و علاوه بر آن قصد دارد که منطقه‌ای امن در خاک سوریه برای اسکان مهاجرین و آوارگان

پنداشت فراهم آورد. پوتین این هدیه شگفت‌آور را باخرسندی پذیرفته و به گرمی با استقبال آن رفته است. اما مشکل مهم بر سر راه ادامه این دوستی حل دو مسئله مهم یعنی اوکراین و ایران و توافق بر سر آن دو بین طرفین است. یافتن راه حلی که هر دو طرف را خشنود نماید آسان بنظر نمی‌رسد. علاوه بر آن اغلب سیاستمداران آمریکایی به خصوص جمهوری خواهان به شدت به پوتین و اهداف جاه طلبانه او مشکوک می‌باشند و به هیچ وجه حاضر به پذیرش او به عنوان دوست و همکار آمریکا نیستند. هر چند این همکاری محدود به مقابله با گروه‌های تروریستی باشد. علاوه بر آن اروپا یعنی متحد اصلی آمریکا در سراسر هفتاد سال پس از جنگ جهانی، نیز نسبت

نه تنها به هدف خود نرسیده است، بلکه به جای ایجاد اشتغال بیشتر، تنها با تخفیف بالای مالیاتی به ثروت صاحبان صنایع می‌افزاید و درصد بیکاری نیز فزون‌تر خواهد شد و احتمالاً محیط زیست را نیز با توجه به قول لغو قوانینی که به آن‌ها داده است آلوده‌تر خواهد نمود.

تصور عقب‌نشینی آمریکا در صحنه بین‌المللی، از هم اکنون اشتباهی بسیاری را تحریک نموده است. به طور نمونه آقای جین جان از وزارت خارجه چین گفت: که چین با وجود اینکه عجله‌ای ندارد، ولی چنانچه بعضی از کشورها نخواهند به مسئولیت‌های جهانی خود عمل کنند، چین حاضر است تا رهبری جهانی شدن را بعهده بگیرد.

توافقنامه برجام، پس از آمدن ترامپ اهمیت خود را در حد قابل توجهی از دست می‌دهد. اتکای روحانی به دستاوردهای اقتصادی برجام نیز تحت تاثیر تحریم های جدید آمریکا قرار خواهد گرفت. از این دستاوردها احتمالاً در فضای پس از ترامپ اثر چندانی نخواهد ماند. اثراتی که بتوان بر آنها تکیه کرد و بر مبنای آنها سیاست ورزید.

به این نوع همکاری بشدت حساس و از مداخلات احتمالی روسیه نسبت به سرحدات خود اندیشناک است. این دوستی اگر از حدودی تجاوز نماید آنان آن را به نفع خود نمی‌بینند.

در حقیقت نیز، دوستی و همکاری با روسیه چرخشی بزرگ در سیاست خارجی آمریکا، بخصوص نسبت به دوران پس از اوباما می‌باشد. البته باید گفت که این پدیده بزرگ فقط بر روی حسن ظن و دوستی شخصی بین آن دو بنا نشده است، بلکه بیشتر ناشی از تغییر نگاهی است که ترامپ به نقش آینده آمریکا در جهان دارد.

آمریکا، بخصوص پس از جنگ دوم جهانی و به عنوان فاتح اصلی آن، در سیاست خارجی همراه با تلاش برای حفظ برتری در حوزه متحدین خود و همزمان به زانو درآوردن شوروی و بلوک شرق، همیشه برای خود رسالت صدور و ترویج دموکراسی را تبلیغ می‌کرد.

این نگاه رسالت مدار به سیاست خارجی، بشدت تا آخر دوران ریاست جمهوری جورج بوش پسر ادامه داشت. ولی نبودن یک دشمن بزرگ بین‌المللی مانند شوروی سابق و فقدان جهان دوقطبی گذشته، به تدریج رنگ و لعاب و انگیزه چنین رسالتی را در سیاست خارجی، خواه و ناخواه کمرنگ تر و در حول مبانی ارزشی دوران جنگ سرد ایجاد اتحاد با دیگران را دشوارتر کرده است. به خصوص که همواره منتقدین سیاست‌های خارجی آمریکا، انگیزه هژمونی طلبی و برتری‌جویی را، بسیار بیشتر از دفاع از ارزش‌هایی مانند دموکراسی و حقوق بشر در آن می‌دانستند و این ارزش‌ها را چون ابزاری در جهت پیشبرد سیاست‌های برتری‌جویانه آمریکا در جهان می‌پنداشتند.

اوباما سعی کرد دخالت آمریکا در جهان را تا حدودی تعدیل و آنرا محدود نماید. اما این رویکرد او بخصوص در خاورمیانه عربی به شدت مورد انتقاد هم‌پیمانان سنتی آمریکا، بویژه اعراب و عربستان سعودی قرار گرفت و آن‌ها را نسبت به آینده این هم‌پیمانی بیمناک و نسبت به اهداف واقعی آمریکا در منطقه مشکوک نمود.

حال در چنین آشفته بازاری نامعلوم و گنگ، ما از شرح رویکردهای نژادپرستانه و ضد زن و ضد مذاهب دیگر ترامپ، برای رعایت اختصار هم که شده می‌گذریم و نگاهی نیز به وضعیت خاورمیانه و بخصوص ایران می‌افکنیم.

ترامپ و بحران خاورمیانه

مطبوعات روسیه و بخصوص آن‌ها که به پوتین نزدیک هستند در مورد ترامپ فراوان می‌نویسند و او به تمجید و تحسین یاد می‌کنند. برخی از مطبوعات روسیه تا آنجا پیش می‌روند که مخالفین ترامپ را افرادی عکس‌العملی و ضدانقلاب می‌نامند. در بین کشورهای درگیر در سوریه، روسیه و پوتین به گرمی از انتخاب ترامپ استقبال کردند. ترامپ نیز قبل و پس از انتخاب خود بارها از دوستی با پوتین سخن رانده و آشکارا او را بعنوان رهبری لایق ستوده است. ترامپ بیش از هر چیز بر روی هدف مشترک خود و پوتین در مبارزه با داعش و القاعده و آنچه او تروریسم اسلامی می‌خواند تاکید کرده است. اما در آمریکا حزب دمکرات و برخی از جمهوری خواهان به طور جدی از دخالت روسیه و تاثیر آن در نتایج انتخابات ریاست جمهوری سخن می‌گویند و پافشاری می‌کنند که این کار باید مورد رسیدگی قرار گیرد.

ترامپ خود را دوست نزدیک اسرائیل و شخص نتانیاهو میدانند و نتانیاهو نیز بیدریغ از او پشتیبانی میکند.

اما چهار کشور دیگر درگیر، یعنی سوریه، ایران، عربستان و ترکیه در مجموع تاکنون بسیار با احتیاط درباره انتخاب او اظهار نظر نموده‌اند و منتظرند تا با ارزیابی سیاست‌های خارجی او بخصوص در مورد خاورمیانه نظر و تصمیم نهایی خود را علنی نمایند. با وجود چنین احتیاطی از سوی آنان، از هم‌اکنون مسائل گوناگونی در این حوزه قابل بررسی می‌باشد.

کاهش بیشتر حوزه دخالت آمریکا در امور بین‌المللی، بر حسب برداشتی که از گفته‌های ترامپ بدست می‌آید، خلأ قدرتی را به وجود خواهد آورد که معنای آن میتواند امکان سریع تغییر رویاهای ناسیونالیستی پوتین را، در فاصله‌ای کوتاه تر از آنچه که او می

او طی حکم حکومتی خود ایرانیان را به همراه چند کشور دیگر برای سه ماه از ورود به آمریکا منع کرده است.

چندلایحه در مجلس سنا نیز آماده است تا به فواصل اندک تحریم های گوناگون جدیدی را بر علیه اشخاص حقیقی و یا مؤسسات و بنگاه های اقتصادی جمهوری اسلامی وضع نمایند. از جمله صحبت بر سر این است که تحریم های گسترده ای بر علیه سپاه و مؤسسات مربوط به نهاد رهبری وضع شود.

علاوه بر آن احتمال دارد که فشار بر بانک های آمریکایی و اروپایی در جهت خودداری از انجام معامله با ایران افزوده شود.

اما به نظر نمی رسد که نه از جانب آمریکا و نه از

به پشتگرایی ترامپ در چنان وضعیت برتری نسبت به آنان قرار دارد که نه تنها احتیاجش به اعراب کمتر میشود، بلکه با اتکا به اهرم حمایتی آمریکا به نقش بسیار بالاتری نیز در نزدیکی با اعراب نسبت به آنان دست خواهد یافت.

اکنون اسرائیل می تواند با اطمینان خاطر بیشتری به سیاست شهرک سازی خود بپردازد. ولی اگر آمریکا سفارت خود را به اورشلیم بیاورد، کاری که انجام نیافته با استقبال بی چون و چرای نتانیاهو نیز مواجه شده است، این کار یک تغییر اساسی در سیاست آمریکا در مورد تلاش برای ایجاد دو کشور مستقل اسرائیل و فلسطین بوده و نوعی مخاصمه علنی با کشور فلسطین که در آستانه دستیابی به برسمیت شناخته شدن بین

جنگی بسازد و خرج آن را باید کشورهای خلیج که ثروتمندان بپردازند. او دستور اجرای ساختن این منطقه امن را نیز امضا و صادر کرده است.

همه این اظهارات و اعمال با دقت و وسواس مورد بررسی منابع دیپلماتیک و نظامی و اقتصادی سعودی و کشورهای خلیج قرار می گیرد و خوشحالی ابتدائی آن ها را تبدیل به نوعی بازاندیشی و احتیاط می نماید. شاید نتیجه وجود همین ابهامات در آینده سیاستها و اقدامات عملی و واقعی ترامپ است که کشورهای عربی خلیج و سعودی را تشویق می کند تا راه گفت و گو با ایران را بگشایند و وزیر خارجه کویت را به ایران بفرستند تا مذاکراتی در جهت بهبود روابط با ایران صورت گیرد. جمهوری اسلامی نیز با وضعیت مشابه ولی به مراتب مخاطره آمیزتری روبروست. آنها نیز از زبان وزیر خارجه و سخنگوی شورای امنیت ملی خود می گویند که ما تهدیدی برای عربستان سعودی نیستیم و سرنگونی آنان را نمیخواهیم.

علاوه بر آن اعراب نسبت به گسترش دامنه دوستی ترامپ با پوتین نیز بسیار بدبین می باشند و بیم دارند که جمهوری اسلامی نیز بتواند به نحوی در سایه این دوستی امتیازاتی ولو غیر مستقیم از آمریکا کسب نماید.

ما هنوز دقیقاً از محتوای صحبت های تلفنی ترامپ با ملک سلمان و شیوخ خلیج و امیر قطر مطلع نیستیم ولی همکاری در جنگ با تروریسم و مهار سیاست های منطقه ای ایران و نظارت شدید بر اجرای برجام همراه با توافق در ایجاد منطقه امن برای پناهجویان از روس این صحبتها بوده است. گذاشتن نام ایرانیان در لیست کشورهای که اتباع آنها نمی توانند ویزای ورود به آمریکا را داشته باشند و عدم درج نام کشورهای عرب منطقه خود نشانه ای دلگرم کننده از جهت سیاست خاورمیانه ای ترامپ برای آنان است. بلافاصله پس از این مکالمات حوثیها ناو گشتی عربستان سعودی را هدف موشکهای خود قرار دادند و ایران نیز موشک جدید خود را آزمایش نمود. این آزمایش با عکس العمل شدید آمریکا مواجه شده است.

از سوی دیگر نتانیاهو که توانسته بود در سایه وجود دشمن مشترک، یعنی جمهوری اسلامی و ناامنی حاصل از سیاست کج دار و مریز اوپاما با ایران، با دشمنان قدیم خود یعنی اعراب نزدیک شود، اکنون

شاید نتیجه ابهامات در

اقدامات عملی آینده ترامپ است که کشورهای عربی خلیج و سعودی را تشویق میکند تا راه گفت و گو با ایران را بگشایند و وزیر خارجه کویت را به ایران می فرستند. جمهوری اسلامی نیز با وضعیت به مراتب مخاطره آمیزتری روبروست. آنها نیز از زبان وزیر خارجه و سخنگوی شورای امنیت ملی خود می گویند که ما تهدیدی برای عربستان سعودی نیستیم و سرنگونی آنان را نمی خواهیم.

در فضای جدید پس از انتخاب ترامپ، پوتین برای بازی در فضای خاورمیانه می تواند از دو کارت جمهوری اسلامی و آمریکا در مقابل هم استفاده کند و از هر دو امتیاز بگیرد. اگر بین روسیه و آمریکا تنش فوق العاده ای پیش نیاید، که احتمال آن نیز کم نیست، به احتمال قوی روسیه بر سر ایران با آمریکا معاملاتی خواهد نمود. این وضعیت حتی اگر به کنار گذاشتن جمهوری اسلامی از طرف روسها منجر نشود بیگمان در فضای داخلی ایران اثرات مهمی بر جای خواهد گذاشت.

سوی جمهوری اسلامی اقدامی در جهت کناره گیری از برجام انجام گیرد، ولی بدون تردید سخت گیری و عدم انعطاف بیشتری از سوی آمریکا و سازمان «جهانی منع گسترش سلاح های هسته ای» در مورد فعالیت های جمهوری اسلامی در حوزه اتمی انجام خواهد شد.

علاوه بر آن و با احتمال قوی باید منتظر اعمال تضيیقات نوین و تحریم های جدیدی بر سر راه فعالیت های موشکی ایران نیز بود. از هم اکنون طبیعتاً این اقدام نمودار است و آمریکا برای بررسی آزمایش موشکی جدید ایران درخواست جلسه فوق العاده شورای امنیت را نمود که با تشکیل آن هم علامت بازدارنده ای به ایران فرستاد و هم مواضع جدید روسیه و اروپا و چین را پس از آمدن ترامپ درباره ایران ارزیابی نمود. جمهوری اسلامی نیز با انجام این آزمایش درصدد سنجش و آزمون توان رئیس جمهور جدید در صحنه عمل است. مایکل فلینی، مشاور ارشد ترامپ در امور امنیتی نیز گفت که پس از این آزمایش ما ایران را رسماً تحت مراقبت ویژه قرار دادیم.

جمهوری اسلامی امیدوار است که با آمدن ترامپ شکاف بین اروپا و آمریکا در مورد نحوه تعامل با ایران افزایش یابد. سفر وزیر خارجه فرانسه با یک هیات بزرگ اقتصادی فرانسوی باندازه کافی گویای رویکرد تقابلی اروپا با ترامپیسم و حداقل در بعد خاورمیانه ای آن میباشد.

طبیعی است که در چنین فضایی، جمهوری اسلامی خواهد کوشید که محور همکاری های جدیدی را که به ابتکار روسیه ایجاد شده است و مثلث روسیه ترکیه و ایران حاصل آن است تقویت کند. نشست آستانه با وجودی که شکست بزرگی برای سیاست های عربستان سعودی، که هیچ نقش قابل توجهی در آن نداشت بود، ولی برای رقیبش ایران نیز پیروزی قابل اتکایی نبود. ایران نیز سهم به مراتب کوچکتری از روسیه که مبتکر اصلی طرح صلح جدید خاورمیانه و برگزار کننده نشست مقدماتی در گفتگوهای صلح در آستانه بود و حتی ترکیه به عنوان نیروی مرتبط

المللی بود، می باشد.

این تغییر سیاست آمریکا، حکومت های عرب خلیج و قطر و عربستان سعودی را در وضع بسیار مشکلی قرار خواهد داد. آن ها از یک سو با فشار روزافزون جامعه اعراب و مسلمانان در پاسخی درخور به این کار روبرو خواهند بود و از سوی دیگر ناگزیر خواهند شد تا بین اسرائیل و فلسطین یکی را برگزینند. آنها در تقابل با جمهوری اسلامی به ادامه دوستی با اسرائیل و آمریکا احتیاجی حیاتی دارند ولی ادامه این دوستی در صورت انتقال سفارت آمریکا به اورشلیم به معنای رودروئی آنان با افکار عمومی شان خواهد بود. ترکیه و اردوغان نیز در وضعیت دشوار مشابهی قرار خواهند گرفت.

انجام این کار، یعنی انتقال سفارت بزرگترین هدیه ایست که ترامپ می تواند در سینی طلائی تقدیم خامنه ای نماید. البته هنوز بعید می نماید که این گفتار تبلیغاتی حداقل به این زودی ها عملی شود. ترامپ اخیراً در مصاحبه با فاکس نیوز گفته است که فعلاً قصد انجام این کار را ندارد.

اما علاوه بر این مساله، دو محور مهم اصطکاک سیاست خارجی اردوغان با ترامپ یکی مربوط به مسئله کردهای سوری و دیگری رفتار ترامپ با مسلمانان و فلسطینیان می باشد.

در مورد مسئله کردها، اسرائیل خواهان به رسمیت شناخته شدن منطقه خودمختار کردستان سوریه در شکل یک دولت فدرال و یا ایجاد جمهوری مستقل کردستان سوریه می باشد و چنانچه آمریکای ترامپ بیش از دوره اوپاما در مورد مساله اکراد با اسرائیل همدلی نشان دهد، باید منتظر وخیم تر شدن سطح روابط آمریکا و ترکیه بود. مساله اکراد سوریه مهم ترین مسئله ای است که نه تنها روابط ترکیه و آمریکا را وخیم خواهد کرد بلکه در همه منطقه اثرات قابل توجهی به جای خواهد گذاشت.

ایران پس از انتخاب ترامپ

ترامپ هنوز از گرد راه نرسیده، محدودیت صدور ویزا برای سفر ایرانیان به آمریکا را صادر کرده است.

با بسیاری از گروه‌های اسلامی سنی و پل ارتباطی با جهان اهل تسنن بشمار میرود، داشت. روسیه و ترکیه اعتنای چندانی به اعتراضات جمهوری اسلامی در دعوت از آمریکا به نشست آستانه و مذاکرات پشت پرده برای طرح صلحی که در آن بقای اسد در قدرت الزامی نیست نداشتند. جدای از نتایج واقعی صلح سوریه در تنظیم مناسبات جدید در خاورمیانه، در فضای سیاسی

ادامه‌دهنده سیاست‌های تعدیل اقتصادی دوران رفسنجانی باشد. او نیز مانند هاشمی سیاست عدم اولویت بازگشائی فضای سیاسی و کوشش در رونق فضای اقتصادی را دنبال می‌کند. اکنون اقتصاد شناس زیادی برای بهتر شدن ندارد و احتمالاً وضع بسیار وخیم‌تری در انتظار اقتصاد ایران می‌باشد.

دو راه در برابر اعتدال گرایان و اصلاح طلبان
حال دو انتخاب پیش روی روحانی و اعتدال گرایان

دو راه در برابر اعتدال گرایان و اصلاح طلبان: به جناح مقابل نزدیک شوند و تنش خود را با آقای خامنه‌ای از بین ببرند و تابع سیاست های او شوند. با توجه به کینه ورزی آقای خامنه ای و پاره ای از سرداران سپاه احتمال موفقیت این راه زیاد به نظر نمی آید. راه حل دوم پیشروی در راهکار بازگشایی فضای سیاسی است که احتمال اتخاذ آن از سوی آنان اندک است. بنابراین بیشتر ما باید شاهد افول گفتمان اعتدال و اصلاح طلبی و تسلیم و یا به محاق رفتن آنان باشیم.

کنونی، برداشتن اسد از قدرت خود به تنهایی به نماد پیروزی عربستان سعودی و ماندن او در قدرت، به علامت پیروزی جمهوری اسلامی در مسئله سوریه تبدیل خواهد شد و بیش از اهمیت اصلی قضیه، این کار نوعی مسئله‌ای حیثیتی برای این دو به شمار می‌رود. در حقیقت حدود نفوذ و سهم این دو کشور با این معیار در خاورمیانه آینده وزن کثیفی می‌شود. با توجه به روابط صمیمانه ترامپ و پوتین، روسیه از حمایت و همکاری آمریکا نسبت به طرح صلح خود امیدوار است. چیزی که ایران به هیچ وجه از آن خشنود نخواهد بود.

در فضای جدید پس از انتخاب ترامپ، پوتین برای بازی در فضای خاورمیانه می‌تواند از دو کارت جمهوری اسلامی و آمریکا در مقابل هم استفاده کند و از هر دو امتیاز بگیرد.

اگر بین روسیه و آمریکا تنش فوق‌العاده‌ای پیش نیاید، که احتمال آن نیز کم نیست، به احتمال قوی روسیه بر سر ایران با آمریکا معاملاتی خواهد نمود. این وضعیت حتی اگر به کنار گذاشتن جمهوری اسلامی از طرف روسها منجر نشود بی‌گمان در فضای داخلی ایران اثرات مهمی بر جای خواهد گذاشت.

توافقنامه برجام، پس از آمدن ترامپ اهمیت خود را در حد قابل توجهی از دست می‌دهد. اتکای روحانی به دستاوردهای اقتصادی برجام نیز تحت تاثیر تحریم های جدید آمریکا قرار خواهد گرفت. از این دستاوردها احتمالا در فضای پس از ترامپ اثر چندانی نخواهد ماند. اثراتی که بتوان بر آنها تکیه کرد و بر مبنای آنها سیاست ورزید.

تاکنون بیشتر نیروی روحانی و دولت اعتدال در فضای بین‌المللی، بدنبال نزدیکی احتیاط آمیز با دولتمردان اوباما بود و این مساله تنش دائمی بین او و رهبری و سپاه بوجود می‌آورد. در تیم قسم خورده و بر ضد جمهوری اسلامی ترامپ، مشکل بتوان کسی را مانند جان کری یافت که او نیز درصدد نزدیکی با روحانی باشد.

حتی اگر دولت‌های اروپائی قصد نزدیکی به ایران را داشته باشند، موسسات مالی و بانکهای اروپا با رعایت تحریم های جدید احتیاط بیشتری در معامله با ایران به خرج خواهند داد. استراتژی تاکتونی روحانی این بوده است که با سرریز دستاوردهای اقتصادی حاصل از برجام به جامعه و افزایش تدریجی سطح رفاه،

و اصلاح طلبان حکومتی است: اکنون که هاشمی نیست و رقابت شخصی خامنه ای با او فضا را برای آنان تیره تر نمی‌سازد و برجام نیز نه آنان را به آمریکا نزدیک میکند و نه رفاه قابل توجهی به بار می‌آورد، یک راه این است که از نبود عوامل اصلی اختلاف با جناح مقابل استفاده کرده و بر پرچم سفیدی که از روز پس از مرگ هاشمی بلند کرده اند، بیشتر تکیه کنند و به جناح مقابل نزدیک شوند و تنش خود را با آقای خامنه‌ای از بین ببرند و تابع محض سیاست‌های او شوند. زمینه این کار از سوی برخی فراهم شده است، البته منوط به اینکه خامنه ای و سپاه بپذیرند. با توجه به کینه ورزی آقای خامنه ای و پاره ای از سرداران سپاه احتمال موفقیت این راه زیاد به نظر نمی‌آید. به خصوص که حصر کروی و میرحسین موسوی و ممنوع تصویری خاتمی و نام گذاری رقیبان به فتنه از موانع مهم بر سر راه چنین تسلیمی است، حتی اگر نام این تسلیم سازش نهاده شود.

راه دوم این است که این گروه انتخابی را انجام دهند که پس از شکست سیاست تعدیل اقتصادی، هنگامی که جناح راست اصول گرا و مولفقه و خامنه ای در صدد حذف کامل جناح چپ و هاشمی از صحنه سیاسی بودند، به وسیله تعدادی از چپ اسلامی و کارگزاران سازندگی در سال ۷۶ دنبال شد و نتیجه ناخواسته آن آوردن خاتمی به صحنه سیاسی برای باز کردن فضای سیاسی بود.

حال موقعیت مشابهی به وجود آمده و حد اقل از نظر تشابه تاریخی انتخاب اعتدال گرایان و اصلاح طلبان نیز پس از ناامیدی از پذیرش آنان بوسیله خامنه ای، می‌تواند این باشد. با این تفاوت که این بار جامعه ایران از همه جناح‌های نظام فاصله به مراتب عمیق‌تری پیدا نموده است و ممکن است در فضای باز سیاسی عطای هر دو جناح را به لقای شان ببخشند.

با همه این اوصاف، این بار بدون زدودن و یا کم‌رنگ کردن مرز خودی و غیر خودی و به بازی گرفتن دیگر نیروهای سیاسی مشکل بتوان اعتماد مردم را جلب نمود. به خصوص در غیاب هاشمی، که هنوز کسی که بتواند سیاست‌های رهبر و اصول‌گرایان را با ابتکارات خود ولو به طور موقت به چالش گیرد و گاهی نیز خنثی کند در میان اعتدال گرایان و اصلاح طلبان وجود ندارد.

بنابراین احتمال پیشروی راهکار بازگشایی فضای سیاسی از طرف آنان نیز اندک است و بیشتر ما باید شاهد افول گفتمان اعتدال و اصلاح طلبی و تسلیم و یا به محاق رفتن آنان باشیم.

در چنین فضایی، سپاه مانعی جدی برای تسخیر بیشتر فضای سیاسی کشور درمقابل خود نخواهد داشت. به تدریج سپاه بازیگر اصلی خواهد شد و بعید نیست بخش‌هایی از سپاه کوشش کنند که با اطرافیان ترامپ به مذاکره بنشینند. زیرا تجربه نشان داده است که جمهوریخواهان آمریکا با نظامیان اقتدارگرای کشورهای گوناگون و رهبران دیکتاتور دنیا زبان همدیگر را بهتر دریافته‌اند.

حال اگر در چنین فضایی اگر آقای خامنه نیز دیگر رهبر جمهوری اسلامی نباشد، خلأ قدرت ناشی از نبود او، معادلات قدرت را در جمهوری اسلامی به شکلی پیش‌نادیدنی عوض خواهد نمود.

در فضای بشدت بسته و امنیتی پس از آمدن ترامپ و وضعیت وخیم اقتصادی، جامعه ایران با شدت بیشتری قطبی خواهد شد. احتمال اوج‌گیری مطالبات مردم از یکسو و احتیاط جامعه نسبت به از دست ندادن آنچه که آن را امنیت خود تصور میکند، ممکن است فضائی را تقویت کند که در آن همانقدر که احتمال فرادستی بیشتر سپاه وجود دارد، احتمال فروپاشی نظام نیز شدت یابد.

امروز تقریباً می‌توان یقین کرد که برخورد دولت ترامپ با دولت اوباما با مخاطبین ایرانی شان تفاوتی بنیادین خواهد داشت. ولو به‌دلیل صرفاً سیاسی و تاکتیکی و در جهت تضعیف و یا تغییر نظام و یا بعنوان تاکتیکی برای امتیاز گیری، ممکن است بخش‌هایی از نیروهای سیاسی سرنگونی طلب و بخش‌های خاصی از جامعه مورد حمایت دولت ترامپ قرار گیرند.

دعوی ناشی از این تغییر رویکرد، در جامعه سیاسی و مدنی ضعیف و کم‌بنیه ما می‌تواند منجر به پدید آمدن اختلافات شدیدی شود. در پیش زمینه ضعف و خاموشی نیروهای اصلاح طلب حکومتی و دولت روحانی، بی‌گمان چنین رو یکردی از سوی برخی نیروهای چپ و اعتدال گرایان و اصلاح طلبان نه تنها مورد استقبال قرار نخواهد گرفت بلکه به شدت تخطئه خواهد شد.

یک چیز از پیش روشن است: جامعه مدنی و اپوزیسیون اصولی ما هر تصمیمی که بگیرد، نباید تحت تأثیر جو اختلاف اجازه دهد که به چند بخش تقسیم شود و اختلافات در آن‌ها در عکس‌العمل به این سیاست ترامپ تشدید شود. ترامپ و خامنه ای خواهند رفت و هدف همه ما این است که بکشیم تا ایران بماند.

اگر امیدی وجود داشته باشد افزایش هم‌بستگی ملی و همکاری در توسعه سیاسی و هوشیاری نسبت به حوادث، با نشان دادن عکس‌العمل به موقع نسبت به آنها است.

البته همه این احتمالات برای موقعیتی است که جنگی پیش روی ما نهاده نشود.

اگر به دنیائی بنگریم که ترامپ، پوتین، کیم جونگ اون، نتانیاهو، خامنه ای، اردوغان، ملک سلمان و اسد، خودشیفتگانی اقتدار طلب رهبری آن را دارند، احتمال وقوع هر فاجعه‌ای، از قبل تدارک دیده شده است. مگر این که بخت یار ما باشد. اگر برای صلح کاری از دست ما ساخته نیست بیایید لااقل برای آن دعا کنیم.

حسن شریعت‌مداری

هامبورگ - اول فوریه ۲۰۱۷

ترامپ و ایران

کاظم علمداری



در دوره رقابت انتخاباتی ریاست جمهوری در آمریکا آیت‌الله خامنه‌ای پنهان نکرد که بیشتر مایل به انتخاب شدن ترامپ است تا هیلاری کلینتون. تصور می‌رود برداشت ایشان این بود که ترامپ قصد دارد ساختار قدرت در واشینگتن را به هم بریزد، که این خواست خود او هم هست. دوم، ترامپ اهل داد و ستد و معامله است. بنابراین با او آسان‌تر می‌توان معامله کرد و کنار آمد. سوم، ترامپ به روس‌ها، متحد سیاسی جمهوری اسلامی نزدیک‌تر است. این نزدیکی، آن گونه که در مورد سوریه نشان داد، می‌تواند منجر به سیاست هماهنگ تری با ایران بشود. چهارم، ترامپ برخلاف هیلاری کلینتون کاری به نقض حقوق بشر در ایران (علت اصلی عصبانیت خامنه‌ای از آمریکا)، ندارد. البته این نکته درست است که ترامپ نسبت به نقض حقوق بشر چه در آمریکا و چه در کشورهای دیگر حساسیتی ندارد. خامنه‌ای نیز بارها گفته بود آمریکا پس از توافق هسته‌ای، نقض حقوق بشر را در ایران بهانه خواهد کرد. خواست او این بود که غرب را حول پروژه هسته‌ای سرگرم نگهدارد تا فرصتی برای طرح نقض حقوق بشر در ایران پیدا نکنند. با توجه به این چهار فرض، آیا برداشت خامنه‌ای از سیاست ترامپ درست بوده است؟

ترامپ پس از اعلام پیروزی هنوز سیاست روشنی در ارتباط با ایران اعلام نکرده است. تنها در اولین حرکت خود ایران را در لیست ۷ کشور حامی تروریسم قرار داد که با واکنش جمهوری اسلامی روبرو گردید. هفت کشور مسلمانی که شهروندان نمی‌توانند تا ۹۰ روز ویزای آمریکا را دریافت کنند؛ و در آینده نیز برای ورود به آمریکا باید مراحل خاصی را طی کنند. البته برای جمهوری اسلامی مهم نیست که ایرانیان نتوانند آسان به آمریکا سفر کنند. ناخشنودی آنها از آنجا است که غیرایرانی‌ها، حتا ایرانی‌های مقیم خارج اگر در ۵ سال گذشته به ایران سفر کرده باشند برای ورود به آمریکا مشمول بازبینی ویژه خواهند بود. این اقدام رفت و آمد و در نتیجه سرمایه گذاری در ایران و انتقال پول را محدود می‌کند. علی‌رغم این اقدامات، به دلایلی که در زیر توضیح داده می‌شود سیاست دولت جدید آمریکا نسبت به ایران هنوز روشن نیست.

مثلث پوتین، ترامپ و ایران

برخی تصور می‌کنند سیاست هماهنگ ترامپ و پوتین و رابطه گرم روسیه با ایران سبب خواهد شد که نگاه آمریکا به جمهوری اسلامی نیز تغییر کند. به نظر نگارنده این ارزیابی دقیق نیست، زیرا دولت روسیه، مانند دولت اسرائیل و عربستان علاقه‌ای ندارد که رابطه ایران و آمریکا

عادی شود. آنها همواره از تضاد و تقابل جمهوری اسلامی با آمریکا سود برده‌اند. روس‌ها به دلیل گل آلود بودن رابطه ایران و آمریکا، جمهوری اسلامی را تابع اراده خود کرده‌اند. روسیه بطور طبیعی در پی منافع خود بوده و هست. برای نمونه برخلاف رابطه گرم با جمهوری اسلامی منافع آنها ایجاب می‌کرد که در تحریم همه جانبه علیه جمهوری اسلامی در کنار آمریکا قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد و شورای حکام آژانس بین‌المللی اتمی را تصویب کنند. این سیاست روس‌ها از این به بعد نیز ادامه خواهد یافت. برخلاف حکام جمهوری اسلامی اصل برای روسیه منافع ملی خود

است. دولت اسرائیل نیز می‌کوشد که ترامپ را علیه برجام و جمهوری اسلامی برانگیزد. اسرائیل و عربستان سعودی هم خوب می‌دانند که با عادی شدن رابطه ایران با آمریکا دیگر نمی‌توانند به دلیل تهدیدهای جمهوری اسلامی از آمریکا امتیاز بگیرند.

مشکل آمریکا با جمهوری اسلامی

دولت آمریکا در سه مورد با جمهوری اسلامی اختلاف اساسی دارد. اختلافاتی که به نظر نمی‌رسد در سیاست دولت جدید نسبت به آنها تغییری ایجاد بشود:

نخست، پروژه هسته‌ای و ناراضی بودن ترامپ از توافق موسوم به برجام. ترامپ ممکن است خودش اعتراضی به توافق نداشته باشد. اما اگر بخواهد از تهدیدی که او در دوره کمپین انتخابات ریاست جمهوری علیه برجام بکار برد، یعنی پاره کردن توافق فاصله بگیرد باید به نوعی آنرا توجیه کند.

دوم، دشمنی با اسرائیل در حد نابودی آن، و پشتیبانی همه جانبه جمهوری اسلامی از حزب الله لبنان، حماس و شیعیان حوثی در یمن. با توجه به حمایتی که ترامپ تا کنون از نتانیاهو نشان داده است و همخوانی بسیاری از نظرات آنها با یکدیگر، از جمله انتقال سفارت آمریکا به اورشلیم، بعید به نظر می‌رسد که ترامپ دشمنی جمهوری اسلامی علیه اسرائیل را نادیده بگیرد و سیاستی متفاوت از آنچه هست اتخاذ کند.

سوم، پشتیبانی جمهوری اسلامی از تروریسم و سیاست بی ثبات کردن منطقه خلیج فارس به زیان متحدان اقتصادی، و نظامی آمریکا. اینکه جمهوری اسلامی یکی از مراکز تولید تروریسم و حامی آن بوده است برای آمریکایی‌ها چه جمهوری خواه و چه دمکرات تفاوتی نمی‌کند. بر سر مهار رژیم ایران نیز توافق وجود داشته است. اما در شیوه مهار و مقابله با جمهوری اسلامی سیاست واحدی وجود نداشته است. دولت جرج دبلیو بوش خواهان کار برد اهرم نظامی بود که به دلیل خطای فاحشی که در عراق مرتکب شد قادر نشد کاری علیه جمهوری اسلامی انجام بدهد. برعکس آن را تقویت کرد. دولت باراک اوباما سیاست کاملاً متضاد یعنی مذاکره و نرم کردن جمهوری اسلامی را در پیش گرفت. علی‌رغم این تلاش جمهوری اسلامی به سیاست حمایت از حزب الله، حماس و شورشیان حوثی، بی ثبات کردن منطقه خلیج فارس، تحریک مخالفان حکومت کشورهای عربی و سعی در گسترش نفوذ خود ادامه داده است. ترامپ امروز با چنین وضعیتی روبرو است. آیا او به سیاست تهدیدهای جنگی باز خواهد گشت؟ پاسخ به این پرسش به رفتار و سیاست جمهوری اسلامی هم بر می‌گردد. پاسخ به تحریکاتی که سپاه پاسداران در دوره اوباما علیه نیروهای آمریکایی در خلیج فارس به راه می‌انداخت برای ترامپ که شخصیتی واکنش‌گراست قابل پیش بینی نخواهد بود. او در کمپین انتخاباتی گفته بود که اگر به جای اوباما

بود دستور شلیک به قایق‌های جنگی ایران که به ناوگان آمریکا در خلیج فارس نزدیک شدند را می‌داد.

ترامپ و برجام

۱. ترامپ در طی کمپین انتخاباتی تهدید کرد که "برجام" یا توافق هسته‌ای، با ایران را پاره خواهد کرد. زیرا به ادعای او این توافق به سود ایران نوشته شده، صد و پنجاه میلیارد دلار پول نقد به جمهوری اسلامی داده شده و خطر دست یابی آنها به سلاح هسته‌ای را برطرف نکرده است.

گذشته از اینکه این ادعا بر واقعیت منطبق نیست، ضد و نقیض گویی‌های اعضای کابینه ترامپ و سکوت او بعد از انتخاب شدن در این باره نشان می‌دهد که حد اقل در این مورد بر تهدید خود آنگونه که گفته بود، یعنی پاره کردن توافق، پای بند نخواهد ماند. ژنرال مایکل فلین، معاون دفتر اطلاعات وزارت دفاع آمریکا در دوره اوباما، و مشاور امنیت ملی ترامپ پا را از حد پاره کردن توافق فراتر نهاده و گفته است: "تغییر رژیم در تهران بهترین راه برای متوقف کردن برنامه اتمی ایران است." اما ژنرال جمیز ماتیس وزیر دفاع دولت ترامپ، گفته است اگر چه توافق با ایران غیردوستانه است، اما وقتی آمریکا قراردادی را امضا کرد باید پای حرفش بایستد و با متحدین اش کار کند. مارک پمپئو، رئیس جدید سازمان اطلاعاتی آمریکا (سیا) نیز معتقد است که توافق برجام باید حفظ شود. رگس تیلرسون وزیر امور خارجه ترامپ ایران را همراه کره شمالی تهدید علیه جهان خوانده است. وی ضمن اشاره به اینکه ایران به تعهدات خود عمل نخواهد کرد، خواستار رد این توافق هم نیست، اما تأکید کرد در آن بازنگری کامل خواهد شد.

نظر این چهار عضو اصلی کابینه ترامپ در حوزه سیاست خارجی ضمن نگاه خصمانه به تلاش‌های ایران برای بی‌ثبات کردن منطقه، بطور ضمنی موافق حفظ توافق هسته‌ای با ایران است. با توجه به این نظرات و تهدید ترامپ در دوره انتخابات مبنی بر پاره کردن توافق، به نظر می‌رسد حد اقل برای کوتاه مدت سیاست آمریکا در باره برجام سکوت و ادامه سیاست تا کنونی خواهد بود. مگر آنکه جمهوری اسلامی عامل تحریک و برانگیختن سیاست دیگری بشود. کما اینکه در گذشته نیز عامل اصلی تمام تحریم‌ها، از اشغال سفارت و گروگان‌گیری کارکنان آن تا پنهانکاری و دروغ‌گویی در باره برنامه هسته‌ای بود. این بار نیز ممکن است در اجرای تعهدات دچار اشتباه محاسبه، یا پنهان کاری شوند و بهانه به دست مخالفان برجام در آمریکا بدهند. آنگونه که اخیراً تولید آب سنگین یک درصد از میزان حد توافق بالاتر رفت. این مسأله توسط آژانس بین المللی اتمی کشف شد و ایران بلافاصله آنرا اصلاح کرد. یا با عملیات تحریک آمیز نظامی قایق‌های سپاه در خلیج فارس علیه ناوگان دریایی آمریکا ترامپ واکنش گرا را به عرصه عمل تلافی جویانه بکشاند. بنابراین، رژیم ایران باید بسیار دست به عصا حرکت کند و تهدیدها و رجزخوانی علیه آمریکا را هم که این روزها بیشتر برای مصرف داخلی در رقابت‌های انتخاباتی است کنار بگذارد.

مسئله اسرائیل

۲. مشکل دومی که ترامپ را در برابر جمهوری اسلامی قرار می‌دهد دشمنی با اسرائیل و خواست نابودی آن است. برای جمهوری اسلامی کنار نهادن این شعار که توده‌های متوهم و متعصب، و همچنین نیروهای ضد اسرائیل را حول آن بسیج می‌کند آسان نیست. این دو گانگی حداقل مانع از آن می‌شود که دو کشور بتوانند با یکدیگر یک رابطه عادی برقرار کنند. بنابراین کشمکش در این زمینه ادامه خواهد یافت.

در زمینه توافق هسته‌ای، همانند آمریکا در اسرائیل نیز نظریکسانی وجود ندارد. برخلاف نظر سر سخنانه ناتانیاو، نخست وزیر اسرائیل و خواست او از ترامپ برای باطل کردن توافق هسته‌ای برجام، دستگاه امنیتی اسرائیل اعلام کرده توافق هسته‌ای با ایران نباید شکسته شود، بلکه باید بطور جدی مراقب بود که ایران تعهدات خود را بطور کامل اجرا کند. نظرات متناقض در اسرائیل نیز می‌تواند پشتوانه ادامه سیاست سکوت ترامپ در این رابطه باشد.

چگونگی اجرای توافق در ایران بیش از هر عامل دیگر می‌تواند در حفظ توافق برجام نقش داشته باشد. زیرا از یکسو بخشی از قدرت سیاسی در آمریکا و دیگر کشورهای امضا کننده توافق، خواهان حفظ آن هستند و از سوی دیگر مخالفان در پی یافتن بهانه‌ای قانونی که آنرا نقض قرارداد توسط ایران بدانند و در صدد باطل کردن آن برآیند.

افزون بر نخست وزیر اسرائیل، کشورهای عرب همسایه ایران، به ویژه دولت عربستان سعودی با توافق هسته‌ای مخالفانند و معتقدند رژیم ایران قابل اعتماد نیست. آنها این مسأله را نیز یاد آور می‌شوند که علی رغم توافق برجام، ایران در حال گسترش ساخت موشک‌های قاره پیمای جدیدی است که خاک اروپا را نیز در تیررس خود قرار می‌دهد. اما کشورهای اروپایی برخلاف نظر مخالفان، خواهان حفظ توافق با ایران هستند. آمریکا در برهم زدن توافق هسته‌ای نمی‌تواند نظر دیگر امضا کنندگان توافق یعنی اتحادیه اروپا، روسیه و چین را نادیده بگیرد. انگیزه عربستان سعودی در مخالفت با توافق هسته‌ای عادی شدن روابط ایران با آمریکا نیز هست.

مدافعان توافق هسته‌ای معتقدند اگر ترامپ توافق را باطل کند به معنای برگشت به آلترناتیو جنگ است. این درحالی است که تحریم و در پی آن توافق هسته‌ای مانع از بروز جنگ شد. آیا ترامپ خواهان جنگ با ایران است؟ محور سیاست ترامپ کسب درآمد بیشتر برای آمریکا است، نه لزوماً جنگ با ایران. اما او شخصیتی است که به هر نظر و گفت‌وای واکنش نشان می‌دهد. برخورد خصمانه مقامات جمهوری اسلامی می‌تواند موجب واکنش خشونت بار ترامپ بشود. او حتی در پی ماجراجویی‌هایی مانند در کنترل در آوردن چاه‌های نفت موصل نیز هست. پس می‌تواند برای حفظ موقعیت برتر خود و یا ناتوانایی در انجام وعده‌های خود، فاجعه ساز هم باشد.

مسئله تروریسم

۳. موضوع سوم تروریسم است. جمهوری اسلامی و آمریکا به دلایل مختلف خواهان مقابله با گروه‌های تروریستی مانند داعش و شکست آنها هستند. اما ترامپ جمهوری اسلامی را نیز مولد وحامی گروه‌های تروریستی مانند حزب الله لبنان می‌داند. رابطه جمهوری اسلامی با حزب الله لبنان، و حماس، نگرانی اسرائیل، و همچنین تلاش برای بی‌ثبات کردن منطقه خلیج فارس، نگرانی کشورهای عرب منطقه و متحدان آمریکا از جمله موضوعاتی است که باعث می‌شود فاصله میان آمریکا و جمهوری اسلامی باقی بماند. مایکل فلین، مشاور امنیت ملی ترامپ شلیک یک موشک بالیستیک توسط جمهوری اسلامی در آخرین روز ماه ژانویه ۲۰۱۷ و حمله به یک شناور نیروی دریایی عربستان سعودی توسط شبه نظامیان حوثی که مورد حمایت ایران هستند را نادیده گرفتن قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت سازمان ملل متحد دانست و شدیداً به ایران هشدار داد. این نمونه‌ای از تحریکاتی است که می‌تواند به درگیری نظامی آمریکا با ایران منجر شود.

نکته قابل توجه دیگر فروکش کردن موج مخالفت با

برجام در ایران است. اصول گرایان تندرو حامی خامنه‌ای همواره با بهانه اینکه توافق هسته‌ای سودی برای ایران نداشته بر آن تاخته‌اند و خواهان باطل شدن آن بوده‌اند. اما برجام برای اقتصاد نابسامان جمهوری اسلامی حیاتی است. به همین دلیل در برابر سخن ترامپ مبنی بر پاره کردن توافق هسته‌ای، خامنه‌ای واکنش شدیدی نشان داد و گفت در این صورت او آنرا آتش خواهد زد. برخلاف ظاهر، خامنه‌ای نشان داد که حفظ برجام برای او حیاتی است. اما کیهان در ادامه سیاست قبلی خود پاره کردن برجام را بهترین موضع ترامپ نامید. این بخشی از بازی‌های دوگانه تند روها از جمله رهبر است. پس از انتخاب ترامپ و جدی شدن باطل کردن توافق، برخی اصول گرایان تندرو نیز نگران شکسته شدن توافق و وضعیت نظام شدند. آنها نیز دریافته‌اند که شکسته شدن توافق می‌تواند پی آمدهای اقتصادی سنگینی برای نظام داشته باشد.

اصول بر جسته توافق

در توافق برجام در برابر برداشتن تحریم‌ها ایران پذیرفت ۹۸ درصد ذخایر اورانیوم غنی شده را کاهش دهد. تعداد سانتریفوژها را از ۱۹۰۰۰ دستگاه به ۵۰۶۰ برساند و بقیه را از دور خارج سازد و تنها هزار سانتریفوژ در فردو نگهدار

چگونگی اجرای توافق در ایران

بیش از هر عامل دیگر می‌تواند در حفظ توافق برجام نقش داشته باشد. زیرا از یکسو بخشی از قدرت سیاسی در آمریکا و دیگر کشورهای امضا کننده توافق، خواهان حفظ آن هستند و از سوی دیگر مخالفان در پی یافتن بهانه‌ای قانونی که آنرا نقض قرارداد توسط ایران بدانند و در صدد باطل کردن آن برآیند.

و آنجرا به مرکز تحقیقاتی تبدیل کند. راکتور آب سنگین اراک را نیز زیر نظارت بین المللی بازطراحی کنند. میزان غنی سازی اورانیوم را که به ۱۹.۵ درصد رسانده بود در حد ۳.۵ درصد که استفاده علمی دارد محدود نماید و مقدار ذخیره اورانیوم غنی شده را زیر ۳۰۰ کیلو گرم نگه دارند. همه این اقدامات برای آنکه جمهوری اسلامی نتوانند از اورانیوم غنی شده و ساخت پلاتونیوم برای سلاح هسته‌ای استفاده کنند. این محدودیت‌ها برخی بعد از ده (۱۰) سال و برخی بعد از ۱۵ سال برداشته خواهد شد. اما ترامپ و اسرائیل خواستار آنند که پروژه اتمی ایران بطور کامل و برای همیشه متوقف شود. دولت اوباما معتقد بود که توافق توانسته برخلاف کره شمالی پروژه اتمی ایران را زیر کنترل در آورد و در صورت بروز یک جنگ ایران نمی‌تواند به سمت ساخت بمب هسته‌ای برود.

سخن پایانی

نظرات دو گانه مقامات آمریکایی نشان می‌دهد که دولت ترامپ با سیاست دولت روحانی مسأله جدی پیدا نخواهد کرد. مشکل با تندروها به رهبری خامنه‌ای و سپاه پاسداران و آنهایی است که در صدد ادامه حفظ شکاف و دشمنی با آمریکا و ایجاد بی‌ثباتی در منطقه هستند. یعنی کسانی که می‌خواهند نا توانایی‌های داخلی خود را با ایجاد بحران در منطقه جبران کنند.

اول فوریه ۲۰۱۷

پیامدهای به قدرت رسیدن ترامپ بر سرمایه خارجی ایران

احمدعلوی



مقدمه

اکبر ترکان مشاور عالی رئیس جمهوری پیش از این در کنفرانس موسوم به «تأمین مالی و جذب سرمایه گذاری خارجی در ایران پساتحریم» اظهار داشته بود که: «در برنامه ششم توسعه تلاش شده نرخ رشد اقتصادی بالا طراحی و اجرا شود... برای دستیابی به این نرخ به صورت مداوم، نیاز به هزار میلیارد دلار سرمایه گذاری در اقتصاد ایران هستیم. البته اقتصاد ایران توانایی سرمایه گذاری ۷۵۰ میلیارد دلاری از طریق سرمایه گذاری های دولتی، سرمایه گذاری نفت و انرژی، بخش خصوصی و بنگاه های فعلی را دارد. بنابراین ما در این برنامه نیازمند ۲۵۰ میلیارد دلار سرمایه از خارج کشور هستیم که می تواند به صورت سرمایه یا سرمایه گذار خارجی به اقتصاد کشور تزریق شود.»

بیژن زنگنه، وزیر نفت ایران، نیز در تایید نیاز گسترده ایران به سرمایه گذاری خارجی اعلام کرده بود که صنعت نفت ایران به ۲۰۰ میلیارد دلار سرمایه نیاز دارد که ۱۳۰ میلیارد دلار آن در بخش بالادستی و ۷۰ میلیارد دلار آن در بخش پایین دستی مصرف خواهد شد.

اگر تخمین های، این مقامات موجه باشد، ایران در پنج سال آینده نیازمند جذب دست کم ۵۰ میلیارد دلار سرمایه خارجی در سال خواهد بود.

اینک اما احمد جمالی مدیرکل دفتر سرمایه گذاری خارجی می گوید در دوره پسابرجام جذب ۱۱ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار سرمایه خارجی تصویب شده است و پیش بینی می کنیم که تا انتهای سال نیز سهم سرمایه خارجی مصوب به ۱۵ میلیارد دلار برسد. البته آنچه این مقام دولتی می گوید، ناظر به تصویب درخواست سرمایه گذاران خارجی برای سرمایه گذاری

از سوی مقامات دولتی ایران است. این مرحله تازه یکی از مراحل اداری سرمایه گذاری خارجی در ایران است و در صورتی که همه شرایط فراهم باشد می توان امیدوار بود که سرمایه خارجی پس از مراحل گوناگون اداری به مرحله

اجرائی وارد شود. البته در جریان این روند ممکن است که سرمایه گذار به هر دلیلی از سرمایه گذاری منصرف شود. بنابراین صرف تصویب درخواست سرمایه گذاری خارجی به معنای ورود سرمایه خارجی نیست و باید دید که چه میزان از این سرمایه گذاری شکل اجرائی به خود می گیرد.

اثرات واقعی سرمایه گذاری نظیر اشتغال و رشد هم پس از یک دوره تأخیر ظاهر می شود و نمی توان انتظار داشت که با ورود سرمایه خارجی مشکلات اقتصادی مانند بیکاری گسترده به سرعت حل شود. همزمان بسیار دشوار است پذیرفت که، ورودی سرمایه خارجی به یک باره و در خوشبین ترین حالت از ۱۵ میلیارد در سال، ناگهان به ۵۰ میلیارد یعنی بیش از سه برابر افزایش یابد. چه افزایش ظرفیت پذیرش سرمایه خارجی در کشور میزان مستلزم جهش در زیر ساخت های اقتصادی است. که این امر در شرایط ایران بسیار دشوار به نظر می رسد.

موانع سرمایه گذاری خارجی در ایران

ولت به درستی تشخیص داده که سرمایه گذاری خارجی می تواند دست کم یکی از موانع مهم عبور از رکود را از میان بردارد، و اعلان کرده که هیچ مانع و محدودیتی برای ورود سرمایه وجود ندارد، اما موانع؛ موانع فراوانی برای جذب سرمایه خارجی در ایران

وجود دارند. برخی از این موانع حقوقی و برخی هم حقیقی هستند.

موانع حقوقی به قانون اساسی و تفسیرهای گوناگون و گاه متضاد آن مربوط است. برای مثال همین کشمکش داخلی حاکمیت در مورد تفسیر قانون اساسی بود که قرار دادهای نفتی که قرار بود در لندن رونمایی شود را تا مدتی متوقف کرد و دولت به زحمت توانست قراردادهای مربوطه را با اصلاحاتی جایگزین قراردادهای پیشین نماید. اما این همه مشکلات نیست، بلکه قوانین و مقررات مربوط به حقوق مالکیت معنوی، قوانین بانکی، مقررات بیمه و ارزی هم متناسب با شرایط فعلی جهان نیست و ورود سرمایه به ایران را تشویق نمی کند.

در عین حال موانعی حقیقی هم برای جذب سرمایه گذاری در ایران وجود دارد. دیگر موانع دیگر جذب سرمایه خارجی عبارتند از فضای نامناسب کسب و کار، نبود امنیت اقتصادی، بسته بودن و دولتی بودن اقتصاد، مناسب نبودن زیرساخت های اقتصادی، بهره وری پایین نیروی انسانی از جمله موانع دیگری برای جذب سرمایه است. ریسک بالای سیاسی ایران که در مشاخره سیاسی درونی حاکمیت و تنش زانی بین المللی خود را نشان می دهد نیز انگیزه سرمایه گذاران را کاهش می دهد.

این در حالی است که کشورهای گوناگون جهان

در شرایطی که اکثریت کنگره این کشور در اختیار جمهوریخواهان است، تاثیر مثبتی بر تمایل سرمایه گذاران در ایران نخواهد داشت و آنها را محتاط تر خواهد کرد. بویژه آن که با تغییر در ایالات متحده باندهای قدرت در ایران که به تنش میان دو کشور علاقمند هستند، نیز احساس می کنند که فضای مناسب را برای تقویت نظرات خود بدست آورده و از گذشته فعال تر شده اند. در صورتی که این گروه بتوانند سیاست خارجی حاکمیت را تحت الشعاع قرار دهند، بازگشت به دوره تنش های خارجی، غیر ممکن نیست. ترکیب این چند عامل در مجموع احساس ریسک سرمایه گذاران بین المللی را افزایش و فضای سرمایه گذاری در داخل ایران را بیش از پیش و بیشتر از نکاتی که در بالا آمد به زیر سؤال می برد.

در دوره ای که با جهانی شدن توصیف می شود، توان جذب سرمایه هر کشور، نماد جایگاه اقتصاد آن کشور در جهان و ملاک بکارگیری بهینه منابع و همچنین نشانه توان رقابتی آن کشور است. تحقق این مهم برای ایران ممکن نیست مگر به شرط فراهم بودن، مناسبات مثبت و ثبات منطقه ای و بین المللی.

تسلط مخالفان برجام بر قوه مجریه امریکا بویژه در شرایطی که اکثریت کنگره این کشور در اختیار جمهوریخواهان است، سرمایه گذاران در ایران را محتاط تر خواهد کرد. بویژه آن که با تغییر در ایالات متحده باندهای قدرت در ایران که به تنش میان دو کشور علاقمند هستند، نیز احساس می کنند که فضای مناسب را برای تقویت نظرات خود بدست آورده اند. در صورتی که این گروه بتوانند سیاست خارجی حاکمیت را تحت الشعاع قرار دهند، بازگشت به دوره تنش های خارجی، غیر ممکن نیست. ترکیب این چند عامل در مجموع احساس ریسک سرمایه گذاران بین المللی را افزایش و فضای سرمایه گذاری در داخل ایران را بیش از پیش به زیر سؤال می برد.

در زمینه های گوناگون نیازمند تحول و دگرگونی است.

دولت جدید امریکا و سرمایه گذاری خارجی در ایران

تسلط مخالفان برجام بر قوه مجریه امریکا بویژه

و بویژه کشورهای در حال توسعه تلاش می کنند تا با بهبود فضای کسب و کار و همچنین رقابتی کردن مناسبات داخلی اقتصادی خود، سرمایه بیشتری را جذب نمایند. ایران در شرایط فعلی-علیرغم برخی از مزیت ها- نظیر اندازه بازار و نیروی کار تحصیل کرده،



ایران پر ادعا و کم توان مایه عبرت دیگران؟

رضاعلیجانی



روی کار آمدن ترامپ هم برای جهان و هم برای ایران یک شوک و علامت ورود به یک مرحله تازه است. در این نوشتار سعی می شود بر مبنای عنوان «ایران؛ ترامپ و سناریوهای احتمالی»، به سناریوها و وضعیت های متصور بین ایران و آمریکا (که در طول مقاله منظور حکومت های دو کشور است)، هم به صورت «توصیفی» اشاره شود و هم به صورت «تجویزی» و راهبردی نکاتی مطرح گردد. زاویه دید و دغدغه محوری این مقاله عمدتاً راهبردی و از منظر «منافع ملی» برای یک ایرانی از سرزمینی با مردمی است که بخش عمده ای شان اینک زندگی رنجوری را تجربه می کنند.

در این مدت مباحث فراوانی در باره علل و معنای پیروزی ترامپ از سوی کارشناسان این حوزه مطرح شده است. از مباحثی که موضوع را از زاویه اقتصادی و تحولات نظام سرمایه بررسی می کنند تا مباحث متعددی که از زاویه اجتماعی و سیاسی به مسئله نگرسته و به نارضایتی انبوه مردم و برخورد ضد ساختاری آنان که علاوه بر آمریکا در انگلستان و برخی کشورهای دیگر نیز مشاهده شده (و می تواند هم صورت بندی و ظهور و بروز چپ و هم راست داشته باشد)، اشاره می کند و یا تحلیل هایی که به دوقطبی شدن متن و حاشیه در این کشورها و عقب ماندگی و نارضایتی فکری و تحلیلی حاشیه ها از روند جهانی شدن و اتوماسیون توجه دارد. این بخش از مسئله در صلاحیت راقم این سطور نیست.

در هر حال اکنون دونالد ترامپ با شخصیتی ویژه (از خود راضی و خود شیفته، ضد زن و ضد اسلام و مسلمانان و ضد مهاجران و اقلیت ها با ادبیات و رفتاری زورگویانه و گاه لومپنی و خصایصی احساسی و به شدت عکس العملی) سکان کشتی بزرگترین قدرت اقتصادی و سیاسی و نظامی جهان را برعهده گرفته است. در این باره نیز مباحثی مطرح شده که گاه به شدت بر فرد و گاه بر ساختار و نهاد (در کشوری که قریب یک قرن و نیم سابقه دموکراسی دارد و جامعه مدنی قدرتمندی نیز در آن فعال است)، تکیه می کنند، واقعیت اما ترکیبی از این دو است.

از منظر منافع ملی من ایرانی اما، به هر حال ترامپ رئیس جمهوری است با قدرت قانونی بسیار بالا که سیاست هایش می تواند تاثیر بسیار مهمی در سمت و سو و سرنوشت کشور و مردم سرزمین ام بگذارد. حال چه تحلیل هایی درست باشد که آمدن ترامپ را به علت رفتارهای و سیاست هایش یک فاجعه برای جهان و علامت ظهور یک جریان فاشیستی جدید می بیند که

کل صورت مسئله دنیا را تغییر می دهد و چه تحلیل هایی که معتقد است ترامپ در مسند قدرت با ترامپ نامزد ریاست جمهوری متفاوت است. هم او خودش وقتی دیگر باید عمل و مدیریت کند؛ نه شعار بدهد و رای جمع کند، تغییر خواهد کرد و هم مشاورانش او را به مسیری که مصلحت و منفعت کل نظام و ساختار اقتضا می کند، هدایت خواهند کرد و هم جامعه مدنی و افکار عمومی او را تحت فشار وادار به تعدیل خواهد کرد. هر چند به نظر می رسد از منظر «توصیفی» باز باید گفت واقعیت ترکیبی است از همه این ها. اما یک ایرانی نباید از قدرت قانونی فردی ناهنجار و یک اشرافی از خود راضی به تصور تاثیر ساختار غافل باشد. در همین ابتدا باید تصریح کنم که «ماهیت» چالش بین ایران و آمریکا به تعبیری که در بیانیه تحلیلی شورای فعالان ملی- مذهبی در باره مسئله هسته ای (تحت عنوان «ندای صلح و آزادی در شرایط خطیر ملی» در آذر ماه ۱۳۸۶) آمده، جدال بین دو جریان «راست داخلی و راست جهانی» است. براین اساس نیازی به توضیح و تکرار این منظر در طول مقاله نیست.

«خوب، بد، زشت»

ایران (همانند بسیاری از کشورهای دیگر جهان) کم کم عادت می کند که دوران اوباما با مختصات

خاص خودش را فراموش کند و چشم به واقعیت جدید بگشاید. برای ایران من اما، یک فرصت طلایی به خاطر بلاهت ضدملی و عقب ماندگی گفتار سیاسی- امنیتی بیت حاکم قدرت از دست رفت. حال اینک، رابطه بین ایران و آمریکای ترامپ به چه صورتی در خواهد آمد؟

«خوب» «سناریوی اول؛ گفت و گو برای حل مشکلات فیما بین و تسهیل روابط اقتصادی»

به نظر می رسد اینک کمتر کسی به سناریوی بهبود روابط فکر می کند. کسانی که روی این سناریو تاکید می کنند معتقدند در دنیای سیاست هیچ چیز غیرممکن نیست. حکومت های اقتدارگرا زبان هم را بهتر می فهمند. ایران هم نشان داده اهل نرمش قهرمانانه! است و از گزینه حفظ بقای بالایی برخوردار. و یا ترامپ هم تاجر مسلک است و ایران بزرگترین بازار خاورمیانه را دارد. بازاری که ترامپ سودپرست و بی اصول نمی خواهد به رقبای اروپایی اش بسپرد. رویکرد درونگرایی ناسیونالیستی او نیز سعی دارد از مناطق پرخطر و پرهزینه کنار بکشد و رسماً هم گفته که مسئله اصلی اش داعش است. زدن داعش فصل مشترک مناسبی است. ضمن این که با بزرگترین دوست و متحد ایران یعنی روسیه نیز روابط خوبی دارد.

همه اینها رگه هایی از واقعیت اند؛ اما، داستان سوبیه های دیگری هم دارد. ترامپ در طول رقابت انتخاباتی



سه سناریوی فرضی برای رابطه بین ایران و آمریکای ترامپ متصور است:

الف- «خوب» (گفت و گو برای حل مشکلات فیما بین و تسهیل روابط اقتصادی)

ب- «بد» (استمرار جنگ سرد و تداوم و تشدید تحریم ها)

پ- «زشت» (منازعه نظامی / محدود یا نامحدود)

به عنوان رویکرد تجویزی و راهبردی نیز می توان سه راه حل «خوب، بد، زشت» را تصور کرد. اما اتخاذ هر سیاستی از سوی ایران نمی تواند بدون توجه به توان اقتصادی کشور و وضعیت زندگی مردم رنجور باشد.

«بد» (سناریوی دوم: استمرار جنگ سرد و تداوم و تشدید تحریم ها)

اگر از سناریوی «خوب» در رابطه ایران و آمریکا بنا به نکات بالا، بگذریم، سناریوی دیگر سناریوی «بدی» است که تاکنون ادامه داشته است. به این معنا که ایران سعی کرده با اتکا به درآمد نفت و بستن فضای داخلی یا کاهش هر چه بیشتر امکان قبض و بسط در آن و با تکیه بر قدرت نظامی کم تر هزینه بر (مثل توان موشکی که اینک جای صنعت پرهزینه هسته ای را گرفته) و نیز بهره گیری از سیاست های ماجراجویانه و مداخله گرانه منطقه ای و استفاده از نیروی انسانی گلوله خور (که البته مرتب رو به کاهش رفته و اجبارا به استفاده از حربه تعصب دینی شیعی جهت بکارگیری نیروهای فقیر منطقه ای از عراق و افغانستان و ... منجر شده)، به دکترین عقب مانده امنیت محور و دشمن ستیز خود در داخل و خارج ادامه بدهد؛ اما سربرنگاه نیز سعی کند طبق رویه مصلحت نظام از تحریم نابودکننده و یا جنگی که کل نظام را نشانه می گیرد جلوگیری کند و سویه جنگ گرم را به سوی جنگ سرد برگرداند.

بدین طریق طرف ایرانی بنا به وضعیت بسیار بد اقتصادی کشور سعی خواهد کرد برجام را حفظ کند. شانس کنونی ایران این است که دول اروپایی نیز از ترامپ بیمناکند و منافع اقتصادی شان را هم بر همپیمانی با آمریکای ترامپ ترجیح می دهند. ضمن اینکه خطر داعش را در منطقه مهم تر از هر خطری می دانند که ایران نیز علیه آن با ایشان همسوست. اسرائیل نیز علیرغم لابی های قوی ای که در برخی از این کشورها دارد، اما دیگر جایگاه گذشته اش را در افکار عمومی اروپا ندارد. افکار عمومی ای که آنها نیازمند رای شان هستند.

هنوز نمی دانیم بیت قدرت در ایران چه تصویری از ترامپ دارد. راس هرم سیاسی اواخر رقابت های انتخاباتی آمریکا جملاتی نسبتا مثبت برای وی به کار برد. بخش عمده ای از جناح مرتبط با وی نیز تا این لحظه در رابطه با ترامپ موضعی محتاط داشته اند. همین روزها از سیاست راس هرم در این رابطه پرده برداری خواهد شد. اما آزمایش موشکی سپاه که انجام یا اعلام آن معمولا با بیت قدرت هماهنگ می شود نشان می دهد که علیرغم رعایت حدی از احتیاط اما در باز به همان پاشنه سابق خواهد چرخید. یعنی ایران بدون تغییری در سیاست خود همچنان می خواهد لحن و رویکرد تنش زای خود در جهان و منطقه را پی بگیرد. در داخل نیز با تاکید بر اقتصاد مقاومتی در برابر سیاست دولتی با اکثریت شرکت کنندگان در انتخابات که خواهان فراهم سازی شرایط برای جلب سرمایه گذاری خارجی است بایستد و البته در باره برجام نیز با دست پس بزند و با پا بکشد!

و دکورهای بیرونی نظام قدرت دست بکشد. البته این حکومت دارای تئوری مصلحت نظام و احکام ثانویه هم هست. اما احکام ثانویه وقتی تعیین می یابد که همچون «اکل میته» (خوردن گوشت مردار) بنا به اضطرار باشد. البته حضرات تا پول نفت هست خیلی دیر احساس اضطرار می کنند. سه تجربه مهم گروگانگیری و جنگ و هسته ای نشان داد که این احساس آن چنان دیر هنگام بدست می آید که کلی زمان و سرمایه ملی هدر رفته است و در ضعیف ترین وضعیت، بیشترین عقب نشینی را می کنند و بدترین قراردادهای را می بندند. علت این رفتار نیز دو چیز است پول نفت و احساس استغنا و بدمستی که برای هر قدرت نفتی به وجود می آید.

منبری بودن قدرت و قدرت مندان در ایران نیز مزید بر علت است که در بسیاری مواقع خود زندانی شعارهای خودشان می شوند و تا خود را از قید و بند آن برهاند و بر احساس خائف و خائن نشدن شان در وضعیت عقب نشینی، غلبه کنند کلی وقت و زمان هدر می دهند.

مذاکرات برجام می توانست به این «سناریوی خوب» یعنی اصلاح روابط و حذف یا کاهش جدی تنش های بین ایران و آمریکا بیانجامد. این مذاکرات با اشتباه محاسبه طرفین به یک توافق صرفا هسته ای منجر شد. در همین حد بسا مثبت و به نفع منافع ملی ایران و به نفع صلح در منطقه و جهان بود؛ از زاویه «برگشتن از نیمه ضرر خود منفعت است». اشتباه محاسبه طرف ایرانی (بیت قدرت) این بود که فکر می کرد طرف غربی تنها به عقب نشینی هسته ای ایران بسنده می کند و همین حد از امتیازدهی فضا را مدیریت خواهد کرد و ایران می تواند با باز شدن میدان اقتصادی اش در جهان، در بقیه موارد همچنان اسب خود را بتازد و شعارهایش را بدهد. اما واقعیت سیاست در جهان کنونی بسیار سخت تر و پیچیده تر از این بود و حداقل خواست حریف، تغییر رفتار است اگر تغییر حکومت نباشد. طرف دیگر هم فکر می کرد نرمش قهرمانانه هسته ای علامتی برای آغاز دیگر نرمش هاست. اما این تصور نیز اشتباه بود. دکترین سیاسی «امنیت محور» در بیت قدرت در ایران سخت تر از این حرفهاست و دشمن ستیزی نیز فراتر از یک شعار بلکه عمود خیمه گفتار مشروعیت بخش بخش مسلط قدرت در ایران است. بدین ترتیب توافقنامه برجام بیشتر به یک «آتش بس هسته ای» شبیه شد تا مصالحه نامه بین دو طرف. مخالفان افراطی این آتش بس از دو طرف و بیشتر و بیشتر از طرف غربی بخش دیگری از صورت مسئله روابط فیما بین اند که به علت برآورده نشدن محاسبات غلط متقابل روبروز صدای شان را بلندتر می کنند و نهاد مذاکره کننده و محصول آن (برجام) را تحت فشار قرار می دهند.

به شدت علیه ایران و برجام سخن گفته است. مهم تر از آن او اینک یک کابینه ضد ایرانی تمام عیار دارد. روابط او با اسرائیل بسیار مثبت و نزدیک است. بعید است «ترامپ تاجر» بین ایران فقیر و تنها و اعراب پولدار و پرنفوذ، طرف ایران را بگیرد. در مسئله سوریه نیز با روسیه معامله می کند نه ایران. روسیه مکاری که همزمان هم با ایران و هم با عربستان و اسرائیل روابط حسنه دارد و حاضر است حتی به ترکیه پراگماتیست و منفعت طلب که کارت های بازی بسیار بیشتری از ایران دارد، امتیاز بیشتری بدهد. بارها هم ثابت کرده که سربرنگاه ایران را تنها می گذارد و سالها او را در انتظار نیروگاه یا سلاحی که چند برابر و چند باره پولش را گرفته نگه می دارد و یا در روز حادثه به تحریم جهانی علیه ایران هم رای می دهد! از هم اکنون نیز شنیده می شود که براساس منافع درازمدت خود حاضر است روی سوریه بدون اسد اما با ساختار قدرتی که سهم روسیه را هم می دهد، وارد معامله با غرب شود. روسیه در دوران ترامپ می تواند همزمان با کارت ایران و ترامپ در منطقه بازی کند! ایران برای روسیه به مثابه چاه نفتی است که تا جایی که می توان باید استخراجش کرد و صاحب قدرتان متوهم و پرت افتاده از احوال و مناسبات و تناسب قوای جهان دارد که می توان از آنها سرباز جلوی توپ برای جنگ در سوریه تقاضا کرد!

همچنین ترامپ شدیداً ضد اسلام و مسلمانان است. شماری از تیم او نیز کاملا همین خصوصیت را دارند. ضمن آن که بخش مهمی از نیروهای سیاسی اعم از جمهوری خواه و دموکرات در برخورد با ایران با ترامپ هم تحلیل و هم داستان اند. بخش تراژیک ماجرا اما آنجاست که رفتار حکومت ایران و بیت قدرت آن در طول سالیان (از ماجرای تحقیرکننده گروگانگیری تاکنون و در آخرین آن پرونده هسته ای) چنان ایران را در افکار عمومی آمریکا (همانند آنچه اینک در منطقه عربی- اسلامی پیرامون در حال اتفاق و نهایی شدن است)، منزوی کرده که اینک (به همراه کره شمالی) به ضعیف ترین حلقه تبدیل شده است. ایران ولایت زده امروز تنها اعتدالیون و اصلاح طلبان و دموکراسی خواهان داخلی نیست که از خود می راند، افکار عمومی بخش مهمی از جهانیان نیز همین وضعیت را دارد. سیاستمداران افزون طلب در جهان نیز می توانند اسب امیال شان را بر همین بستر برانند. حکومت ایران امروز پرمدهی، اما به لحاظ سیاسی در جهان و منطقه بی پناه و به لحاظ اقتصادی ضعیف و بی توان است. چالش دو راست داخلی و جهانی اینک مناسفانه چالش بین قدرت اول سیاسی و نظامی و اقتصادی جهان با سکانداری نامتعادل و ناهنجار و قدرتی است که در داخل همه مسئولان سابقش را به خیانت متهم کرده و در حصر قرار داده و یا ممنوع تصویر کرده و یا بی بصیرت نامیده و حتی از مرده شان نیز نمی گذرد و در درگاه خداوند نیز متهم دانسته و البته برایش تقاضای عفو و بخشش می کند و ... و نظامیانش هم که دست بالا را در همه عرصه های قدرت دارند وقتی حتی توان اداره یک تیم ورزشی را ندارند، سکان سیاست خارجی را نیز بدست گرفته و برای منطقه و جهان خط و نشان می کشند و یا وعده جهاد تهاجمی و سیاست پیشگیرانه می دهند و با موشک بازی های بچه گانه فکر می کنند دارند سیاست ورزی مقتدرانه می کنند. پس در این سوی میدان نیز، قدرتی که محور اصلی گفتمان مشروعیت بخش اش را بر دشمن ستیزی گذاشته «حتی» اگر بخواهد، نمی تواند از این شعارها

ترامپ وقتی در امور داخلی نتواند به وعده هایش عمل کند و نتواند در سطح جهانی نیز موفقیتی بدست بیاورد؛ آن گاه به شدت مستعد این خواهد شد که با حمله به کشوری ضعیف همه ضعف هایش را جبران کند. مردم ولو منتقدش در داخل و خارج از مرزهایش را در برابر عملی انجام شده قرار دهد و آنها را در پشت خود به صف کند.

این سیاست کج دار و مریز می تواند سالها ادامه پیدا کند. اما وقتی با فرد ناهنجاری مثل ترامپ مواجه می شود ممکن است در مواردی، در لحظه و نقطه ای تعیین کننده قرار بگیرد که بخواهد در آبهای خلیج فارس حرکتی انجام دهد که برای آمریکای ترامپ غیرقابل تحمل باشد و یا بدتر از آن به نقض آشکار برجام بپردازد. و یا در برابر تصمیمات عجولانه و معمولاً پر سروصدای ترامپ عکس العملی تندتر نشان دهد. این شروع بازی دومینویی خطرناکی است که اختیاراتش از دست شروع کنندگانش خارج شده و می تواند به جنگ و منازعه نظامی (محدود یا نامحدود) تبدیل شود که اگر به ویرانگری کل سرزمین نینجامد، حداقل به هر چه بدتر شدن و حتی وخیم شدن اوضاع اقتصادی کشور و وضعیت زیست روزمره مردم ختم شود.

مواضع ترامپ پس از ریاست جمهوری و علیرغم داشتن تیمی ضد ایران و ضد اسلام، در رابطه با برجام نشانگر تعدیل شعار پاره کردن این توافقنامه بوده است. اقتضای مدیریت و تحمیل ساختار و نیز مشاوره مشاورانی از طیف های مختلف (حتی می توان گفت همه مشاوران برگزیده خود وی) به او این بوده است که برجام باید حفظ شود و یا لاقلاً نقض یک طرفه آن در حالی که پنج شریک دیگر امضاء کننده این توافقنامه متحداً خواهان حفظ آن هستند؛ امری نشدنی است. بدین ترتیب قابل پیش بینی است که وی با حفظ حقوقی برجام اما سعی خواهد کرد با وضع تحریم هایی خارج از چارچوب آن و نیز پر ریسک و پرهزینه کردن تبادل اقتصادی با ایران، حکومت ایران را تحت فشار قرار دهد. این خطی است که بسیاری از دولت های پیشین نیز کم و بیش در پیش گرفته بودند. به یاد دارم مرحوم سحابی از یک دهه و نیم پیش همیشه می گفت آنها در پی این هستند که بدون جنگ حکومت ایران را به زانو در آورند. به نظر می رسد همچنان همین روند حاکم است مگر اتفاق ویژه ای بیفتد و این سناریو را به سمت سناریوی اول و یا سناریوی سوم که بدترین سناریوست سوق دهد. در شرایط کنونی چشم اندازی از اتفاق میمونی که وضعیت را به سمت سناریوی اول پیش ببرد مشاهده نمی شود. نه در طرف غربی چنین حس و خواستی وجود دارد و نه در طرف ایرانی چنین درک و شعور و جسارتی مشاهده می شود. تماس های پشت صحنه از سوی طرف ایرانی منتفی نیست اما رفتارشناسی قدرت در ایران نشان می دهد که این اقدام معمولاً دیر و پس

از غلبه بر ترس (ناشی از سازشکاری و عقب نشینی و خیانت تلقی کردن این عمل) و معمولاً در پاسخ تقاضای طرف مقابل و کسب اطمینان از افشای نشدن آن صورت می گیرد.

«زشت» سناریوی سوم، منازعه نظامی/ محدود یا نامحدود)

وخیم ترین حالت و خطرناکترین برای مردم و سرزمین ایران، این است که منازعه راست داخلی و راست جهانی تحت الشعاع افراطی ترین رفتارهای دو طرف قرار بگیرد. از این پس ترامپ می تواند گهگاه با برخی مواضع و تصمیمات جنجالی ایران را به عکس العمل وادارد. عکس العملی در همان رابطه و یا بدتر از آن تحریک ایران به نقض عملی برجام. در صورت دوم ترامپ علیرغم این که کار دشواری برای ایجاد ائتلاف جهانی علیه ایران دارد، ولی این عمل می تواند بزرگترین هدیه به او برای ایجاد این همگرایی با استفاده از فشار نیروهای راست در هریک از کشورها باشد.

از این سوی ماجرا، ایران با تظاهر به موشک پرانی و امثال این نوع رفتارها و یا برخی رفتارهای مشکوک در خلیج فارس می تواند شروع کننده دومینویی فزاینده تنش ها با همان نتایج باشد. در این میان از نقش نیروهای مشکوک و نفوذی اسرائیل و غیره نیز نباید غافل بود.

ایران اینک در یکی از بدترین وضعیت های اقتصادی خود بسر می برد. شاید اوضاع به ظاهر از دوره دوم احمدی نژاد و تشدید فزاینده تحریم ها بهتر باشد اما با مقایسه قیمت نفت در این دو دوره این خوش بینی نیز رخت برخواهد بست. بدین ترتیب ایران اینک در یکی از کم توان ترین حالات اقتصادی اش قرار گرفته است. بر این اساس به هیچوجه ظرفیت تحمل یک منازعه تند را ندارد. کمترین عقلانیت اقتضا می کند با خویشتن داری، از هر گونه سر خوردن درون این تله خطر و مرگ خودداری کند. تصمیم گیری در باره این سیاست یک امر احساسی نیست که با ادبیات لاتنی و لومپنی «رو کم کنی» با آن مواجه شد. تصمیم گیری برای ورود به این منازعه تصمیم گیری در باره مردمی است که در زندگی روزمره شان دچار مشکل اند. تصمیم گیری در باره جامعه ای است که چند دهک از مردمانش زیر خط فقر نسبی و حتی فقر مطلق زندگی می کنند. در باره کشوری است با مناطقی به شدت محروم که مرتب بر تعداد و وسعت شان افزوده می شود. تصمیم گیری در باره دولتی است که در تامین هزینه های روزمره اش نیز دچار مشکل است. به جز افرادی ماجراجو و غیر ملی و بی احساس نسبت به آنچه بر رعایای شان! می گذرد هیچ سلطان دلسوز (و نه حتی عادل) وارد این بازی خطرناک نمی شود. هر سلطان ولو جاه طلب و خود شیفته ای نیز اگر اندک بهره ای از عقل معاش و مصلحت قدرت و نظام خود داشته باشد، «به هر قیمتی که شده» ولو با کوتاه آمدن های بزرگ، دست به این خودکشی نمی زند.

یک خطر مهم در این رابطه این است که یکی از طرفین به خصوص طرف ایرانی که ضعیف تر است فکر کند «منازعه محدودی» صورت می گیرد و خسارتی به دوطرف وارد شده و داستان تمام می شود. خسارتی پذیری ایرانی! نیز به سان «پسر حاجی»هایی با جیب های همیشه پول دار، به یمن آب باریکه نفت، بی حساب و کتاب است! مرور پرونده های گروگانگیری و جنگ و هسته ای این تجربه تلخ را نشان می دهد. اما با توجه به روانشناسی شخص ترامپ و رویکرد سیاسی

وحشیانه تیم او علیه ایران، این بازی می تواند مثل سابق نباشد. این تنش و خسارت شاید در حد یک حمله و اشغال نظامی مثل عراق نباشد، اما می تواند بسیار فراتر از زدن چند قایق و کشتی سپاه برود؛ در حد زدن همه منابع و مراکز اقتصادی این سرزمین و برگرداندنش به عصری ماقبل صنعت که چنین مباد.

من نوعی؛ در جایگاه شهروندی ایرانی، دلسوزی ای برای چاقو خوردن یا نخوردن طرفین ندارم! اما آنچه که در این نقطه مهم است بلایی است که در این میان سر مردم و میهن ام می آید. این بار هر منازعه محدودی به علت تماشاجی ها و مشوق هایی که به خصوص طرف قوی تر (آمریکای ترامپ)، همچون اسرائیل و عربستان دارد، می تواند سرنوشت خیلی تلخ و بدفرجامی را در استمرار پینگ پنگی و فزاینده این منازعه در ضربات دوم و سوم هر طرف برای من ایرانی برجای بگذارد.

«چه باید کرد» «خوب، بد، زشت»

به عنوان رویکردی تجویزی و راهبردی نیز می توان سه راه حل «خوب، بد، زشت» را تصور کرد. اما یک نکته مشترک این است که اتخاذ هر سیاستی از سوی ایران نمی تواند بدون توجه به توان اقتصادی کشور و وضعیت زندگی مردم رنجور باشد.

راه حل «خوب» که همه دلسوزان مردم و میهن بارها یادآور شده اند این است که حکومت به آشتی با مردم خویش بپردازد. بزرگترین مولفه امنیت ملی همبستگی و قدرت ملی مبتنی بر مشارکت همه ایرانیان است. در سطح جهانی نیز تنش زدایی با جهان و منطقه و ارتباط تنگاتنگ اقتصادی با کشورهای مختلف بر اساس منطق اقتصادی و منافع ملی، می تواند عنصر بازدارنده قوی ای در برابر سیاست های ماجراجویانه و حتی افراطی برخی نیروهای تندرو در رابطه با ایران باشد.

در سیاست داخلی نیز «رفع تبعیض در همه جا؛ از همه کس» می تواند پایه این قدرت ملی باشد. به عنوان قدم های اول رفع حصر رهبران جنبش سبز و آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی و فراهم کردن شرایط برای مشارکت همه علائق و سلیقه های سیاسی و بسیاری راهکارهای دیگری از این دست؛ بهترین راه حل برای ایران است. تلخکامانه باید گفت در چنین بیت قدرت چنین نوری دیده نمی شود. این راه حل بهترین و ملی ترین و مطمئن ترین راه برای ایران است.

راه حل دیگر این است که حکومت در حالی که همچنان جریان حامل دو رویکرد سیاسی کلان را در داخل خود دارد (رویکرد «توسعه گرا»ی تنش زدا با داخل و منطقه و جهان و رویکرد امنیت محور مبتنی بر توطئه نگری و دشمن ستیزی در جهان و منطقه و مقابله با نفوذ دشمنان در داخل و البته در ظل آن رشد روزافزون مافیاهای اقتصادی و سیاسی)؛ و همراه با مصالحه موقت و موردی هسته ای با غرب به نام برجام؛ «لااقل» از یکسو در برابر اقدامات و تحریکات آمریکای ترامپ «خردورزی و خونسردی» (تیتیر امروز یکی از نشریات داخلی که از کارشناسان در همین باب نظرخواهی کرده است) نشان دهد و از سوی دیگر خود اعمال تحریک آمیز انجام ندهد تا همچنان با آمریکا در حالت جنگ سرد باقی بماند.

تیم ترامپ انگیزه کافی برای از دست ندادن هیچ پاس گلی که افراطیون داخل ایران در اختیارش بگذارند، دارد. آنها آتش شان به حد کافی علیه ایران تند هست. کودکانه و ابلهانه بر این آتش نباید بنزین

آن باشد. تداوم انفعال دولت در این رابطه و حتی همسویی و همکاری وزارت اطلاعاتش با اطلاعات سپاه در سرکوب جامعه مدنی گناهی نابخشودنی است و اگر شرایط فعلی به سمت حاد شدن وضعیت تنش با آمریکا پیش برود؛ این تصور دولت روحانی تقصیری ضد ملی تر خواهد بود.

در هر حال همگان باید بدانیم سناریو و راهکار سوم، وضعیت شومی خواهد بود. ایران من نباید در نزاع دو قدرتی که هر یک به نوعی به من ظلم کرده و می کنند مایه عبرت جهانیان شود. ترامپ وقتی در امور داخلی نتواند به وعده هایش عمل کند و بلندپروازی ها و شعارهای کیلویی که به افشار متوسط و پایین فروخته را تحقق بخشد و وقتی این موجود خودشیفته نتواند در سطح جهانی نیز موفقیت و محبوبیتی بدست بیاورد؛ آن گاه به شدت مستعد این خواهد شد که با حمله به کشوری ضعیف همه ضعف هایش را جبران کند. مردم ولو منتقدش در داخل و خارج از مرزهایش را در برابر عملی انجام شده قرار دهد و آنها را در پشت خود به صف کند. رفتار ترامپ نشان می دهد

و میهنی بزرگ در این مرحله است. در آینده نیز در هر شرایط مشخص می توان به تحلیل مشخص آن دوران پرداخت. این خود بحث مستقلی است. آنچه از هم اکنون اما باید به شدت بر آن تاکید کرد این است که به هیچوجه نباید رویکرد و ادبیاتی در پیش گرفت که برای بلند پروازی ها و تنش زایی های بیت قدرت پشتگرمی ایجاد کرد. بیت قدرت باید بداند اکثریت ملت و نخبگانش با رویکردهایی که تاکنون داشته مخالف بوده و هستند. ایجاد هر گونه اختلال در این ادبیات و فرستادن سیگنالهای گوش به فرمانی و «آشتی» بدون پرنسب های تحلیلی برای این مرحله سم مهلک است. در این باب سخن بسیار می ماند. برخورد های جامعه مدنی در این مدت در درون آمریکا و در بسیاری از کشورهای جهان برای ما ایرانیان درس آموز است. در آمریکا آزادی بیان و مطبوعات و استقلال قوا در ملموس ترین شکل در برابر ما قرار گرفت. ترامپ اما نشان داد که در برابر فشار افکار عمومی و جامعه مدنی همچنان و هنوز لجبازانه و عکس العملی و مغرورانه برخورد می کند. فعلا روی

پاشید. در همین راستاست که انتخابات سال آینده در ایران معنای سیاسی بسیار تاثیرگذاری خواهد داشت. هر گونه تصویر و سیگنال غیرعادی و تحریک کننده که از ایران به منطقه و جهان فرستاده شود می تواند در این رابطه موثر باشد. برخی کارشناسان حتی معتقدند سیاست اصلی ترامپ پس از انتخابات ایران مشخص خواهد شد.

در فضای پراوتها و تهدید کنونی هر گونه تشویق و پشتگرمی دادن به هسته سخت قدرت در ایران برای در پیش گیری راه ها و جلوه های تند و سخت و خشن، آب ریختن در آسیاب افراطیون دو طرف است. از انتخابات سال آینده ایران باید سیگنال مشارکت و فضای نسبی تنفسی برای فعالان سیاسی و مدنی به جهان مخابره شود. هر گونه حاد شدن فضا و افتادن اوضاع بدست مخالفان برجام و افراد و جریانات تندرو، به خصوص نظامی، بدترین گزینه برای ایران پس از انتخابات ۹۶ است.

حزم اندیشی حکم می کند حتی در اینکه شعارزدگی و منبری بودن ساخت قدرت در ایران بتواند خویشتن داری نسبی کند، اندیشه داشت و محتاط بود و راه حل بد را از راه حل بدتر بیشتر به نفع مردم و میهن دید. اما بدترین و زشت ترین راه حل نیز افتادن به چرخه برخورد های عکس العملی متقابل و فراموش کردن وضعیت سیاسی بی پناه و بی متحد حکومت ایران در منطقه و جهان و دشمنی هایی که پیرامون کشور را در برگرفته و دشمنان بزرگتر جهانی و لابی های پر سرمایه از یکسو و ناتوانی و بی بینی اقتصاد کشور از سوی دیگر است. تاب و طاقت مردم رنجور و ناراضیان اقتصادی در ایران نیز حد و اندازه ای دارد. گفتار امنیت محور بیت قدرت در این مدت باید با نظرات کارشناسی وزارت امور خارجه و وزرای اقتصادی مرتب تغذیه شده و تحت فشار قرار بگیرد و گرنه راس هرم سیاسی در ایران نیز همانند مشابه آمریکایی اش می تواند مواضعی لحظه ای، تحت تاثیر ادبیات و شعارهای جریان افراطی که خود رهبری شان کرده است، بگیرد و اقدامی بکند که شروعش ساده و پایانش غیرممکن باشد.

دولت روحانی که حساب ویژه ای روی گشایش اقتصادی بعد از برجام باز کرده بود اینک در مرحله تازه ای از دشواری های اقتصادی قرار گرفته که دیگر نمی تواند روی همه چیز با بیت قدرت مامشات کند. بر این اساس جدا از وظایفی که خود دولت در مذاکره و تحت فشار قرار دادن بیت برای اصلاح رویه های جاری در سیاست خارجی و جلوگیری از تند شدن آن دارد؛ باید حریم امنی نسبی برای جامعه مدنی فراهم بیاورد تا آن ها نیز اهرم فشاری بر تصمیم گیران بیت قدرت باشند.

او هنوز خوب متوجه نیست دارد یک کشور را اداره می کند و نه شرکت و موسسه خودش را. این وضعیت روانشناختی به شدت خطرناک و کاملا قابل بهره برداری از سوی کسانی است که سالهاست می خواهند به قول خودشان سر مار را در منطقه خاورمیانه به سنگ بزنند.

سخن آخر اینکه بسیاری گفته اند ترامپ تاجر مسلک و اهل معامله است. آرزومندان سناریوی «خوب» برای ایران روی این خصیصه او حساب زیادی باز کرده اند. می شد حساب هم باز کرد، اگر عقلانیتی تجربه آموز و نه عقلانیتی لومپنی در ایران حاکم بود. بدین ترتیب نمی توان انتظار داشت ترامپ عرب های پر پول و اسرائیلی های پرنفوذ را به ایران کم توان و بی پناه بفروشد. و نمی توان پنداشت که روسیه هم چنین کاری بکند. روسیه حداکثر سعی اش را برای بازی با همه کارت هایش از جمله ایران خواهد کرد، اما سردوراهی ها هیچ رودرباستی در فروش یکی به دیگری ندارد!

تاجر مسلکی ترامپ را اگر درکنار خودشیفتگی و جاه طلبی او قرار دهیم و این دور را در وضعیتی در نظر بگیریم که او بی دستاورد و شکست خورده و مورد هجوم و تمسخر افکار عمومی شهری تر و پیشرفته تر داخلی (و نیز بین المللی) قرار داشته باشد؛ آن گاه کار برای ما سخت تر و خطرناک تر خواهد بود. عربستان پولدار و شرکایش ترامپ تاجر مسلک را قفلک خواهند داد که سهم سیاسی اش از آن تو و هزینه اقتصادی اش برای ما. در اینجا «سهم من» ایرانی چه خواهد بود؟ تصورش هم برای مردم و میهن مان وحشتناک است. هر چند برخی فارسی زبانان متحد ترامپ در آرزوی چنین اتفاقی هستند. و این چه تلخ است.

فشار جامعه مدنی روی شخص ترامپ نباید حساب زیادی باز کرد. اما نمایندگان کنگره که پس از مدتی نیازمند رای مردم هستند نمی توانند نسبت به عکس العمل و مقاومت قابل توجه افکار عمومی و جامعه مدنی و مطبوعات و رسانه ها در برابر رفتار و تصمیمات ترامپ بی توجه بمانند. این می تواند روزنه ای باز کند که از دست دادن اکثریت در بین نمایندگان در دوره بعدی توسط تندروها؛ فرضی محتمل تلقی شود.

اما به قول مربیان ورزشی ما باید روی بازی تیم خودمان و نه حریفان حساب باز کنیم. متأسفانه جامعه مدنی ایران شدیداً تحت فشار و بدون حریم امنیت است.

دولت روحانی که حساب ویژه ای روی گشایش اقتصادی بعد از برجام باز کرده بود اینک در وضعیت دشواری قرار می گیرد. ضعف مفرط رسانه ای دولت به کنار که حتی نمی تواند از حقانیت برجام و دستاوردهایش در جلوگیری از جنگ و یا تحریم های کشنده ای که فروش نفت و یا دریافت بهای آن را به شدت محدود می کرد و فقر و ناامنی برای مردم به دنبال می آورد، دفاع کند. دولت اینک در مرحله تازه ای از دشواری های اقتصادی قرار گرفته است که دیگر نمی تواند روی همه چیز با بیت قدرت مامشات کند و کوتاه بیاورد. بر این اساس جدا از وظایفی که خود دولت در مذاکره و تحت فشار قرار دادن بیت برای اصلاح رویه های جاری در سیاست خارجی و جلوگیری از تند و افراطی شدن آن دارد؛ باید برای منافع خودش هم که شده، حریم امنی نسبی برای جامعه مدنی فراهم بیاورد تا در این وانفاسی پرخطر؛ جامعه مدنی ایران بازتاب دهنده سخنان دلسوزانه و ملی برای تصمیم گیران و اهرم فشار بر بیت قدرت و مشخصا راس

عربستان پولدار و شرکایش ترامپ تاجر مسلک را قفلک خواهند داد که سهم سیاسی حمله به ایران از آن تو و هزینه اقتصادی اش برای ما. در اینجا «سهم من» ایرانی چه خواهد بود؟ تصورش هم برای مردم و میهن مان وحشتناک است. هر چند برخی فارسی زبانان متحد ترامپ در آرزوی چنین اتفاقی هستند. و این چه تلخ است.

جامعه مدنی هر چند باید مطالبه محورانه بر راه حل های «خوب» تاکید کند، اما وظیفه تلاش برای جلوگیری از افتادن درون «بدترین» راه حل ها نیز بر دوشش قرار دارد. این یک مسئولیت ملی

خوابی که ترامپ برای ایران دیده!

علی کشتگر



در اواخر قرن بیستم هنوز می شد امیدوار بود که سرنوشتی بهتر از گذشته در انتظار انسان قرن بیست و یکم باشد. اما امیدها و آرزوهای دیروز یکی پس از دیگری به سرعت برباد رفته اند...

چه کسی باور می کرد که جهان قرن بیستم این چنین تاریک، بحران زده و هراسناک باشد؟ چه کسی فکر می کرد که دهها میلیون انسان عراقی، افغانی، سوری، لیبیایی، یمنی، سومالیایی و... به سرنوشتی سیاه تر از سرنوشت آوارگان فلسطین دچار شوند؟ چه کسی فکر می کرد که پیر و جوان و کودک آسیایی و آفریقایی در فرار از جنگ و بدبختی هزار هزار سوار بر تابوت های دسته جمعی سرنوشت خود را به امواج مرگبار مدیترانه بسپارند؟ و تازه این همه سراغ از یک فاجعه بزرگتر است. فاجعه ای که اندیشمندان به نام آمریکا نوام چامسکی «آخرالزمان» اش می نامد. پیروزی غافلگیرکننده دونالد ترامپ در انتخابات آمریکا نشانه شتاب گرفتن این افول تاریخی است.

وقتی یک میلیارد خودشیفته، با تکیه بر گفتن نفرت و تبعیض قهرمان تهیدستان می شود و سکان بزرگترین قدرت اقتصادی و نظامی را در دست می گیرد باید عمیقاً نگران شد.

او چرا سکندار بزرگترین قدرت نظامی و اقتصادی جهان شد؟ شاید به این دلیل که احزاب سنتی و سیاستمداران حرفه ای دموکراسی های پیشرفته به تدریج اعتبار خود را از دست داده اند؟ و اما چرا آنها اعتبار خود را از دست داده اند؟ برای آن که سیاست در سه دهه گذشته در فرایند شتابان جهانی شدن بیش از پیش زندانی مطامع سرمایه های بزرگ و محافل نیرومند مالی شده و قدرت مانور خود را از دست داده است. به همین دلیل سیاستمداران و حکومتگران نتوانسته اند روند تشدید فقر و تهیدستی و افزایش فاصله میان اقلیت کوچک ثروتمندان و طبقات میانی و تحتانی جامعه را مهار کنند. در خلا ناشی از افزایش بی اعتمادی به احزاب سنتی و فقدان چپ معتبر و متشکل، پوپولیسم که خود را تنها بدیل از میان بردن تهیدستی، بیکاری، تروریسم و ناامنی وانمود می کند میداندار می شود و در جستجوی

قدرت همه بدبختی ها را به گردن مدارای نخبگان سیاسی با پناهجویان و مهاجران می اندازد و از این راه با حمله به ارزشهای دموکراتیک و مدارا و بالا بردن پرچم ناسیونالیسم افراطی توده های ناراضی را به تبعیض مذهبی، قومی و نژادی ترغیب می کند.

گفتمان راست افراطی چه در آمریکا و چه در کشورهای اروپایی از جمله فرانسه، آلمان و بریتانیا که در سالهای گذشته رونق چشمگیری پیدا

کرده همگی منشا کم و بیش یکسان و کلید واژه ها و شعارهای یکسانی داشته اند. با این همه گفتار و رفتار پیش و پسا انتخاباتی دونالد ترامپ در خشونت و گستاخی بی مانند است. ما برای نخستین بار در تاریخ معاصر جهان موسوم به غرب با زمامداری روبه رو هستیم که علنا می گوید من "طرفدار شکنجه هستم" من با "جنایت جنگی" موافقم، من خواهان "کشتن اعضای خانواده تروریست ها" هستم. من با اعدام اسرای جنگی موافقم... (مراجعه کنید به پانویس)

اما پیش از هرگونه پیش بینی توجه کنیم که در مناسبات روزها و ماههای آینده میان ایران و آمریکا بازیگران جهانی و منطقه ای مهمی دخالت دارند که بدون درک استراتژی و اهداف آنها تحلیل مناسبات ایران و آمریکا ناممکن است. قبل از از پرداختن به این بازیگران لازم می دانم اشاره کنم که شعار تجدید "عظمت آمریکا" نشانه افول نسبی اقتدار و نفوذ جهانی آمریکا و ناتوانی آن در حفظ موقعیت پیشین خویش است. حقیقت آن است که تاریخ تحولات اقتصادی جهان در حال حاضر شاهد نقطه عطف دگرگون کننده ای است که بر همه فرایندها و تحولات جهانی اثرگذار است. و آن شتاب گرفتن فرایند انتقال مرکز ثقل اقتصاد جهان از کشورهای موسوم به غرب به رهبری آمریکا به شرق آسیا به رهبری چین است.

نخبگان سیاسی آمریکا از جمله باراک اوباما و اعضای حکومت او به این واقعیت گریزناپذیر آگاه بودند. آنها حفظ نسبی موقعیت جهانی آمریکا و منافع کشور خود را در سازگار کردن هوشمندانه غرب با این روند می دانستند. قرارداد اقتصادی ترانس پاسیفیک (ماوراء اقیانوس کبیر) میان آمریکا و کشورهای جنوب شرقی آسیا و پیمان اقتصادی نفتا میان کانادا و مکزیک و تعاملاتی که میان آمریکا و اروپا در دوران اوباما شروع شد همگی برای سازگاری اقتصاد و سیاست خارجی آمریکا و متحدان آن با تحولات شتابان پیش گفته بود. اما در مقابله با این روند سازگار سازی که ضامن حفظ منافع آمریکا و متحدان آن است، به ناگاه دیو ناسیونالیسم افراطی از گسلی که شکاف عمیق طبقاتی و قطبی شدن جامعه آمریکا پدید آورده بود سربرآورد و میز بازی را وارونه کرد.

ظهور ترامپ آن هم پس از پایان ریاست جمهوری باراک اوباما مرا به یاد آرزوهای برباد رفته میخائیل گورباچف می اندازد. او که در آرزوی گذار مسالمت آمیز شوروی تک حزبی به دموکراسی سیاسی بود به ناگاه با کودتای نافرجام حزبی و پیامد واکنشی آن یعنی ظهور یلتسین رو به رو شد. شوروی از هم پاشید اما نه روسیه و نه کشورهای جدا شده از آن. هیچ کدام به دموکراسی نرسیدند و حالا سالهاست مردی همه قدرت را در کرملین قبضه کرده که مورد ستایش

برخورد قاطع با جمهوری اسلامی فعالان از گروه‌هایی مثل مجاهدین خلق، حزب دموکرات کردستان و گروه‌های مسلح بلوچستان و هر محفل سیاسی ایرانی که خود را با سیاستهای عربستان و اسرائیل سازگار کند، حمایت مالی می‌کنند.
ب- اسرائیل:

خصوصیت جمهوری اسلامی با اسرائیل و اصرار بر ادامه گفت‌وگو مبتنی بر نابودی اسرائیل از جغرافیای سیاسی یکی از مهمترین دلایل افزایش تنش میان ایران و آمریکا و از موانع مهم ارتقاء مناسبات اقتصادی و سیاسی اعضای اتحادیه اروپا با ایران بوده و هست. این مشی جمهوری اسلامی که تا به امروز راست افراطی اسرائیل از آن برای جلب حمایت جهانی و به فراموشی سپردن مساله فلسطینی بهره برداری های زیادی کرده، عامل مهمی در نزدیک کردن عربستان و امیرنشین های خلیج فارس با اسرائیل و اتحاد نانوشته آنان علیه ایران است. در دوره اوباما بهبود مناسبات ایران و آمریکا علی‌رغم ادامه دشمنی ایران با اسرائیل و مداخلات ایران در امور کشورهای منطقه امکانپذیر بود. اما با روی کار آمدن دولت ترامپ می توان گفت که این فرصت دست کم تا زمانی که حکومت ترامپ پابرجاست از میان رفته است. دولت نتانیاهو، قطعا در کشاندن حکومت جدید آمریکا به رویارویی با ایران از هیچ کوششی فروگذار نخواهد بود. حتی بعید نیست که عربستان و اسرائیل برای پیشبرد اهداف خود از اقدامات تحریک آمیز در خلیج فارس نیز دریغ نورزند.

ایران حلقه ضعیف زنجیر دشمنان آمریکا

دونالد ترامپ که به نوعی نماد واکنش نوپدیدانه جامعه آمریکا به افول قدرت اقتصادی و جهانی آن است برای بازگرداندن "عظمت آمریکا" گفت‌وگو و رفتاری تهاجمی و پرخاشگرانه در پیش گرفته که بی تردید خطر بزرگی برای صلح و ثبات جهان است.

آمریکا در اوج ابر قدرتی اش در دوران جنگ سرد برای جهان بسیار کم خطرتر از آمریکایی است که امروز می خواهد با تکیه بر ناسیونالیسم افراطی و نگرش های نژاد پرستانه "عظمت" آمریکا را به آن بازگرداند. دونالد ترامپ و کابینه او از هم اکنون مواضع تهاجمی بی سابقه ای در قبال جمهوری اسلامی در پیش گرفته اند. اختلافات آنها با چین، مکزیک و اتحادیه اروپا به حوزه مناسبات اقتصادی و رقابت های ژئوپولیتیک محدود می شود. مشکل آمریکا با کره شمالی نیز با توجه به نزدیکی سیاسی و هم مرزی کره و چین بعید است به درگیری نظامی بیانجامد. اما مساله ایران و آمریکا اساسا متفاوت است. در افکار عمومی آمریکائیان، جمهوری اسلامی دشمن شماره یک آمریکا و متحد آن اسرائیل به شمار می رود. پیشینه اشغال سفارت آمریکا و گروگان گیری ۴۴۴ روزه کارکنان سفارت آمریکا، اهانت و دشنام روزانه به پرچم آمریکا در مراسم و گردهمایی های رسمی جمهوری اسلامی، همراه با شعار های «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر اسرائیل» دهه های گذشته و برخی نمونه های تحریک آمیز اخیر مثل رفتار تحقیر آمیزی که با ملوانان آمریکایی دستگیر شده در خلیج فارس به نمایش گذاشته شد و یا نوشتن شعار نابودی اسرائیل بر بدنه موشکهای آزمایشی، به مرور زمان چنان هیولای زشتی از جمهوری اسلامی در اذهان مردم آمریکا پدید آورده است که چه بسا به سهم خود در پیروزی دونالد ترامپ که در تمام دوران مبارزات انتخاباتی اش «بی‌عملی» دولت اوباما در قبال رفتار گستاخانه و تحریک‌آمیز ایران را سرزنش می‌کرد و

ترامپ و سران احزاب راست و راست افراطی در همه جبهان است. سرمایه گذاری در صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و نیز تجارت با ایران برای سرمایه ها و تولید کنندگان

مداخله نظامی احتمالی آمریکای ترامپ در ایران مثل مورد عراق در دوران بوش با اشغال نظامی همراه نخواهد بود. این بار آمریکا با توجه به تجربه گذشته، احتمال دارد در پی شعله‌ور شدن یک درگیری کوچک در خلیج فارس زیرساختهای نظامی و اقتصادی ایران را بمباران کند و همزمان متحدان منطقه‌ای آن شعله‌های تجزیه‌طلبی را در مرزهای ایران روشن کنند. ادامه چنین جنگی خطر سوری‌های کردن اوضاع ایران را به دنبال دارد. فاجعه‌ای که هرگز مباد. شاید این امر بدبینانه به نظر آید. اما این احتمال هرچه‌قدر هم که ضعیف باشد نباید از آن غفلت کرد. چرا که مساله مرگ و زندگی ایران و ایرانیان در میان است.

ایران و آمریکا در دوران ترامپ

هرچند مناسبات ایران و آمریکا در دوران ترامپ به آسانی قابل پیش بینی نیست اما سخت نگران کننده است. می توان بدترین سناریو تا ادامه همین مناسبات پرتنش امروز را متصور بود. اما بهبود مناسبات با آمریکا در دوره ای که در هر دو سو افراطی‌ها در قدرتند سرای بیش نیست. البته این مناسبات صرفا تابع دو متغیر اصلی حکومت های ایران و آمریکا نیستند و متغیرهای جهانی و منطقه ای تعیین کننده ای بطور مستقیم و غیر مستقیم در آن دخیلند که مهم ترین آنها را برمی شمرد:

۱- روسیه

حکومت پوتین که آن هم در توهم تجدید عظمت روسیه سیر می‌کند، منطقا تا آنجا از جمهوری اسلامی در برابر فشارهای اقتصادی و نظامی دولت ترامپ حمایت می کند که آن را در خدمت استراتژی و اهداف ناسیونالیستی خود ارزیابی کند. البته در پوزیسیون بازی شطرنج سیاسی روسیه با آمریکا و متحدان آن جمهوری اسلامی مهره مهمی است. با این همه اگر روسیه برد خود را در قربانی کردن این مهره ببیند، تردیدی به خود راه نخواهد داد. شاید همکاری های نظامی و اقتصادی تنگاتنگ ایران و روسیه علیه داعش که ترامپ نیز نابودی آن را از اولویت های خود اعلام کرده، در حال حاضر عامل بازدارنده ای در برابر ماجراجویی های نظامی آمریکا و اسرائیل علیه ایران باشد. همکاری های ایران و روسیه، بویژه در سوریه و عراق از مولفه هایی است که می تواند بر مناسبات کنونی ایران و آمریکا اثرگذار باشد و مانع بدتر شدن این مناسبات گردد. اما به باور من از آنجا که ادامه تنش میان ایران و آمریکا در خدمت اهداف دراز مدت استراتژیک و منافع اقتصادی روسیه بوده و هست، حکومت این کشور هیچ تمایلی به بهبود مناسبات ایران و آمریکا ندارد.

۲- اتحادیه اروپا

کشورهای اتحادیه اروپا همراه با روسیه و چین از حفظ برجام حمایت می کنند و خواستار بهبود مناسبات با جمهوری اسلامی ایران هستند. در میان جناحهای جمهوری اسلامی نیز بر سر مساله ضرورت گسترش مناسبات ایران و اتحادیه اروپا اختلاف نظری دیده نمی شود.

در سالهای گذشته بعلت تحریم های اقتصادی، میزان سرمایه گذاری های خارجی در ایران به شدت محدود بوده است. با پایان گرفتن نسبی تحریم ها،

بین المللی جذاب شده است. اروپا بویژه بخاطر رشد اقتصادی ناکافی به بازار ایران نیازمند است. ورود سرمایه ها و صنایع اروپایی به ایران، سرمایه گذاران و تولید کنندگان آمریکایی را نیز به گسترش مبادلات اقتصادی و تجاری با ایران ترغیب می کند که این خود می تواند اهرم مهمی برای فشار بر حکومت ترامپ و ممانعت از وخیم تر شدن مناسبات ایران و آمریکا باشد. گسترش مناسبات اقتصادی و تجاری اروپا و ایران به خودی خود عامل مهمی در مخالفت اروپا با ماجراجویی های احتمالی ترامپ در ایران خواهد بود. آنچه در مورد اهمیت مناسبات اقتصادی اروپا و ایران و اثرات آن بر کاهش احتمال دخالت نظامی آمریکا در ایران و ترغیب آمریکا به نزدیکی با ایران گفته شد، تا اندازه ای در مورد مناسبات اقتصادی و تجاری ایران و چین نیز صدق می کند.

۳- متغیرهای منطقه ای

الف: عربستان و امیرنشین های حاشیه خلیج فارس

مداخلات جمهوری اسلامی در امور کشورهای عربی حوزه خلیج فارس بزرگترین علت ترس و دشمنی این کشورها با ایران است.

نقش منفی عربستان و کشورهای کوچک حوزه خلیج فارس چه در گذشته علیه توافق هسته ای ایران و پنج بعلاوه یک و چه هم اکنون در ترغیب آمریکا به ایجاد فشارهای اقتصادی و تهدیدات نظامی بسیار برجسته و موثر است.

لایه های این کشورهای عربی ثروتمند در کنار سنا و کنگره آمریکا در تصویب مقررات و قوانین سخت گیرانه و تشدید و تمدید تحریمها علیه ایران در سالهای گذشته بسیار موثر بوده اند. با پایان گرفتن حکومت اوباما و روی کار آمدن ترامپ احتمالا فعالیت و نیز اثر گذاری این لایه ها افزایش پیدا خواهد کرد. با توجه به اصرار جمهوری اسلامی در ادامه مداخلات نظامی و سیاسی در کشورهای عراق، سوریه، لبنان، یمن و حمایت از جمعیت ناراضی شیعیان بحرین و عربستان سعودی نمی توان تصور کرد که نقش عربستان و متحدان آن در تنش افزایشی میان ایران و آمریکا به این آسانی ها کاهش پیدا کند. برعکس، آنها برای درگیر کردن حکومت ترامپ علیه جمهوری اسلامی همه امکانات خود بویژه ظرفیت های مالی خویش را به کار خواهند گرفت.

بر ناظران امور ایران پوشیده نیست که عربستان و امارات همراه با فشار بر دولت جدید آمریکا برای

خواستار مقابله قاطع با این اقدامات بود تاثیر داشته است.

بنابر این می‌توان تصور کرد که دونالد ترامپ برای نشان دادن قدرت آمریکا و قاطعیت خود از هم اکنون مترصد پیدا کردن بهانه‌ای برای تنبیه جمهوری اسلامی باشد تا هم درس عبرتی برای سایر مخالفان بین‌المللی حکومت باشد و هم موقعیت خود را در افکار عمومی آمریکاییان تقویت کند. هشدارهای اخیر ژنرال مایکل فلین مشاور ترامپ در امور امنیت ملی به ایران، هشدارهای توثیتری مکرر ترامپ علیه ایران در روزهای اخیر، جانبداری صریح ترامپ از عربستان و امارات و بسیاری موارد مشابه دیگر نشانه‌های آشکار چرخش سیاست خارجی آمریکا به سوی حمایت قاطع از عربستان و متحدان آن در قبال ایران است.

به باور من حکومت ترامپ ایران را حلقه ضعیف دشمنان جهانی خود می‌داند و بدیهی است که اگر قرار باشد ضرب شستی نشان دهد که افکار عمومی

حسین سرنوشت خود را به سرنوشت مردم و کشور خویش گره زده است.

البته مداخله نظامی احتمالی آمریکای دونالد ترامپ در ایران مثل مورد عراق در دوران بوش با اشغال نظامی همراه نخواهد بود. این بار آمریکا با توجه به تجربه گذشته، احتمال دارد در پی شعله‌ور شدن یک درگیری کوچک در خلیج فارس زیرساختهای نظامی و اقتصادی ایران را بمباران کند و همزمان متحدان منطقه‌ای آن شعله‌های تجزیه‌طلبی را در مرزهای ایران روشن کنند. ادامه چنین جنگی خطر سوریهای کردن اوضاع ایران را به دنبال دارد. فاجعه ای که هرگز مباد. شاید این مقاله بدبینانه به نظر آید. اما این احتمال هرچه‌قدر هم که ضعیف باشد نباید از آن غفلت کرد. چرا که مساله مرگ و زندگی ایران و ایرانیان در میان است.

ترامپ و خامنه‌ای به زودی از صحنه روزگار محو می‌شوند. اما زخمی که می‌توانند بر پیکر ایران وارد

به باور من حکومت ترامپ ایران را حلقه ضعیف دشمنان جهانی خود می‌داند و بدیهی است که اگر قرار باشد ضرب شستی نشان دهد که افکار عمومی آمریکاییان نیز از آن حمایت کنند اقدام نظامی علیه جمهوری اسلامی است که دست کم در آمریکا توجیه بود برای حل اختلافات دو طرف و برقراری مناسبات رسمی دیپلماتیک. در آن دوره دولت‌های عربستان، امارات و دولت نتانیاهو نگران عادی شدن مناسبات ایران و آمریکا و محروم شدن از امتیازات همه‌جانبه ای که ادامه دشمنی ایران و آمریکا برای آنان به ارمغان آورد بودند. اما راست افراطی ایران به رهبری خامنه‌ای با سوزاندن فرصت‌های استثنایی دوران اوپاما بار دیگر نشان داد که همچون حکومت‌های عربستان و اسرائیل منافع خود را در ادامه خصومت ایران با آمریکا می‌داند. این تصور راست افراطی ایران که ترامپ برای منافع آنان بهتر از یک رییس‌جمهور دموکرات است از این موضع آنان ناشی می‌شد و می‌شود که آنان نرمش آمریکا در قبال ایران و هرگونه بهبود مناسبات را به سود اصلاح‌طلبان و «نفوذ» طرفداران استحاله رژیم و در نتیجه تضعیف ولایت مطلقه فقیه تلقی می‌کنند. برعکس ادامه خصومت با «دشمن» به سود انسجام نظام و توجیه سرکوب جامعه مدنی و جنبش آزادی‌خواهانه است.

آمریکاییان نیز از آن حمایت کنند اقدام نظامی علیه جمهوری اسلامی است که دست کم در آمریکا توجیه بود برای حل اختلافات دو طرف و برقراری مناسبات رسمی دیپلماتیک. در آن دوره دولت‌های عربستان، امارات و دولت نتانیاهو نگران عادی شدن مناسبات ایران و آمریکا و محروم شدن از امتیازات همه‌جانبه ای که ادامه دشمنی ایران و آمریکا برای آنان به ارمغان آورد بودند. اما راست افراطی ایران به رهبری خامنه‌ای با سوزاندن فرصت‌های استثنایی دوران اوپاما بار دیگر نشان داد که همچون حکومت‌های عربستان و اسرائیل منافع خود را در ادامه خصومت ایران با آمریکا می‌داند. این تصور راست افراطی ایران که ترامپ برای منافع آنان بهتر از یک رییس‌جمهور دموکرات است از این موضع آنان ناشی می‌شد و می‌شود که آنان نرمش آمریکا در قبال ایران و هرگونه بهبود مناسبات را به سود اصلاح‌طلبان و «نفوذ» طرفداران استحاله رژیم و در نتیجه تضعیف ولایت مطلقه فقیه تلقی می‌کنند. برعکس ادامه خصومت با «دشمن» به سود انسجام نظام و توجیه سرکوب جامعه مدنی و جنبش آزادی‌خواهانه است.

اما خامنه‌ای و مشاوران نزدیک او که پیش از انتخابات آمریکا علاقه خود به پیروزی دونالد ترامپ را پنهان نمی‌کردند، کم‌کم ناچار می‌شوند به اشتباه خود پی ببرند. چرا که دونالد ترامپ گستاخ و عصبانی اگر برای اثبات قاطعیت خود به اقدام نظامی علیه یکی از دشمنان شناخته شده آمریکا احساس نیاز کند، ایران را انتخاب می‌کند. بعید نیست او مایل باشد با جمهوری اسلامی همان کند که جرج بوش با عراق کرد. درست در همین جاست که ایرانیان احساس می‌کنند حکومت مطلقه ولایت فقیه برای بقای خود آینده ایران را به گروگان گرفته و همچون صدام

مسلمانان شورش در جنگ‌های یک قرن پیش آمریکا و اسپانیا که صحت و سقم آن هم معلوم نیست می‌گوید: او (ژنرال پرشینگ) در منطقه مسلمان نشین مورو در فیلیپین که آمریکا آن را از اسپانیا پس گرفته بود با همین مشکلات تروریستی که امروز ما با آن درگیریم مواجه بود. او ۵۰ تن از تروریستهای به اسارت درآمده را به صف کرد و به سربازانش دستور داد که آنان را بکشند و در قبرهایی که برای آنان از پیش آماده شده بود بیندازند، وقتی ۴۹ نفر آنان را کشت و در گورهای آغشته به خون خوکها انداخت به نفر پنجاهم گفت حالا تو برو پیش مردم و برایشان تعریف کن که با شما چه کردم. او با این کار امنیت ۲۵ سال آینده مناطق تحت فرمان خود را تامین کرد. دیگر از این مشکل خبری نبود. «اوکی؟ ۲۵ سال آرامش. اوکی؟» (به نقل از مصاحبه با لویی جاکوبسون ۲۳ فوریه ۲۰۱۶ این مصاحبه بعداً در واشنگتن پست نیز نقل شده است).

در همین گزارش آمده است که ظاهراً به باور مسلمانان اگر آنها در قبر آلوده به خون خوک و یا در کنار خوک مرده دفن شوند یگراست به جهنم می‌روند و به همین دلیل مسلمانان شورش از ترس مدفون شدن در کنار خوک از جنگ دست می‌کشیدند. اما کل این داستان که حالا ترامپ از آن در مبارزات انتخاباتی استفاده کرده بنظر مورخان عراق آمیز و غیر واقعی می‌آید. در این برنامه ترامپ بار دیگر تاکید کرد او خواهان «توقف کامل و مطلق ورود مسلمانان به آمریکا است» و گفت «ما هم اکنون (با مسلمانان) در جنگیم، هرچند که رئیس‌جمهور (اوپاما) نمیخواهد آن را ببذیرد.

بگذارید نظر مفسر روزنامه اسرائیلی‌ها آرتز شمی شالو را در باره این سخنان دونالد ترامپ برایتان

شاید او مایل باشد با جمهوری اسلامی همان کند که جرج بوش با عراق کرد. درست در همین جاست که ایرانیان احساس می‌کنند حکومت مطلقه ولایت فقیه برای بقای خود آینده ایران را به گروگان گرفته و همچون صدام حسین سرنوشت خود را به سرنوشت مردم و کشور خویش گره زده است.

نقل کنم: «ابوبکر بغدادی خلیفه داعش باید از این گونه سخنان دونالد ترامپ کیف کرده باشد...» برای یهودیان مشاهده هزاران حامی دونالد ترامپ که از سخنان او به شوق آمده و دستهای خود را با مشت‌های گره کرده علیه مسلمانان بلند کرده اند باید یادآور حوادثی باشد که در سالن‌های آجیوفروشی مونیخ نزدیک یک قرن پیش «مقدمه ظهور نازیسم و فاشیسم در آلمان بودند.

نظیر این گونه اظهار نظرها درباره سخنان ترامپ را می‌توان در روزنامه آلمانی زودویچه زایتونگ (Süddeutsche Zeitung) و روزنامه راست‌گرای بریتانیایی the telegraph که تیتیر اصلی آن بود «این را که گفت آدولف هیتلر یا دونالد ترامپ؟» مشاهده کرد.

کنند به این آسانی‌ها التیام پیدا نخواهد کرد. اما به راستی چگونه و از چه راه‌هایی می‌توان بلای جنگ را از سر ایران دور کرد؟ به این پرسش فکر کنیم. می‌دانیم که پس از حمله تروریستها به برج‌های دوقلوی نیویورک دولت بوش برخی از انواع شکنجه از جمله غرق مصنوعی (water boarding)، محروم کردن از خواب (deprivation) و حمام آب یخ (ice water) bath را علیه متهمان معمول کرد. اما دولت اوپاما همه این روشها را ممنوع اعلام کرد.

به مقاله *donald tump and the normalization of torture* مراجعه کنید. همراه با بالا گرفتن رقابت‌های انتخاباتی در سال ۲۰۱۶ برخی از نامزدهای حزب جمهوریخواه از این روشهای شکنجه دفاع کردند و شخص دونالد ترامپ در این عرصه از همه آنان سبقت گرفت. کار به جایی رسید که ترامپ گفت «او روشهای جهنمی تر و بدتری را اعمال خواهد کرد». ترامپ در نیوهمشایر و کارولینای جنوبی در فوریه ۲۰۱۶ اعلام کرد که «غرق مصنوعی خوب است، اما به اندازه کافی سخت نیست» ترامپ در این برنامه گفت برای شکست تروریستهای اسلامی به ارتش فرمان خواهد داد که اعضای خانواده تروریستهای مسلمان را دستگیر و اعدام کنند. ترامپ حتی در برابر این پرسش که اگر ارتش از چنین فرمانی که مغایر با قوانین آمریکا و معاهدات بین‌المللی است سرباز بزند او چه خواهد کرد گفت: «اگر من فرمان دهم آنها اطاعت خواهند کرد. (همان)

دونالد ترامپ در ادامه مبارزات انتخاباتی اش بارها از ضرورت اعدام دسته جمعی زندانیان متهم به تروریسم به منظور ایجاد ارباب دم زده است. به نظر او برای ایجاد امنیت این گونه تنبیه‌های دسته جمعی کارساز است. او در یکی از سخنرانی‌های خود با نقل روایتی از خشونت ژنرال جان پرشینگ علیه

آنچه ترامپ از پنجره بیرون می‌اندازد

جسیکا تی. متیوز - ترجمه محسن یلفانی



بررسی سه کتاب
میدان جنگ: چگونه می‌توانیم در جنگ بر ضد
اسلام رادیکال و متحدانش پیروز شویم
تالیف مایکل تی. فلین و مایکل لِدین
چماق بزرگ
تالیف الیوت ای. کوهن
دنیا در آشوب: سیاست خارجی آمریکا و بحران نظم

کهن
تالیف ریچارد هاس

ببرند. اینان بر این عقیده‌اند
که ایالات متحده باید توجه
خود را بر روابطش با دیگر
قدرت‌های بزرگ و بر توازن
قدرت در مهم‌ترین مناطق
جهان متمرکز کند و از تلف
کردن منابعش در دیگر نواحی
بپرهیزد.

بحران مالی جهانی ۲۰۰۸
که آمریکا مسبب آن بود،
پیدایش داعش، تبدیل روسیه
به یک رقیب خطرناک و
پی‌گیر بوسیله ولادیمیر
پوتین، که نشانه برجسته‌اش

۱- در طول سه دهه، یعنی کم و بیش از پایان
جنگ سرد به این سو، سیاست خارجی آمریکا موضوع
مجادله هیجان‌انگیزی بوده است میان سه گروه که
نقطه‌نظرهایشان بر سر نقش ایالات متحده در جهان،
و نیز این که این نقش باید با جنگ یا دیپلماسی اجرا
شود، به شدت تفاوت داشته است.

نو محافظه‌کاران، که به شدت از جنگ عراق طرفداری
کردند، خواستار آنند که ایالات متحده پلیس تمام دنیا
باشد؛ آنها تنها نگران سیاست خارجی کشورهای دیگر
نیستند، بلکه می‌خواهند که آن کشورها در امور داخلی
خود نیز ارزش‌های ایالات متحده را بپذیرند، و معتقدند
که برای رسیدن به این منظور باید عمدتاً متوسل به
زور شد. آنها چندان اهمیتی برای توافق‌های بین‌المللی
قائل نیستند و بر این عقیده‌اند که آدم‌های بد این
توافق‌ها را خوار می‌شمارند و آدم‌های خوب هم نیازی
به آنها ندارند.

انترناسیونالیست‌های لیبرال نیز، که بیشترشان از
توافق هسته‌ای اخیر با ایران حمایت می‌کنند، مایل‌اند
آمریکا در صحنه جهانی حاضر و فعال باشد. اما
خواستار ایجاد یک نظام بین‌المللی همکاری و اتحاداند
و از یک‌جانبه‌نگری پرهیز می‌کنند. از نظر آنها پیشرفت
بین‌المللی از وابستگی روزافزون کشورها به یکدیگر و از
قواعدی که با توافق همگانی حاصل شده باشد، فراهم
می‌آید؛ و ایالات متحده نیز، هر چند که ممکن است
استثنائی باشد، باید این قواعد را رعایت کند.

از نظر واقع‌گرایان، روابط بین‌المللی را کشورهای
نیرومند تعیین می‌کنند که منافع خاص خود را پیش

الحاق کریمه در ۲۰۱۴ و تجاوز به شرق اوکراین بود،
برنامه سلاح‌های هسته‌ای کره شمالی و ایران، دخالت
الکترونیکی در انتخابات آمریکا، و سرانجام، سیاست‌های
دائما ملی‌گرایانه‌تر و تحریک‌آمیزتر چین - این همه،
خطرهائی را که در برابر تعیین سیاست خارجی آمریکا
قرار دارد، شدت بخشیده است. دیگر مسئله بر سر
این نیست که آمریکا تا کجا باید نیروهایش را مستقر
کند یا ارزش‌هایش را بر دیگران تحمیل نماید؛ اکنون
مسئله این است که برای مقابله با انبوهی از چالش‌ها
که در برابر منافع اصلی و امنیت ملی‌اش قرار دارند،
چه باید بکند.

در این لحظه فوق‌العاده خطرناک است که دونالد
ترامپ از راه می‌رسد. کار او تا به حال در این خلاصه
می‌شود که چند نکته‌ای را که نومحافظه‌کاران،
واقع‌گرایان و انترناسیونالیست‌های لیبرال بر سرشان
توافق داشته‌اند، بگیرد و از پنجره به بیرون پرتاب
کند. این چند نکته، اصولی بوده‌اند که در طول هفت
دهه، یعنی از پایان جنگ جهانی دوم به این سو،
سیاست خارجی ایالات متحده بر آنها استوار بوده و
هر دو حزب این کشور نیز آنها را بدیهی می‌دانسته‌اند.
این اصول عبارت‌اند از، اول، فهم اهمیت فوق‌العاده
ارزش امنیت ایالات متحده که بوسیله متحدانش و نیز
اتحادهای نظامی و سیاسی جهانی تامین می‌شود، دوم،

این عقیده که اقتصاد جهانی، رقابتی با نتیجه صد بر
صفر نیست، بلکه نظام رشدی است که هر دو سو از
آن سود می‌برند و بر پایه تجارت و سرمایه‌گذاری آزاد
بنا شده است. از سال‌های دهه چهل میلادی به این
سو، ایالات متحده، صرفنظر از منافع خود، به منظور
رشد اقتصاد جهانی سرمایه‌گذاری کرده است، با این
اعتقاد که بازارهای رو به رشدی که از این راه به
وجود خواهند آمد، خود بر اساس یک سلسله قواعدی
عمل خواهند کرد که آمریکا نیز مایل به زیستن در
مطابقت با آنهاست. و سوم، آمریکائی‌ها از هر طیف
سیاسی، همواره معتقد بوده‌اند که اگر چه حکومت‌های
تمام‌خواه نسبت به حکومت‌هائی که از حمایت عمومی
برخوردارند، می‌توانند موقتا آزادی عملی بیشتری
داشته باشند، اما در درازمدت دموکراسی برتری خود
را اثبات خواهد کرد. دیکتاتورها را باید تحمل کرد،
کارشان را راه انداخت، روبرویشان ایستاد، ولی هیچگاه
نباید تحسین شان کرد.

به نظر می‌رسد که سیاست خارجی ترامپ - که
آمیزه‌ای از واکنش‌های ناگهانی و جهالت در میانه
باتلاقی از تناقض‌هاست - به گونه‌ای خلق الساعه اختراع
شده. اما در حقیقت، جوهر آن، که در تضاد با سه
مجموعه اصولی است که هم اینک بدانها اشاره شد، به
نحو چشمگیری در طول دهه‌ها ثابت بوده است (۲). در
۱۹۸۷، ترامپ به خرج خود نامه سرگشاده‌ای خطاب

به مردم آمریکا در نیویورک تایمز و دو روزنامه مهم دیگر منتشر کرد، و قصدش از این کار یا بازی کردن با احتمال شرکتش در انتخابات ریاست جمهوری بود یا تبلیغی برای کتابش به نام هنر معامله کردن (یا هر دو). عنوان این نامه چنین بود: «در سیاست دفاع خارجی آمریکا هیچ اشتباهی نیست که نتوان آن را با اندکی قدرت‌نمایی حبران کرد.»

او در این نامه نوشت که دیگر کشورها «از ایالات متحده بهره‌برداری می‌کنند. آنها ما را وامی‌دارند تا مخارج دفاعی‌اشان را بپردازیم و در عین حال «هوشمندانه» ارزهای ضعیفشان را بر ضد دلار به کار می‌اندازند.» حمایت ما از جهان صدها میلیارد دلار برای این کشورها ارزش دارد؛ با این حال، سیاستمداران ضعیف آمریکائی «با همان شیوه خاص خودشان» به «این شکایات غیرقابل توجیه» پاسخ می‌دهند. ترامپ در پایان نامه خود چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «به این کسری بودجه عظیم پایان دهید، مالیات‌ها را کم کنید، و بگذارید اقتصاد آمریکا، که هزینه دفاع کسانی را به عهده گرفته که به آسانی می‌توانند پول دفاع از آزادی‌اشان را به ما بپردازند، رشد کند. اجازه ندهیم که بیشتر از این کشور بزرگ ما را مسخره کنند.»

در مصاحبه‌ای در ۱۹۹۹، همین موضوع بازمی‌گردد: «در همه دنیا به ما آمریکائی‌ها می‌خندند، چرا که سالانه بی‌هیچ دلیلی برای دفاع از کشورهای ثروتمند یک صد و پنجاه میلیارد دلار خرج می‌کنیم... «متحدان» ما با کلک زدن به ما میلیون‌ها دلار به جیب می‌زنند.» همین نکته را در مورد اروپا نیز صادق می‌داند: «عقب کشیدن از اروپا سالانه میلیون‌ها دلار به سود ما خواهد بود... این پول را می‌توان به مصارف بهتری رساند.» اخیراً، در اول آوریل گذشته، در برابر این سوال که آیا ایالات متحده از پایگاههایش در آسیای شرقی بهره‌ای می‌برد، پاسخ داد: «من شخصا چنین فکر نمی‌کنم.»

ستایش ترامپ از مردان قوی در سال ۲۰۱۶ نسبت به پوتین و پیش از آن نسبت به صدام حسین و معمر قذافی آشکار شد. در فوریه ۲۰۱۶ گفته بود «به جای آنکه همه جا تروریسم داشته باشیم، بهتر

جهانی به نحو خدعه‌آمیزی علیه ماست و رهبری آمریکا بیش از آن کودن یا ناتوان است که بتواند آن را اصلاح کند؛ رهبران مقتدر را همچنان تحسین می‌کند و هنوز بر این نظر است که بقیه جهان هم به ایالات متحده «تف می‌کنند»، «دستش می‌اندازد»، و «مسخره‌اش می‌کند.» شاید منتقدان پرزیدنت اوباما بگویند که این جمله‌های ترامپ حق اوست؛ ولی این سخنان در حق رونالد ریگان گفته شده است.

هسته اصلی نظرات ترامپ با هیچ یک از برداشت‌های جاری سیاست خارجی که در اینجا یادآوری کردم، همخوانی ندارد. ترامپ بیشتر به کسانی چون چارلز لیندبرگ نزدیک است؛ ستایش اعضای انجمن «اول آمریکا» از دیکتاتورها را می‌پسندد؛ با نظرات تاجرمنشانه و انزواجویانه رابرت تافت، که در دهه چهل فعال بود، و نیز عقاید پاتریک بوکانان، که بیست سالی بعد از او وارد صحنه شد، دمخور است.

در ورای قلمرو تنگ آموزه‌های ترامپ، چه چیز بیشتری می‌توان در سیاست خارجی وی یافت؟ پاسخ این پرسش را می‌توان با بررسی عقاید کسانی یافت که وی به عنوان مشاوران اصلی‌اش برگزیده است. مهم‌ترین اینان - حداقل تا امروز - ژنرال بازنشسته، مایکل فلین است. وی در جریان مبارزات انتخاباتی سخنگوی اصلی ترامپ در سیاست خارجی بود و اخیراً نیز به سمت مشاور کاخ سفید در امور امنیت ملی منصوب شده است.

مایکل فلین در کتاب حوزه پرواز، که با همکاری مایکل لدین نوشته شده، تاکید می‌کند که ایالات متحده در برابر «یک اتحاد بین‌المللی مرکب از کشورها و جنبش‌های شریک قرار دارد که در صدد نابود کردن ما هستند.» این «ائتلاف فعال»، که مرکز آن ایران است کره شمالی، چین، روسیه، سوریه، ونزوئلا و نیکاراگوئه را در بر می‌گیرد. همکاری میان این کشورها از نرفت مشترک آنها نسبت به ایالات متحده سرچشمه می‌گیرد که «جهادی‌ها، کمونیست‌ها و دیکتاتورهای جوراجور را به هم پیوند می‌دهد.» هیچ شاهد یا دلیلی هم در تایید این افسانه عجیب و غریب ذکر نشده. ایالات متحده باید «همه عناصر قدرت ملی‌اش

هر وقت در دخالت‌های نظامی آمریکا وقفه‌ای پیش می‌آید، نومحافظه‌کاران

نگران می‌شوند که اعتبار آمریکا - و بنا بر این امنیتش - به خطر افتاده است. مایکل لدین می‌گوید: ایالات متحده نیازمند آن است که در هر ده دوازده سال یقه یک کشور کوچک را بگیرد و آن را به گوشه‌ای پرت کند، تنها به خاطر این که نشان دهد شوخی سرش نمی‌شود. بر مبنای همین نظریه، کوهن استدلال می‌کند که امروز بازیابی اعتبار آمریکا «احتمالاً فقط وقتی ممکن خواهد شد که ایالات متحده بلائی بر سر کسی بیاورد» - برای مثال، «یک دسته قایق توپدار ایران را نابود کند.»

می‌بود - حداقل آنها تروریست‌ها را می‌کشتند، این طور نیست؟» در سال ۱۹۹۹ نیز احساسات مشابهی، هم در انتقاد از میخائل گورباچف، به علت ضعفش، و هم در ستایش از چین به خاطر سرکوب قیام میدان تیان آن من، ابراز می‌کند: «حکومت چین تقریباً فریب خورد. (تظاهرکنندگان) بعداً شرور و وحشتناک شدند. ولی آنها با قدرت سرکوبشان کردند. و همین اثر قدرت را به شما نشان می‌دهد.»

عقاید ترامپ در سال ۱۹۸۷، یعنی هنگامی که چهل و نه سال داشت، با گذشت زمان تغییر نکرده است: در زمینه اقتصاد، تاجرمنش است؛ معتقد است که اقتصاد

جنگ نیستند.

ایران در قلب بینش تب‌آلود فلین قرار دارد. موافقتنامه هسته‌ای محدود و چندجانبه‌ای که در ۲۰۱۵ به امضا رسید، از جانب برخی تنها به این علت که از موضوع هسته‌ای فراتر نرفته، مورد انتقاد قرار گرفته است. فلین و لدین این موافقتنامه را چنان تعبیر و تفسیر می‌کنند که گوئی به موجب آن ایالات متحده به طور کامل «جمهوری اسلامی را از لحاظ استراتژیک در آغوش گرفته است.» آنها چنین استدلال می‌کنند که در هر حال، تمرکز توجه بر مسئله هسته‌ای نادرست است، چرا که هدف سیاست آمریکا باید تغییر رژیم باشد. به جای حمله به عراق در سال ۲۰۰۳، «هدف ما باید تهران می‌بود... و می‌بایست یک شیوه سیاسی هم انتخاب می‌شد - حمایت از اپوزیسیون داخلی ایران.» این که چنین اقدامی می‌توانست حکومت ایران را که عمیقاً ریشه دوانده است، سرنگون کند، فانتزی محض است. اما «ما حداقل می‌بایستی به این نکته که چگونه

ایران را از درون تغییر دهیم، فکر می‌کردیم. به یاد بیاوریم که با همین شیوه‌ها بود که امپراتوری شوروی ساقط شد.» (شوروی با چنین شیوه‌هایی ساقط نشد) فلین می‌نویسد که جنگ افغانستان و عراق به گونه‌ای نصفه-نیم بها، با نیروهای نمادین و بدون اراده «در هم شکستن دشمنان ما»، صورت گرفت. برای پیروزی در این جنگ ما باید همه پایگاه‌های داعش و القاعده را ویران کنیم، سرزمین‌هایی را که آنها تصرف کرده‌اند، پس بگیریم و این سرزمین‌ها را در کنترل نیروهای محلی قرار دهیم، و بعد، به طریقی، «بر برقراری حکومت مطلوب اصرار ورزیم.» اعتقاد بر این است که ما می‌توانیم در این منطقه (که به وضوح مشخص نشده ولی ظاهراً منظور افغانستان و عراق و مناطق کردنشین است) یک دموکراسی کامل برقرار کنیم، فقط یک «رؤیای دست نیافتنی» بود، ولی می‌توانستیم نظم را به این منطقه برگردانیم. البته، نظم و حکومت مطلوب هدف‌های فرّار تلاشی یک و نیم دهه‌ای همراه با صرف چندین میلیارد دلار بوده‌اند.

«از میان برداشتن اسلام افراطی» نیازمند به رهبری‌ای است که نگران اجماع، یا اتفاق نظر نباشد. تنها اجماعی که اهمیت دارد همان است که «در پایان» جنگی که به نظر فلین نسل‌ها به درازا می‌کشد، به دست می‌آید. فلین با این که سخت شیفته توییت و پی‌گیری بیست و چهارساعته اخبار است، می‌نویسد «وضع و احوال از دورانی که ماکیاولی به شاهزاده‌اش می‌گفت «اگر پیروز شوی، مردم هر وسیله‌ای را که به کار برده‌ای خواهند پذیرفت»، چندان تغییر نکرده است.»

فلین شاید از ترامپ (و نیز از وزیر خارجه منصوبش، تیلرسون) بر سر مسئله روسیه از آنها جدا شود. او می‌نویسد «هیچ دلیلی وجود ندارد که گمان کنیم پوتین از همکاری با ما استقبال کند.» این که کرملین در ۲۰۱۶ اعلام کرد قصد دارد پایگاه‌های نظامی جدیدی در مرزهای غربی‌اش ایجاد کند و بر آمادگی نیروهای هسته‌ای‌اش بیافزاید، «بیشتر نشانه این است که پوتین، درست مثل ایرانیان و در اتحاد با آنان، قصد دارد که جنگ با ما را ادامه دهد.»

اظهار نظرهای ترامپ در مورد روسیه بسیار دوستانه‌تر بوده است. ولی به آسانی می‌توان فهمید که چرا ترامپ رجزخوانی‌های بی‌پایه فلین را جذاب می‌یابد. نباید فراموش کرد که فلین اولین شخصیت صاحب نام (یا، حداقل، نه چندان گمنام) در قلمرو امنیت ملی بود که از وی به هنگام مبارزه انتخاباتی‌اش

طرفداری کرد و به او اعتباری بخشید که سخت بدان نیازمند بود؛ و به همین علت ترامپ سخت به او مدیون است. با این همه، این کتاب چنان از واقعیت دنیای واقعی، چه در آمریکا و چه در خاور میانه، بیگانه است که به سختی می‌توان باور کرد که حتی ترامپ او را برای مدتی طولانی جدی بگیرد، و یا خود حضرتش، که همکاران پیشین نظامی‌اش «مغزش را معیوب» می‌دانند، مدت زمان درازی در سمت حساسی که بدان گماشته شده، دوام بیاورد.

۲ - نومحافظه‌کاران، اگر چه اغلب جمهوری خواه هستند، در زمره سرسخت‌ترین مخالفان ترامپ بوده‌اند. ایوبت کوهن، مورخ امور نظامی دانشگاه جان هاپکینز، این مخالفت با ترامپ را رهبری می‌کرده است. نومحافظه‌کاران، در عین حال که در موارد آشکاری با ستیزه‌جویی ترامپ همخوانی دارند، همواره معتقد به دخالت مداوم و فعال ایالات متحده برای پیشبرد قدرت و ارزش‌های آمریکا بوده‌اند. آنها با ترامپ مخالفت می‌ورزند چرا که وی را رهبری می‌دانند که از دنیا کناره می‌گیرد، عناصر واقعی قدرت را نمی‌شناسد، و به پیشبرد آزادی و دموکراسی علاقه‌ای ندارد.

هر وقت در دخالت‌های نظامی آمریکا وقفه‌ای پیش می‌آید، نومحافظه‌کاران نگران می‌شوند که اعتبار آمریکا - و بنا بر این امنیتش - به خطر افتاده است. مایکل لدین، (همکار فلین در تألیف کتاب میدان جنگ)، صاحب نظریه‌ای است که در زیر می‌آید:

ایالات متحده نیازمند آن است که در هر ده دوازده سال یقه یک کشور کوچک و ویرانه را بگیرد و آن را به گوشه‌ای پرت کند، تنها به خاطر این که نشان دهد شوخی سرش نمی‌شود.

درست بر مبنای همین نظریه، کوهن در کتاب چماق بزرگ استدلال می‌کند که حمله آمریکا به کشور کوچک گرانادا به تجدید اعتبار آمریکا بعد از ویتنام کمک کرد. امروز بازیابی اعتبار آمریکا «احتمالاً فقط وقتی ممکن خواهد شد که ایالات متحده بلائی بر سر کسی بیاورد» - برای مثال، «یک دسته قایق توپدار ایران را نابود کند».

وسوسه تغییر رژیم در خاور میانه - بویژه در ایران - یکی دیگر از عناصر ثابت نظریه نومحافظه‌کاران است. کوهن از اولین کسانی بود که از حمله به عراق و ایران و نیز از سرنگون کردن رژیم‌های منطقه حمایت کرد - و اصطلاح «جنگ جهانی چهارم» را برای این تلاش‌ها به کار برد. کوهن در کتاب جدیدش به نحو ملایمی از حمله ایالات متحده دفاع می‌کند، ولی در پایان می‌پذیرد که «جنگ عراق یک اشتباه بود. تبلیغ بر سر وجود یک برنامه فعال و خطرناک تولید سلاح‌های کشتار جمعی در عراق ساختگی بود».

متأسفانه، صداقت روشن‌فکرانه او شامل ایران نمی‌شود. در سراسر کتاب او ایران را کشوری معرفی می‌کند که در حال ساختن سلاح‌های هسته‌ای است. می‌نویسد «قلب ظرفیت رو به رشد نظامی ایران در برنامه هسته‌ای‌اش نهفته است.» و نمی‌پذیرد که عوامل این برنامه تقریباً به طور کامل از میان برداشته یا بسته شده، و به مدت حداقل پانزده سال زیر بازرسی شبانه روزی قرار گرفته است. او همچنین می‌نویسد «هنگامی که ایران سلاح‌های هسته‌ای داشته باشد» - نمی‌گوید «اگر»، بلکه «هنگامی که». در جای دیگر تکرار می‌کند «یک ایران مسلح به سلاح هسته‌ای، در نهایت، تهدید مستقیمی» برای ایالات متحده خواهد بود - تصریح می‌کند که «خواهد بود»، و نه این که

«می‌تواند باشد.» خواننده توجه دارد که مسئله بر سر ظرایف معناشناسی نیست. این یک تراژدی خواهد بود اگر ایالات متحده و دیگر کشورها بر اساس این اعتقاد که ایران همواره می‌تواند ما را فریب دهد، از حمایت از قرارداد هسته‌ای با ایران دست بردارند و یا آمریکا به اقدامی عملی برای تخریب آن مبادرت کند.

بجز در مورد ناتوانی کوهن در مورد تهدید تغییر آب و هوای کره زمین، نمی‌توان با فهرست وی از خطرات فوری‌ای که متوجه ایالات متحده است، مخالفت کرد: چین، روسیه، کره شمالی، ایران، تروریسم اسلامیست، و تهدیدهای سبیرناتیک از جانب گروه‌های یابی و یا کشورهای گرفتار هرج و مرج. اما این تهدیدها، از لحاظ فوریتشان، به نحو گیج‌کننده‌ای با یکدیگر تفاوت دارند. در فصل مربوط به چین، که به اعتقاد کوهن، بزرگ‌ترین تهدید در برابر آمریکاست، می‌نویسد که روسیه «محکوم به زوال است.» در فصل مربوط به روسیه، ایران و کره شمالی، بر این عقیده است که این سه کشور تهدیدی بزرگ‌تر از احتمال جنگ میان کشورهای آسیایی، به حساب می‌آیند. ملاحظات او درباره این سه کشور به قرار زیر است:

فرسودگی هرچه بیشتر هتجارها، یک حالت جنگی روزمره بر سر کشمکش‌های پرشمار مرزی، و احتمال شدت گرفتن درگیری‌ها تا حد منازعات

شیوه عمل جافانده ترامپ

است که مذاکره را با بازگرفتن چیزی

شروع می‌کند که قبلاً بر سر آن توافق

شده و حال خواستار امتیازی است تا

آن را پس دهد. این شیوه عمل ممکن

است گاهگاهی در معاملات مستغلات

به نتیجه برسد، اما قابل انتقال به

مذاکرات بین‌المللی نیست.

پیش‌بینی نشده که ممکن است نهایتاً به استفاده از سلاح‌های هسته‌ای منجر شود.

آیا او گمان می‌کند که در یک جنگ مهم میان ایالات متحده و چین سلاح‌های هسته‌ای به کار گرفته نخواهند شد؟

کوهن معتقد است که چین مایل است سلطه خود را بر آسیای شرقی تثبیت کند و نیز نقشه «تغییر شکل نظم جهانی را به سود خود» در سر دارد، که بسیار مناقشه‌برانگیزتر است. ترکیب قدرت اقتصادی و نظامی چین یک معضل استراتژیک بی‌سابقه در برابر ایالات متحده ایجاد می‌کند، چرا که در اوج جنگ سرد، روسیه از لحاظ اقتصادی ضعیف بود. تخطی تجاوز کارانه پکن در دریاهای چین جنوبی و شرقی «به طور بالقوه می‌تواند به یک جنگ تمام عیار منجر شود.» تنها یک «ساخت قدرت آمریکائی، یک سیستم اتحاد، و توانائی بسیج نیرومند قادر خواهد بود که از چنین جنگی جلوگیری کند. اما کوهن توضیح نمی‌دهد که چنین تدارکی به سوی چه هدفی باید هدایت شود. آیا ایالات متحده باید بکوشد تا سلطه خود را بر آسیای شرقی حفظ کند، یا آن که هدفش تنها رسیدن به نوعی برابری با چین در حال خیزش باشد؟

کوهن در مورد غرب می‌نویسد که پوتین مصمم است که از نو سلطه روسیه را بر همسایگانش برقرار کند

و شاید هم در نهایت قصد نابودی ناتو را داشته باشد. روسیه از همه امکانات خود برای استفاده از ابزارهای جنگی سایبری و اطلاعاتی علیه ناتو و اتحادیه اروپا استفاده خواهد کرد و با کمک به انتخاب حکومت‌های دست راستی، توانائی عملی هر دو سازمان (ناتو و اتحادیه اروپا) را فلج می‌کند. کوهن اصرار می‌ورزد که آمریکا نیروی مهمی در لهستان و کشورهای بالت مستقر کند، و هر اقدام روسیه را در استفاده از جنگ تبلیغاتی و اطلاعاتی پاسخ دهد. کوهن، همچون فلین، استدلال می‌کند که لازم است ما اشتیاق و توانائی خود را در «جنگ ایده‌ها»، همچون در دوران جنگ سرد، بهبود بخشیم، با این تفاوت که این بار ما علاوه بر روسیه، با افراتیون اسلامی هم روبرو هستیم. با این حال، روشن نیست که او از ایالات متحده می‌خواهد به کدامیک از این اقدامات روسیه، که او به درستی برمی‌شمارد، پاسخ درخوری دهد.

به نظر کلی، کوهن از «افزایش قابل ملاحظه» بودجه نظامی ایالات متحده طرفداری می‌کند و معتقد است که سهم بودجه نظامی باید تا حد ۴ درصد (در مقایسه با ۳/۳ درصد فعلی) از تولید ناخالص ملی افزایش یابد. اگر چه ایالات متحده از عهده تأمین چنین مبلغی برمی‌آید، باید توجه داشت که ماخذ مقایسه همراه کننده است، زیرا ماخذ مناسب سیاسی برای تعیین بودجه نظامی، نه حجم اقتصاد ملی، که حجم بودجه دولت فدرال است. تعیین بودجه نظامی بدین طریق، یعنی با تصمیم‌کننده و مردم، روشن می‌کند که مخارج دفاعی را تا چه سطحی می‌توان تأمین کرد. زمانی که هزینه تعهدات و پرداخت‌های فدرال تأمین شود، هزینه‌های دفاعی که ۲۰ درصد در صد بیش از امکانات امروز است، در یک بودجه کلی یا کوچک‌تر، می‌تواند باعث کم شدن بودجه بسیاری از هزینه‌های اختیاری دولت فدرال شود.

شاید از آنجا که کوهن کتاب خود را عمدتاً به موارد استفاده از قدرت سخت (نظامی) اختصاص داده، کاربرد دیپلماسی را تقریباً نادیده گرفته است. کوهن به اختصار به عقل سنتی اشاره می‌کند - «قدرت نظامی آمریکا خدمتکار دستگاه سیاسی آمریکاست.» او در تعرض ایالات متحده نقشی را نیز به دیپلمات‌ها می‌دهد - از جمله، مأموریت یافتن راهپانی برای «شان دادن، تشدید کردن و بهره‌برداری کردن از شکاف‌های میان رقبای آمریکا و خرابکاری در حکومت‌هایی» که ما دوست نمی‌داریم. لیکن نقش سازنده دستگاه سیاسی به عنوان شیوه‌ای برای شکل دادن فضای بین‌المللی که بتواند مشکلات را حل کند و از مناقشات بپرهیزد، در نظر گرفته نشده است. دنیای کوهن در یک کشمکش گریزناپذیر خلاصه می‌شود، که خود حاوی انحطاط عمیقی است حتی در مقایسه با وضعیت خطرناک فعلی.

ریچارد هاس، رئیس شورای روابط خارجی، (مؤسسه مستقلی که به هیچ نهاد و دستگاه دولتی وابستگی ندارد/ نوعی تینک تانک.م) چشم‌انداز بسیار متفاوتی ارائه می‌دهد. کتاب او بررسی سیاست در کشوری است که نه تنها از حمایت اتحادهای برخوردار است، بلکه عمیقاً در نظام چند جانبه‌ای جای گرفته که با همه منافعش سر و کار دارد. او نیز، همچون کوهن، فضای بین‌المللی را چالش برانگیزی می‌بیند، اما تقریباً در هر جبهه‌ای راه حلی سراغ می‌گیرد. برداشت او عملی و مبتنی بر پرهیز از رودروئی و یافتن راه حل برای هر مشکلی است. کتاب او همان قدر به فرآیند دیپلماسی توجه دارد که به محتوای آن: دائم از «مشاوران»

کنگره، سیاست‌هایی که وی ظاهراً قصد دارد به اجرا بگذارد، تا زمانی که به عمل درنیامده‌اند، همچنان در هاله‌ای ابهام باقی خواهند ماند. هیچ سابقه‌ای برای

چند دهه اخیر؛ شبکه در حال گسترشی از تنظیمات و ترتیبات چند جانبه درباره همه موضوع‌ها و هنجارهای جدید رفتاری که مرزها را در هم می‌نوردند.

انعطاف‌پذیر و غیر رسمی سخن می‌رود - و این واژه بارها و بارها در کتاب تکرار می‌شود. هاس به طور کلی معتقد به برتری عمل - یعنی آنچه که در یک موقعیت خاص به دست آوردنی است - بر اصول است.

تفاوت‌های میان جهان‌بینی کوهن، از یک سو، و برداشت غیرایدئولوژیک، قانونمند، و لیبرال-انترناسیونالیستی هاس، از سوی دیگر، در هر صفحه از کتاب او آشکار است. برای مثال، هر دوی آنها خرابکاری روسیه را در کریمه و در شرق اوکراین به یک اندازه و با زبانی تحقیرآمیز توضیح می‌دهند. در پاسخ به روسیه، کوهن پیشنهاد می‌کند که اسلحه بیشتری در اختیار اوکراین گذاشته شود، که به تشدید منازعات منجر می‌شود که هرگز موقعیت برتر روسیه را که مرز طولانی و غیرقابل دفاعی با اوکراین دارد، تغییر نخواهد داد. در مقابل، هاس به درستی بر نکته آشکاری تأکید می‌کند: به تعویق انداختن عضویت اوکراین و گرجستان در ناتو بخشی از پاسخ به این وضعیت خطرناک است (در واقع، نه اوکراین و نه گرجستان هیچ کدام شرایط ورود به ناتو را ندارند).

هاس طرحی را پیشنهاد می‌کند که در واقع مفهوم اساساً جدیدی از روابط بین‌المللی است. او این طرح را «وظیفه حاکمیت» کشورها نسبت به افراد و کشورهای خارج از مرزهایشان نام می‌گذارد، که در تضاد با «مسئولیت حاکمیت» هر کشور است که به شهروندان و شرایط درون مرزهایش محدود می‌شود. هاس می‌گوید این طرح نوع به روز شده حاکمیت وستفالی برای دوران جهانی شدن است. و برای آن که تصور نشود که او از اهمیت رقابت میان قدرت‌های بزرگ بی‌خبر است، نام برداشت خود را واقع‌گرائی به روز شده گذاشته است. لیکن، با این که او می‌کوشد بر اهمیت طرح خود با عنوان «نظم جهانی شماره ۲۰» تأکید کند، به نظر می‌رسد که «وظیفه حاکمیت» تنها توصیف تغییر است که دهها سال از آغاز آن می‌گذرد.

مرزها از میان نرفته‌اند، و از میان هم نخواهند رفت، ولی سخت نفوذپذیر شده‌اند. همه چیز، از ماهیگیری گرفته تا نقل و انتقال ارز، آلودگی هوا و اطلاعات (حتی اطلاعات مربوط به صنایع هسته‌ای)، انتقال انفجارآمیز

وسوسه تغییر رژیم در خاور

میان - بویژه در ایران - یکی دیگر از عناصر ثابت نظریه نومحافظه‌کاران است. کوهن از اولین کسانی بود که از حمله به عراق و ایران و نیز از سرنگون کردن رژیم‌های منطقه حمایت کرد.

سرمایه‌گذاری‌های فراملیتی یا گاز کرنیک، جنایت یا تجارت فراملیتی، به آسانی از مرزها می‌گذرند؛ تنها انسان است که در مقایسه با دهها سال پیش دیگر نمی‌تواند به آسانی از مرزها بگذرد. کشورها از طریق نادیده گرفتن مقررات یا افزودن بر آنها، هر چه بیشتر با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. حکومت‌ها با انواع عظیمی از معاهده‌ها، مقاوله‌نامه‌ها، قوانین، توافقنامه‌ها، مقررات اداری، ائتلاف‌ها، قراردادهای پیمان‌ها، و شگردهای ویژه، به این وضعیت جدید پاسخ داده‌اند. و این همان معنای عملی جهانی شدن است در این

سیاست خارجی ترامپ را می‌توان با بررسی عقاید کسانی یافت که وی به عنوان مشاوران اصلی‌اش برگزیده است. ایران در قلب بینش تب‌آلود فلین قرار دارد. فلین و لدین چنین استدلال می‌کنند که تمرکز توجه بر مسئله هسته‌ای نادرست است، چرا که هدف سیاست آمریکا باید تغییر رژیم باشد. به جای حمله به عراق در سال ۲۰۰۳، هدف ما باید تهران می‌بود و می‌بایست یک شیوه سیاسی هم انتخاب می‌شد: حمایت از اپوزیسیون داخلی ایران.»

پیش‌بینی این که او چه خواهد کرد، موجود نیست. در آرام‌ترین دوران‌ها، سیاست‌های ترامپ به اندازه کافی نگران‌کننده‌اند. ولی تقریباً همه بر این نکته توافق دارند که اینک ما دوران فوق‌العاده خطرناکی را از سر می‌گذرانیم؛ دورانی که در آن دگرگونی‌های اساسی و سریعی در حوزه‌های نظامی، اقتصادی و نیز برتری سیاسی رخ می‌دهد که ایالات متحده بدان خورده است؛ تروریسم اسلامی و دگرگونی‌های تکنولوژیک نیز بر و خامت این دوران می‌افزایند. افزایش سریع قدرت هسته‌ای کره شمالی و توانایی‌اش در ساختن موشک‌های دوربرد به ندرت جانی در فهرست تهدیدهایی دارند که ترامپ باید با آنها روبرو شود، حال آنکه این تهدیدی است فوری که برای آن کمتر پاسخ مناسبی یافته شده. اضافه بر اینها، باید توجه داشت که منابع ایالات متحده محدود است و بسیاری از امور داخلی نیز نیازمند رسیدگی و اصلاح‌اند.

افکار عمومی معمولاً راهنمای خوبی نیستند. کوهن، در کتابش نتایج چند نظرخواهی مرکز پژوهشی پیو در سال ۲۰۱۴ را ذکر می‌کند و ظاهراً به تناقض‌های آنها توجه ندارد. از یکی از این نظرخواهی‌ها چنین برمی‌آید که «بیش از نیمی از آمریکاییان معتقدند ایالات متحده به اندازه کافی برای حل مشکلات جهانی تلاش نمی‌کند.» در نظرخواهی دوم گفته می‌شود که تقریباً نیمی از پاسخ‌دهندگان احساس می‌کنند که ایالات متحده «در حوزه بین‌المللی باید سرگرم کار خودش باشد و بگذارد تا دیگر کشورها هم خودشان هر چه می‌توانند برای صلاح خود بکنند.»

وقت آن رسیده است که درباره بسیاری از ادعاها و اعتقادهای ریشه‌دار و تثبیت شده بازاندیشی کنیم و در پی سیاست‌های خارجی نوینی باشیم. چه کسی چنین سیاست‌هایی عرضه خواهد کرد؟ با آنکه فضای خارجی سخت تهدیدآمیز است، باز هم به آسانی می‌تواند خطرناک‌تر شود.

۱۲ ژانویه ۲۰۱۷

Jessica T. Mathews) - (۱، مدت هشت سال، تا ۲۰۱۵، رئیس بنیاد کارنگی بوده است که در امور صلح جهانی فعالیت دارد. پیش از آن نیز از کارمندان عالی‌رتبه دولت آمریکا، از جمله در شورای امنیت ملی آن کشور بوده. مدتی نیز با روزنامه واشینگتن پست همکاری داشته... مقاله حاضر را برای مجله The New York Review of Books، شماره ۹ فوریه ۲۰۱۷ نوشته است.

(۲) - نویسنده مقاله در این مورد خود را مدیون توماس رایت می‌داند. نگاه کنید به «Trump's 19th-Century Foreign Policy», Politico, January

۳- ترامپ، همچون بسیاری از واقع‌گرایان، تصور می‌کند که آمریکا بیش از اندازه خود را گرفتار دنیا کرده و بیش از اندازه نگران کشمکش‌های دیگران است، و در نظر دارد که گرفتاری‌های بین‌المللی‌اش را رها کند. اما، برخلاف واقع‌گرایان، نومحافظه‌کاران یا انترناسیونالیست‌های لیبرال، رابطه میان اتحاد‌های آمریکا با دیگر کشورها را با امنیت آمریکا نمی‌فهمد. به نظر او پولی که صرف تقویت سیاسی، اقتصادی و نظامی دیگر کشورها می‌شود، به هدر می‌رود - که برخلاف نظر جمهوری‌خواهان و دموکرات‌ها، از زمان ترومن و طرح مارشال به این سو است.

از سوی دیگر، شعار «آمریکا را بار دیگر بزرگ کنیم» متضمن این معنی است که تنها یک ابرقدرت فوق‌العاده درگیر و برخوردار از قدرت و اراده باید مسیر رویدادها را تعیین کند. ما «فشتان را می‌گیریم»، دیواری می‌سازیم و مکزیک را وادار می‌کنیم هزینه‌اش را بپردازد، و بدون توجه به قوانین بین‌المللی، خانواده‌های تروریست‌ها را «بیرون می‌کنیم». چین را مجبور می‌کنیم تا تغییر شرایط تجارت را بپذیرد، و اگر این کار باعث جنگ شود، «به درک!» ما باید نیروهای هسته‌ای خود را «بسیار گسترش دهیم» و از مسابقه تسلیحاتی استقبال کنیم چون «ما از آنها قوی‌تریم و بیشتر از آنها دوام می‌آوریم.»

برخی از این حرف‌ها بیشتر جنبه تهدید دارند: تکانی به وضعیت موجود دهیم و رقبای بین‌المللی را نگران کنیم. برخی نیز حاصل نادانی‌اند و ممکن است که با ادامه کار در مقام ریاست جمهوری اصلاح شوند. اما برخی دیگر برخاسته از شیوه عمل جافتاده ترامپ است که مذاکره را با گرفتن چیزی شروع می‌کند که قبلاً بر سر آن توافق شده و حال خواستار امتیازی است تا آن را پس دهد. این شیوه عمل ممکن است گاهگاهی نتیجه دهد، ولی روش‌هایی که کم و بیش در معاملات مستغلات به نتیجه می‌رسد، قابل انتقال به مذاکرات بین‌المللی نیست. برای مثال، هنگامی که ترامپ در مقام رئیس جمهور بخواهد سیاست چین واحد را، که خود زیر سؤال برده است، به چالش بگیرد، به سادگی خواهد فهمید که چین برای ادعای او ارزشی قائل نیست. به قول نیکولاس پلات، متخصص برجسته امور چین، «سیاست چین واحد پول خرد نیست (که با آن بنوان با چینی‌ها چانه زد)، سیاست چین واحد خود میز مذاکره است.»

درباره رکس تیلرسون، وزیر خارجه انتصابی ترامپ نیز باید گفت که با وجود انبوه ارتباط‌های بین‌المللی و تجربه وسیع جغرافیایی وی در تأمین منافع اکسون موبیل، و نیز اظهاراتش در برابر کمیته تعیین صلاحیت

بازماداری ۱۰۰ روز اول ترامپ چه باید کرد؟

علی امیدی



مشاور امنیت ملی همگی مواضع ضد ایرانی شدیدالحنی علیه ایران داشته‌اند و حتی در مواقعی خواستار برخورد نظامی با ایران شده‌اند. نومحافظه‌کاران و جمهوری خواهان در انتخابات اخیر آمریکا، مراکز اصلی قدرت را به چنگ آوردند و دولت آمریکا از جهت حزبی یکپارچه شده است. نومحافظه‌کاران و

«ایران احتمالاً به درستی این نتیجه را خواهد گرفت که توافق هسته‌ای امروز شکننده‌تر از گذشته است اما این کشور عزم عظیمی را حتی در مواجهه با فشارها نشان خواهد داد. هیچ کس چیز زیادی درباره سیاست خارجی ترامپ نمی‌داند و در نتیجه همه مدتی را به مطالعه این پدیده خواهند گذراند. در واقع «یک مطالعه دیوانه‌وار» واژه مناسب‌تری است». (هنری کیسینجر - منبع: اتلانتیک)

دونالد ترامپ این شخصیت جنجالی جهان سیاست در ۲۰ ژانویه ۲۰۱۷ وارد کاخ سفید خواهد شد و زمام امور آمریکا را به دست خواهد گرفت. جهان نیز به قول کیسینجر دیوانه‌وار در حال گمانه‌زنی درباره آینده جهان سیاست با بازیگری شخصیت پیش‌بینی‌ناپذیری مانند ترامپ است. هر چند اعتقاد بر این است که اظهارات جنجالی ترامپ در اثنای انتخابات با سیاست عملی او در دوره زمامداری فرق خواهد کرد و ساختار بر فرد غلبه خواهد کرد؛ ولی در میان اکثر کارشناسان اجماع است که دولت ترامپ سنت اوباما را در قبال ایران خواهد شکست و خصومت بین ایران و آمریکا تشدید خواهد شد. قرائن تایید این مدعا موارد زیر است:

ترامپ در اثنای تبلیغات انتخاباتی، برجام را بدترین قرارداد ممکن دانست و قول داد که به آن وفادار نخواهد بود و قرارداد با شرایط مطلوب آمریکا - بخوانید تجربه لیبی - را علیه ایران تحمیل خواهد کرد.

نتانیاهو نخستین رهبر خارجی بود که ترامپ با او تماس گرفت و به آمریکا دعوت نمود. این رویداد هزار حرف ناگفته دارد و پیام غیرمستقیم ترامپ به ایران بود که اوضاع فرق خواهد کرد و بی‌بی‌سی از این پس نور چشم او خواهد بود.

کادر انتخابی ترامپ که تاکنون مشخص شدند مانند رئیس سیا، وزیر دفاع و

جمهوری خواهان تاریخ سرشار از مواضع ضد ایرانی به یادگار گذاشته‌اند.

گفتمان جدید در حال غلبه در سپهر سیاسی آمریکا با شاخص‌هایی چون نژادپرستی، اسلام‌ستیزی، مهاجرت‌ستیزی و ایران‌ستیزی در حال مفصل‌بندی شدن است. حاکمان جدید برای اثبات هویت خود، مواضع منفی علیه تهران به عنوان «دیگری متخاصم» مبادرت خواهند کرد.

با توجه به واقعیات و فرضیه‌های فوق، روابط ایران و آمریکا عصر پر تنش را در دوره ترامپ تجربه خواهد کرد. معمولاً ماههای اول ریاست جمهوری آمریکا نقش تعیین‌کننده در سیاست‌های پس از آن خواهد داشت. با توجه به این وضعیت، ایران چه کار باید کند؟

سناریوهای احتمالی روابط ایران و آمریکا در دوره ترامپ به طور خلاصه به دو صورت زیر است:

اول اینکه اگر ائتلاف ترامپ، کنگره تحت سلطه جمهوری خواهان و لابی صهیونیسم، برجام را لغو نمایند و تحریم‌های شدیدی علیه ایران وضع کنند؛ همچنین اگر اوضاع اقتصادی ایران بدتر از سال‌های ۹۲

تا ۹۴ شود و اروپا و بقیه جهان با آمریکا همراهی کنند یا موضع خنثی بگیرند. در این صورت، تهران چیزی برای از دست دادن نخواهد داشت. بنابراین، عقل و تجربه ایجاب خواهد کرد که ایران نیز سیاست مستقل ملی را در پیش بگیرد. این سناریو تلویحاً به معنای شکست دیپلماسی و احتمال آمادگی برای رویارویی نظامی یا حداقل وضعیتی شبیه کوبا است.

سناریوی دوم در صورت عدم همکاری اروپا، چین، روسیه و دیگران با دولت ترامپ محقق خواهد شد. اگر دولت ترامپ به لغو برجام و اعمال تحریم‌های شدید علیه ایران مبادرت نماید و اروپا، روسیه و چین و دیگران با آن همکاری نکنند و صادرات نفت ایران ادامه پیدا کرده، سرمایه‌های ایران در بانک‌های خارجی بلوکه نشود و روابط نرمال ایران با جهان خارج ادامه پیدا کند. در این صورت حکمت و مصلحت ایجاب می‌کند که ایران نیز به برجام وفادار باشد و از اختلاف جهان و آمریکا بر سر برجام به نفع خود بهره‌برداری نماید.

چون ائتلاف‌های غیر از این مطلوب جنگ‌طلبان و دشمنان ایران است، نگارنده ادامه در صفحه ۵۴

جمهوری خواه طلبی در ایران؛ از نیکسون تا ترامپ

سرگه بارسقیان



سال ۱۳۸۳ در حاشیه نشست خبری حسن روحانی، دبیر وقت شورای عالی امنیت ملی از او پرسیدم به نظر شما انتخاب نامزد دموکرات‌ها در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا به نفع ایران است یا نامزد جمهوری خواهان؛ پاسخ داد ایران از دموکرات‌ها زیان بیشتری دیده است و نظر تکمیلی را گذاشت برای مصاحبه با تلویزیون دولتی ایران که گفت: «ما ترجیح نمی‌دهیم دموکرات‌ها برنده شوند. دموکرات‌ها به طور تاریخی بیش از جمهوری خواهان به ایران صدمه زده‌اند. در دوره بوش، علی‌رغم شعارهای بی‌پایه و تند علیه ایران، او در عمل دست به اقدام خطرناکی علیه ایران نزده است.» رقیب جورج بوش در انتخابات ۲۰۰۴، جان کری بود؛ همین وزیر خارجه آمریکا که روحانی رئیس‌جمهور در توافق هسته‌ای امضای او را دارد.

ماه‌ها قبل از آن جورج بوش پیغام داده بود که حاضر است همه مسائل مورد اختلاف با ایران را یکجا با طرف ایرانی حل کند. این پیغام را محمد البرادعی، مدیرکل سابق آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در دیداری که ۱۸ فروردین ۱۳۸۳ با روحانی داشت، به او منتقل کرد و به نقل از بوش گفت من می‌خواهم رهبر با رهبر بنشینند و نه تنها بحث هسته‌ای، بلکه همه مسائل را مورد بحث قرار دهند. البرادعی در خاطراتش روایت کرده که در دیدار با بوش در واشنگتن، یک پیام نوشتاری از حسن روحانی از سوی نظام ایران به همراه داشت که در آن گفته شده بود این کشور آماده است در همه زمینه‌ها، از جمله برنامه اتمی و موضوعات گسترده‌تر امنیت منطقه‌ای، با ایالات متحده وارد گفت‌وگو شود. این پیام در یک برگ کاغذ بدون عنوان یا امضا نوشته شده و به البرادعی تحویل داده شده بود. البرادعی این یادداشت را به بوش داد، منبع آن را توضیح داد و گفت که احساس می‌کنم چقدر برای ایالات متحده مهم است گفت‌وگو با ایران را آغاز کند. بوش پاسخ داد: «می‌خواهم در سطح رهبر با رهبر صحبت کنم، اما مطمئن نیستم رهبر ایران آمادگی مشارکت داشته باشد» و با اشاره به آیت‌الله خامنه‌ای گفت: «فکر می‌کنم برای نابودی اسرائیل کمر همت بسته است.» حتی در یکی از سفرهای البرادعی به واشنگتن - پس از نشست ماه ژوئن ۲۰۰۴ شورای

می‌دیدند، اقبال ترامپ را بیشتر دانستند و گفتند: «آنکه صریح‌تر گفت، بیشتر مورد توجه مردم قرار گرفت.» ایشان پس از انتخابات آمریکا نیز با این تعبیر که «ما نه عزا می‌گیریم، نه شادی می‌کنیم؛ برای ما فرقی ندارد»، عملاً همان نظری را تأیید کردند که آیت‌الله هاشمی رفسنجانی دو روز قبل از آن به روزنامه آرمان گفته بود: «الآن برای ما دو حزب دموکرات و جمهوری خواه فرق ندارند. هر دو تابع سیاست‌های آمریکا هستند. خانم کلینتون هم اختلافی با اوپاما درباره برجام داشت و خیال می‌کرد که یک مقدار به ما زیاد امتیاز دادند. به هر حال هر طور خودشان بخواهند، عمل می‌کنند. ما خیلی غصه آن‌ها را نمی‌خوریم. البته به نظر می‌رسد آن‌گونه که در مباحث تبلیغاتی گذشت، ترامپ چهره خطرناکی است که به اصول پایبند نیست.»

۴ سال قبل هم سخنگوی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی گفته بود «تفاوتی نمی‌کند در آمریکا چه کسی روی کار بیاید، چه تکراری، چه جدید» که عیناً تکرار حرف ۴۰ سال قبل اردشیر زاهدی، وزیر خارجه دولت شاهنشاهی بود: «در زمان ترومن و بعد آیزنهاور، سپس جانسون، کندی، نیکسون و فورد، ما با احزاب آمریکا سروکار نداشتیم، برایمان فرقی نمی‌کرد که رئیس‌جمهوری برگزیده، دموکرات است یا جمهوری خواه. با دولتی به نام ایالات متحده آمریکا سروکار داشتیم.»

نظرش چیست، پاسخ داد: «معتقد نیستم شکست جمهوری خواهان و پیروزی دموکرات‌ها در آمریکا به نفع ما است. در انتخابات اخیر ریاست‌جمهوری آمریکا گفتم ضرر دموکرات‌ها از جمهوری خواهان بیشتر است؛ چرا که تحریم آمریکا علیه ایران بیشتر در دوره دموکرات‌ها وضع شده اما در دوره بوش هنوز تحریم جدیدی علیه ما اعمال نشده است. دموکرات‌ها لحن نرم‌تر و حقوقی‌تری نسبت به جمهوری خواهان دارند. جمهوری خواهان سریع‌تر متوسل به گزینه‌های نظامی می‌شوند؛ اما دموکرات‌ها تأمل بیشتری می‌کنند. حتی در صورت تفوق دموکرات‌ها در آمریکا احتمال تهدید نظامی منتفی نمی‌شود و فشارهای سیاسی و اقتصادی بیشتر خواهد شد، چراکه هماهنگی اروپا و آمریکا گسترده‌تر می‌شود.»

۱۰ سال بعد از آن، روحانی انتخابات اخیر ریاست‌جمهوری آمریکا را «انتخاب بین بد و بدتر» توصیف کرد؛ انتخاباتی که یکسوی نامزد دموکرات حامی برجام بود و سوی دیگر کاندیدای جمهوری خواه مخالف آن و خوش‌بینانه می‌توان حدس زد که منظور روحانی از بد، هیلاری کلینتون بود و بدتر، دونالد ترامپ.

آیت‌الله خامنه‌ای تنها رهبر جهان بود که در اوج نظرسنجی‌هایی که همای سعادت را بر دوش کلینتون

نیکی برای نیکسون

اما آیا سابقه و علاقه ایرانیان هم همین را نشان می‌دهد؟ آیا ذائقه جمهوری‌خواه‌پسند ایرانی تغییر کرده است؟ سابقه تاریخی این را نشان نمی‌دهد؛ همان اردشیر زاهدی در مقام سفیر ایران در واشنگتن دو بار بر سر پیروزی جمهوری‌خواهان در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا قمار کرده و هر دو بار باخته بود: اولین بارش وقتی بود که پول‌های سفارت ایران در واشنگتن را سرازیر کرد به کمپ جمهوری‌خواهان تا مگر کاندیدایی که جلسات مربوط به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در دفتر او برگزار می‌شد و اولین مهمان آمریکایی دوره نخست‌وزیری پدرش فضل‌الله زاهدی بود، رئیس‌جمهور شود؛ اما ریچارد نیکسون آن بار باخت و شانسش را گذاشت برای هشت سال بعد که بالأخره رئیس‌جمهور شد اما او هم همچون جان اف کندی نامزد مقبول و بعد مقتول، نتوانست ریاست‌جمهوری‌اش - در دوره دوم - را به پایان برد و با رسوایی واترگیت استعفا داد. اردشیر زاهدی چنان دوستی نزدیکی با نیکسون داشت که پس از درگذشت او گفت: «از شش رئیس‌جمهوری آمریکا که شناختم، او بزرگترین بود.» نیکسون همانی بود که در دوره‌اش ایران را «ژئاندارم منطقه خلیج فارس» خواندند. این

جمهوری‌خواه‌پسندی شاه و

دامادش زاهدی، کندی دموکرات را خوش نیامد و تا آمد، عذر سفیر ایران را از واشنگتن خواست و زاهدی دو سال پس از آمریکانشینی در سال ۱۳۴۰ به تهرانی برگشت که نخست‌وزیرش علی امینی، سفیر سابق ایران در آمریکا بود و شایعه شده بود شاه به اصرار کندی او را انتخاب کرده؛ شاهد ادعای پهلوی‌ها، شامی بود که این دو با همسرانشان و یک نفر روزنامه‌نگار خورده بودند و کندی راجع به کترین آیزنهاور از امینی پرسیده بود و امینی دیگر کندی را ندید تا آمد ایران. اما شاه حتی تا سال ۵۷ هم از این عقیده‌اش که امینی را کندی بر او تحمیل کرد برنگشت.

کارتر کیی کندی

شاه سال‌ها بعد که دوباره اردشیر زاهدی را به سفارت ایران در واشنگتن فرستاد، باز هم و این بار به معاون نیکسون کمک کرد - رقمی معادل ۱۲۰ میلیون دلار - تا مگر کندی دومی سر بر نیآورد، چنانکه در خفا به اسدالله علم، وزیر دربارش گفته بود: «اگر کارتر به ریاست‌جمهوری برسد چون احتمالاً سیاستی شبیه کندی برخواهد گزید، لذا ما ترجیح می‌دهیم که جرالد فورد بار دیگر به ریاست‌جمهوری آمریکا انتخاب شود» و برای علم هم جیمی کارتر «یک کره‌خوبی تجربه مثل کندی» بود. شاه قمار دوم را هم باخت و آمریکایی‌ها همان «بیچه دهاتی بی‌تجربه»، «مردکه بادام‌فروش» و «عوام‌فریب‌تر از دکتر مصدق» - تعبیرات رایج در دربار پهلوی درباره کارتر - را برگزیدند، همان که علم می‌گفت «این کره‌خراها را باید به طویله بست».

موج انتخاب کارتر حتی به زندان‌های ایران هم رسید و به گفته یکی از زندانیان سیاسی - ابوالقاسم سرحدی‌زاده - وقتی کارتر آمد، ساواک دیگر شکنجه نکرد و حتی به آن‌ها قاشق و چنگال فلزی غذاخوری دادند و وقتی علنش را پرسیدند پاسخ شنیدند که کارتر به ایران آمده است؛ کار به جایی رسیده بود که

آن‌ها در زندان تلویزیون می‌دیدند و هر روز روزنامه به دستشان می‌رسید. پیامی که ژوزف کرافت از روزنامه‌نگاران معروف واشنگتن‌پست برای شاه آورد، تکرار همان خواسته کندی این بار از سوی کارتر دموکرات بود: «باید سفیر ایران در واشنگتن اردشیر زاهدی از کار برکنار شود، او به وضوح از حامیان دولت پیشین [آمریکا] است و سفارتخانه را تقریباً به صورت یک باشگاه پلی‌بوی درآورده است.» با این حال زاهدی تا دی ۵۷ در واشنگتن ماند.

اجماع بزرگان بر ریگان

خواسته پیروزی جمهوری‌خواهان که با اعمال سفارت ایران در واشنگتن تا کام ماند، سه سال بعد با اشغال سفارت آمریکا در تهران کامیاب شد. برای کارتر عجیب بود که «سرنوشت انتخابات ریاست‌جمهوری این کشور بزرگ، نه در شیکاگو یا نیویورک، بلکه در تهران تعیین می‌شود.» به تعبیر اشپیگل «زمانی ایالات متحده می‌توانست تصمیم بگیرد که چه کسی در ایران بر مسند قدرت بنشیند، اما امروز در ۱۹۸۰، آیت‌اللهی

در ذائقه ایرانی‌ها سابقه‌های ذهنی درباره دموکرات‌ها نهفته است که آن‌ها قدرت اجماع بیشتری علیه ایران در جهان نسبت به جمهوری‌خواهان دارند و تحریم‌های مهم همیشه در دوره آن‌ها اعمال شده است؛ اما آن دو رئیس‌جمهور آمریکا که پس از انقلاب دست دوستی دراز کردند، دموکرات بودند؛ گرچه به جای خاتمی، راننده و محافظش در نیویورک با بیل کلینتون دست داد.

در تهران می‌تواند سرنوشت انتخابات ریاست‌جمهوری ایالات متحده را تعیین کند».

مورد عجیب برای کارتر این بود که «آیت‌الله [خمینی] مرا به خاطر حمایت از شاه ملامت می‌کند و شاه مرا باعث سقوط خودش می‌دانست». رهبر انقلاب پیش‌تر درباره کارتر گفته بود: «منطق کارتر همین منطق معاویه است.» به قول همیلتون جردن، رئیس ستاد کاخ سفید در دوره کارتر «کلید انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا در دست کسان دیگری در آن سوی دنیا است که تصمیم و عملشان تا آخرین لحظه قابل پیش‌بینی نیست».

تنها چند روز قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا در سال ۱۹۸۰ بود که ایران شروط چهارگانه‌ای را برای آزادی گروگان‌های سفارت اعلام کرد: بازگرداندن دارایی‌های شاه، تعهد به عدم مداخله در امور ایران، آزاد کردن دارایی‌های ایران در آمریکا و لغو ادعاهای آمریکا علیه ایران. آدموند ماسکی، وزیر خارجه آمریکا سراسیمه شرط دوم را پذیرفت: ایالات متحده استقلال ایران را به رسمیت می‌شناسد. اما آمریکایی‌ها درباره دیگر شرایط بسیار محتاطانه عمل کردند. آیت‌الله محمد موسوی خوئینی‌ها مشاور دانشجویان انقلابی پیرو خط امام - تسخیرکننده سفارت آمریکا - گفته بود: «اگر ایالات متحده شرایط ما را بپذیرد، گروگان‌ها می‌توانند دوشنبه - شب انتخابات آمریکا - از ایران پرواز کنند.» پروازی که نه شب انتخابات آمریکا که شب تحویل قدرت از کارتر به ریگان جمهوری‌خواه در ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱ انجام شد. قبلش ریگان گفته بود: «اگر گروگان‌ها پیش از انتخابات آزاد شوند، تعجب نخواهم کرد، زیرا ممکن است ایرانیان به عنوان رئیس‌جمهور، کارتر را بر من ترجیح داده باشند.» اما ترجیح انقلابیون ایران این نبود تا جایی که گری سیک، معاون برژینسکی در شورای امنیت ملی

آمریکا نوشت طرف ایرانی تماماً مسئله را تا پس از انتخابات ادامه داد و موجب شکست کارتر در انتخابات شد. سیک در کتابی به نام «سورپرایز اکتبر» نوشت که توافقی میان ایرانی‌ها و ریگان شده بود تا مسئله را کش بدهند. شاهد این ادعا خبرها و مواضعی بود که در تهران گفته و شنیده می‌شد: «ما عجله‌ای در آزاد کردن گروگان‌ها نداریم؛ ما قصد نداریم به جیمی کارتر در مبارزه انتخاباتی‌اش کمک کنیم».

انقلابیون چنان هم یکدست نبودند؛ چنان که معصومه ابتکار - از دانشجویان تسخیرکننده سفارت آمریکا - در کتاب خاطراتش نوشته: «ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور وقت ایران در جلسات هیأت دولت تصریح کرده بود ترجیح می‌دهد دموکرات‌ها بر مسند قدرت بمانند... این در حالی بود که اکثر روشنفکران و مقامات ایرانی نظر دیگری داشتند. در اصل هر دو حزب آمریکایی در سطح ملی، سرمایه‌داران سکولار ثابت‌قدم و در سطح جهانی، امپریالیست به شمار می‌رفتند... ما متقاعد شده بودیم بنی‌صدر فعالانه سعی می‌کند با اطرافیان کارتر معامله کند و

گروه دیگر شاید ترجیح می‌دادند با کارت‌های ریگان بازی کنند».

نمایندگان مجلس هم که بنیانگذار انقلاب تصمیم‌گیری درباره سرنوشت گروگان‌ها را به آن‌ها سپرده بود دو دسته شدند: یک دسته می‌گفتند

اگر به دموکرات‌ها و کارتر کمک نکنیم، رونالد ریگان نامزد جمهوری‌خواهان انتخاب می‌شود که مواضع افراطی دارد و باید از روی کار آمدن وی جلوگیری کرد، در مقابل جمعی از نمایندگان مجلس و عمدتاً اعضای جوان آن با هرگونه کمک به انتخاب دوباره جیمی کارتر به شدت مخالف بودند و اعتقاد داشتند تفاوتی بین دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان در تقابل با نظام جمهوری اسلامی وجود ندارد.

کار به جلسه غیرعلنی و غیررسمی مجلس کشید. ابراهیم یزدی، کاظم سامی، احمد صدر حاج‌سیدجوادی، هاشم صباغیان، محمدعلی هادی نجف‌آبادی و حتی محمد منتظری و هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس معتقد بودند باید با رأی فوری و نهایی به بنیانه الجزایر مانع از انتخاب ریگان شد و در مقابل نماینده جوانی چون منوچهر منکی - وزیر خارجه آتی - پشت تریبون رفت و با خرسندی از اینکه «برای نخستین بار در تاریخ انتخابات آمریکا، ایران می‌تواند بر نتیجه این انتخابات اثرگذار باشد»، این نظر رهبر انقلاب که کارتر رئیس‌جمهور بدی برای آمریکا بود را این‌طور تعبیر کرد: «حضرت امام همچنین فرمودند آقای کارتر باید به فکر کاری غیر از ریاست‌جمهوری باشد. نمایندگان محترم این بیانات کاملاً صریح و شفاف است. آقای کارتر نباید انتخاب شود و این به معنای تأیید فرد دیگری نیست. سیاست آقای کارتر در قبال جمهوری اسلامی باید شکست بخورد».

روز پنجشنبه پانزدهم آبان ۱۳۵۹ در آخرین جلسه علنی مجلس قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا که قرار بود بنیانه الجزایر به تصویب برسد، ۲۷ نفر از نمایندگان جوانان مجلس برای اولین بار ایستراکسیون کردند و مجلس از اکثریت افتاد و رأی‌گیری نشد و بررسی بنیانه الجزایر موکول شد به هفته آینده که دیگر خیلی دیر بود و اکثریت آرا به نام ریگان به

صندوق‌های انتخاباتی در آمریکا ریخته شده بود. کلید کاخ سفید ۱۲ سالی در جیب جمهوری خواهان ماند؛ ۸ سالی ریگان بود و چهار سالی معاونش جورج بوش پدر تا بیل کلینتون دموکرات از راه رسید.

بیل بی‌میل

اولین واکنش رسمی ایران به انتخاب کلینتون را علی‌اکبر ولایتی، وزیر امور خارجه نشان داد: «در طول تاریخ انقلاب، شاهد حکومت دموکرات‌ها و جمهوری خواهان در آمریکا بوده‌ایم و در سیاست آن‌ها نسبت به ایران تفاوت اساسی وجود نداشته است. به هر حال ایران خواهان ازسزگیری روابط با آمریکا نیست.» (روزنامه اطلاعات، ۱۷ آبان ۱۳۷۱) چند روز قبل از آن اما سرمقاله روزنامه رسالت به قلم محمد سرفراز - که سال‌ها بعد رئیس سازمان صداوسیما شد - چکیده نظر راست‌گرایان سنتی ایران به پیروزی نامزد دموکرات‌ها را نشان می‌داد: «کلینتون رئیس‌جمهور جدید آمریکا پیروزی خود را مرهون صهیونیست‌ها و به طور کلی مراجع اصلی تصمیم‌گیری در این کشور است. فردی که به جای رهبری جهان، در فکر رهبری آمریکاست... دموکرات‌ها بیشتر طرفدار مداخله در امور سایر کشورها از راه‌های غیرمستقیم و خصوصاً به بهانه رعایت حقوق بشر هستند، یعنی باید انتظار داشت که رفتار ژاندارمی آمریکا نسبت به قبل کاهش پیدا کند اما این هرگز به معنای عدم مداخله در امور داخلی کشورها نیست.» (۱۳ آبان ۱۳۷۱)

با انتخاب کلینتون کانال محرمانه آشتی ایران و آمریکا مسدود شد؛ سید حسین موسویان، سفیر ایران در بن در ۱۱ مرداد ۱۳۷۱ علاقه‌مندی هلموت کهل، صدراعظم آلمان برای میانجی‌گری بین ایران و آمریکا را به اطلاع اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس‌جمهور وقت

از استقرار کلینتون در کاخ سفید، موسویان از اشمیت باوئر شنید که واشنگتن آمادگی ورود به ابتکارات صلح‌جویانه ایران را ندارد و رئیس‌جمهور جدید آمریکا از کهل درخواست قطع رابطه با ایران را کرده است. حتی رئیس‌جمهور ایران از طریق برادرش محمد هاشمی نامه‌ای در ۱۹ شهریور ۱۳۷۲ به صدراعظم آلمان نوشت و مجدداً پیشنهاد پایان دادن به دو دهه دشمنی بین ایران و آمریکا را داد و هلموت کهل هم قول داد: «من بار دیگر با علاقه زیاد با رئیس‌جمهور کلینتون صحبت خواهم کرد. من نماینده یا وکیل شما یا ایالات متحده نیستم، اما پیام را به واشینگتن و به سران دولت‌های اروپایی منتقل خواهم کرد. من بسیار واضح و روشن به واشنگتن گفتم که تنش بین ایران و ایالات متحده باید کاهش یابد. در حالی که ایران آمادگی دارد، چرا آمریکا نباید آماده باشد؟» اما سه ماه بعد در ۱۵ آذر ۱۳۷۲ رودلف دولترز، مدیرکل دفتر صدراعظم آلمان عدم تمایل آمریکا به همکاری با آلمان را برای رفع تنش بین ایران و ایالات متحده اطلاع داد و به رسمیت نشناختن اسرائیل را مانع اصلی بر سر راه ایالات متحده برای آشتی با ایران برشمرد. (ایران و آمریکا؛ گذشته شگست‌خورده و مسیر آشتی، سید حسین موسویان، نشر تیسرا، ۲۲۷-۲۲۲)

بوی خوش بوش

در رقابت ال گور، معاون کلینتون و جورج بوش پسر کم نبود امیدواری‌ها در تهران که پیروزی جمهوری خواهان نفتی می‌تواند تحریم‌های اعمال شده در دوره دموکرات‌ها را کم‌اثرتر کند. اولین واکنش رسمی به پیروزی جورج دبلیو بوش را سید کمال خرازی، وزیر خارجه ایران نشان داد که گفت: «در سال‌های اخیر هیچ‌گونه تغییری در روابط میان ایران

ایران و قوه مجریه در اختیار اصلاح‌طلبانی بود که بهبود رابطه با ایالات متحده را پیگیری می‌کردند.» (ایران و آمریکا؛ ص ۲۷۳) اما نه ابراز تأسف و محکومیت حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر از سوی ایران و نه همکاری با آمریکا برای سقوط طالبان مانع نشد که بوش ایران را در محور شرارت ننگنجد. با آن سخنرانی، به تعبیر سید محمد خاتمی، رئیس‌جمهور «بوش آخرین میخ را بر تابوت روابط ایران و آمریکا زد.» او به موسویان گفت: «گمان می‌کنم هرگونه بهبود در روابط باید از دستور کار خارج شود، حداقل در دوره ریاست‌جمهوری من.» این فقط نظر خاتمی نبود، بلکه حتی صادق زیباکلام، استاد دانشگاه تهران هم معتقد بود که «هیچ روزنه‌ای برای رفع تنش بین ایران و آمریکا در کوتاه‌مدت وجود ندارد.»

در انتخابات سال ۲۰۰۴ جورج بوش برای ماندن در کاخ سفید با جان کری رقابت کرد. با آن سوآلی که به عنوان خبرنگار روزنامه اعتماد از حسن روحانی پرسیدم، خبرگزاری آسوشیتدپرس چنین نتیجه گرفت که جمهوری اسلامی ایران در انتخابات آمریکا از جورج بوش حمایت می‌کند! حتی پیشنهاد جان کری برای بهره‌مندی ایران از چرخه سوخت هسته‌ای در تهران به این دلیل که «جزئی از فعالیت‌های مبارزاتی در انتخابات آمریکا» است (گفت‌وگوی حسین موسویان، دبیر کمیته سیاست خارجی شورای عالی امنیت ملی با خبرگزاری رویترز) مورد استقبال قرار نگرفت. جان کری در اولین مناظره خود با رقیب جمهوری خواهش، جورج بوش را متهم کرد که در قبال ایران فاقد استراتژی مشخص است و نتوانسته از طریق دیپلماسی یا اعمال تحریم مانع فعالیت هسته‌ای ایران شود و حضور اروپایی‌ها در مذاکرات اتمی با ایران را نشانه ضعف دیپلماسی آمریکا و بیرون ماندن این کشور از دایره این گفت‌وگوها دانسته بود. به گفته او «اختلاف من با آقای بوش در همین جاست، من می‌گویم آمریکا باید با همکاری بریتانیا، فرانسه و آلمان و سایر کشورها چنین تحریم‌هایی وضع کند.» ایده جان کری برای حضور در مذاکرات اتمی با ایران ۹ سال بعد عملی شد که در مقام وزیر خارجه دولت باراک اوباما، با محمدجواد ظریف وزیر خارجه دولت حسن روحانی مذاکره کرد و به توافق رسید.

او با ما بود؟

رقابت باراک اوباما دموکرات با جان مک‌کین جمهوری خواه در سال ۲۰۰۸ اما با پیشگویی محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور ایران روبه‌رو شد: «بعید می‌دانم دستگاه پشت پرده کاخ سفید اجازه دهد که اوباما به کاخ سفید راه یابد.» او این توضیح را داد که: «من از اوباما حمایت نکردم، تنها یک خبر دادم و آن اینکه آن‌ها نخواهند گذاشت اوباما انتخاب شود. ما اطلاعاتی از درون آمریکا داریم که حتی اگر همه مردم آمریکا هم رأی دهند اجازه نخواهند داد اوباما رئیس‌جمهور شود.» نتیجه انتخابات آمریکا خلاف پیشگویی احمدی‌نژاد بود؛ اما در اقدامی بی‌سابقه تیریک گفت و نوشت: «از اینکه توانستید آرای اکثریت شرکت‌کنندگان را در انتخابات به خود جلب کنید تیریک می‌گویم.» عجیب‌تر از ارسال نامه، توضیحی بود که حمید مولانا، مشاور احمدی‌نژاد در امور بین‌الملل درباره آن داد: «آقای احمدی‌نژاد برای منتخب مردم آمریکا نامه ارسال کرده نه برای رئیس‌جمهور آمریکا و این یک مسئله مهم است و باید تفاوت این دو را برای مردم تبیین کرد تا مردم فکر نکنند رئیس‌جمهور ایران

بنی صدر فعالانه سعی می‌کند با اطرافیان کارتر معامله کند و گروه دیگر شاید

ترجیح می‌دادند با کارت‌های ریگان بازی کنند. در مجلس کار به جلسه غیرعلنی و غیررسمی کشید. ابراهیم یزدی، کاظم سامی، احمد صدر حاج‌سیدجوادی، هاشم صباغیان، محمدعلی هادی نجف‌آبادی و حتی محمد منتظری و هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس معتقد بودند باید با رأی فوری و نهایی به بیانیه الجزایر مانع از انتخاب ریگان شد و در مقابل نماینده جوانی چون منوچهر متکی این نظر رهبر انقلاب که کارتر رئیس‌جمهور بدی برای آمریکا بود را این‌طور تعبیر کرد: «حضرت امام فرمودند آقای کارتر باید به فکر کاری غیر از ریاست‌جمهوری باشد. آقای کارتر نباید انتخاب شود و این به معنای تأیید فرد دیگری نیست. سیاست آقای کارتر در قبال جمهوری اسلامی باید شکست بخورد.» اکثریت آرا به نام ریگان به صندوق‌های انتخاباتی در آمریکا ریخته شده بود. کلید کاخ سفید ۱۲ سالی در جیب جمهوری خواهان ماند؛ ۸ سالی ریگان بود و چهار سالی معاونش جورج بوش پدر تا بیل کلینتون دموکرات از راه رسید.

و آمریکا به وجود نیامده است. بهبود روابط ایران و آمریکا به رئیس‌جمهور جدید آمریکا و تمایل وی به روابط دوجانبه بستگی دارد.» (روزنامه اطلاعات، ۲۳ آبان ۱۳۷۹) دیدگاه رایج در ایران به تعبیر موسویان این بود که «ما عملگرایی دیگری به نام بوش را تجربه خواهیم کرد و احتمال کاهش تنش در دوره ریاست‌جمهوری او وجود دارد. در این زمان، مجلس

رساند. ۲۰ روز بعد هاشمی نظر آیت‌الله خامنه‌ای را اعلام کرد که با وجود بدبینی نسبت به حسن‌نیت آمریکا اما با این درخواست موافقت کرده‌اند. موسویان ۵ روز بعد - ۵ شهریور ۱۳۷۱ - از طریق برنارد اشمیت باوئر، وزیر صدراعظم آلمان از تلاش‌های رئیس‌جمهور آمریکا - جورج بوش پدر - برای بهبود روابط با ایران آگاه شد. دو ماه بعد بوش انتخابات را باخت و دو ماه بعد

ادامه از صفحه ۵۰

که سناریوی دوم را بیشتر محتمل می‌داند و مواضع اروپا و روسیه نیز تاکنون موید این دیدگاه است راهبردهای زیر را جهت تحقق آن پیشنهاد می‌کند:

۱- مراقبت هوشمندانه جهت جلوگیری از پتانسیل‌های درگیری نظامی بین شناورهای نظامی ایرانی و آمریکایی در حال حرکت در خلیج فارس و سلب بهانه‌جویی‌های احتمالی آمریکا جهت برخورد نظامی با ایران.

تاکنون ده‌ها مورد چنین وضعیت بالقوه درگیری فراهم شد و جنگ‌طلبان در دوره ترامپ مترصد چنین فرصتی هستند. البته حرکت شناورهای نظامی خارجی در آب‌های سرزمینی ایران باید طبق حقوق بین‌الملل مصداق «عبور بی‌ضرر» باشد.

۲- از فرصت‌های همکاری غیرمستقیم تهران - واشنگتن در منطقه جهت مقابله با تروریسم و نابودی داعش که دولت ترامپ به آن علاقه نشان می‌دهد حداکثر استفاده شود. در این صورت طبق نظریه تسری (spill over)، احتمال تنش‌زدایی در زمینه‌های دیگر هم به وجود می‌آید.

۳- به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی هیچ بهانه‌ای جهت سوءاستفاده تبلیغی آمریکا و جنگ‌طلبان علیه برجام نداده و فرایند غنی‌سازی اورانیوم، ذخایر سوخت هسته‌ای و آب سنگین بر اساس استانداردهای برجام باشد.

۴- اختلاف نظر داخلی و اطاله دیپلماسی در مواردی چون تاسیس دفتر نمایندگی اتحادیه اروپا در تهران، سیگنال خوبی به جهان خارج نمی‌دهد و برای ناظران بیرونی قابل درک نیست. نگارنده که مدت ۳۰ سال تجربه طلبگی در زمینه دیپلماسی دارم این مقاومت ایران را درک نمی‌کنم. سابقه تحریم‌های گذشته نشان داد که اروپا نقش موثری در بازیگری سیاست و اقتصاد بین‌الملل ایفا می‌کند.

ضمناً گفت‌وگوهای دوجانبه ایران و اروپا در خصوص حقوق بشر با مدیریت وزارت خارجه و با شائبه برابر باید تسریع گردد؛ چون درنگ در این زمینه تصویر مثبتی از ایران به جهان مخابره نخواهد کرد.

۵- شکست روحانی در انتخابات اردیبهشت ۱۳۹۶ پیامی شبیه انتخابات ۱۳۸۴ به جهان خارج خواهد فرستاد که عملاً منجر به بن‌بست دیپلماسی در زمینه پرونده هسته‌ای گردید. هر چند دموکراسی الزامات خاص خود را دارد و نمی‌توان برای مردم تعیین تکلیف کرد ولی واقعیت این است که ناظر بیرونی تغییر روحانی را نشانه مثبت قلمداد نخواهد کرد و عملاً زمینه برای تحقق سناریوی اول رقم خواهد خورد.

علی‌امیدی دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

منبع: دیپلماسی ایرانی



موضع رسمی این بود که برای ایران فرقی ندارد اوپاما رئیس‌جمهور بماند یا میت رامنی جمهوری‌خواه به کاخ سفید برود؛ حتی حسین الله‌کرم فعال انصار حزب‌الله گفت: «در کوتاه مدت انتخاب اوپاما برای ایران بهتر است زیرا تهدید به جنگ نمی‌کند، اما در بلندمدت رامنی می‌تواند به نفع ایران عمل کند».

دونالد دیوانه

روزنامه کیهان که با توصیف اوپاما به «آقای تغییر» خبر پیروزی مجدد او را در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۲ منتشر کرده بود، غلبه دونالد ترامپ جمهوری‌خواه بر هیلاری کلینتون دموکرات در انتخابات ۲۰۱۶ را «پیروزی دیوانه بر دروغگو» خواند و حسین شریعتمداری در سرمقاله‌ای از ترامپ خواست ایران را از «شر برجام» خلاص کند اما پیش‌بینی کرد: «ترامپ اگرچه در ادعاهای خود تا مرز دیوانگی پیش رفته است ولی عاقل‌تر از آن است که برجام را یعنی سندی را که تمام و کمال به نفع آمریکا تهیه و تصویب شده است، پاره کند».

در ذائقه ایرانی‌ها سابقه‌ای ذهنی درباره دموکرات‌ها نهفته است که آن‌ها قدرت اجماع بیشتری علیه ایران در جهان نسبت به جمهوری‌خواهان دارند و تحریم‌های مهم همیشه در دوره آن‌ها اعمال شده است؛ اما آن دو رئیس‌جمهور آمریکا که پس از انقلاب دست دوستی دراز کردند، دموکرات بودند؛ گرچه به جای خاتمی، راننده و محافظش در نیویورک با بیل کلینتون دست داد. اما دست اوپاما آن قدر دراز ماند که در مجمع عمومی سازمان ملل با ظریف دست داد.

منبع: سایت تاریخ ایرانی

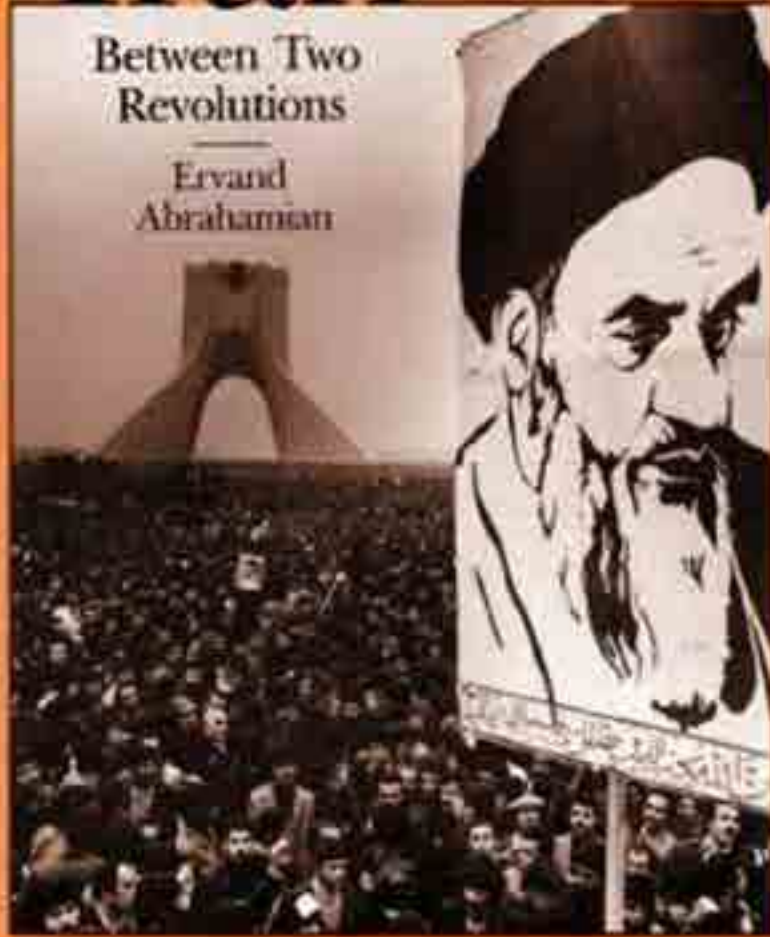
برای رئیس‌جمهور آمریکا پیام تبریک فرستاده است. شاید مردم در ایران فکر می‌کنند کسی که از طرف مردم انتخاب می‌شود فردا رئیس‌جمهور محسوب می‌شود؛ در صورتی که باید بدانند اوپاما هفتاد روز دیگر رئیس‌جمهور می‌شود و وضعیت در هفتاد روز دیگر با امروز متفاوت است. «نامه احمدی‌نژاد بی‌پاسخ ماند و در عوض اوپاما در اردیبهشت ۸۸ نامه‌ای به رهبر ایران نوشت و در آن از ایشان خواست که برای شروع فصل جدیدی از مناسبات بین ایران و آمریکا به واشنگتن کمک کند. (پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر آیت‌الله خامنه‌ای) این نامه در خطبه‌های تاریخی رهبر انقلاب در ۲۹ تیر ۸۸ در نماز جمعه تهران علنی شد که ایشان گفتند: «از قول رئیس‌جمهور آمریکا نقل شد که گفته ما منتظر چنین روزی بودیم که مردم به خیابان‌ها بریزند. از آن طرف نامه بنویسند، اظهار علاقه به روابط کنند، ابراز احترام به جمهوری اسلامی بکنند، از این طرف این حرف‌ها را بزنند. کدام را ما باور کنیم؟».

دولت احمدی‌نژاد یک سال قبل از پایان دور اول ریاست‌جمهوری اوپاما دوباره کانال آلمان را فعال کرد و اسفندیار رحیم‌مشایی، رئیس دفتر رئیس‌جمهور و نامزد مورد حمایت احمدی‌نژاد برای دور آتی انتخابات ریاست‌جمهوری، در ملاقاتی مخفیانه با کریستوفر هویسگن مشاور ملی در امور سیاست امنیتی و خارجی آنگلا مرکل صدراعظم آلمان از او خواست به واشنگتن اطلاع دهد تهران برای تجدید رابطه با آمریکا آمادگی دارد. مشایی گفته بود ایران حتی آمادگی دارد در انتخابات دور بعدی ریاست‌جمهوری به اوپاما کمک کند. آمریکایی‌ها در پاسخ به اعلام آمادگی ایران به آلمانی‌ها گفتند درگیر این موضوع نشوند. (ایران و آمریکا؛ ص ۳۵۲)

Iran

Between Two
Revolutions

Ervand
Abrahamian



۲۲ بهمن سالگرد سرنگونی حکومت پهلوی و پیروزی انقلاب مردم ایران

ایران بین دو انقلاب

نوشته یرواند ابراهیمیان

با دو ترجمه و نشر به فارسی:

نشر مرکز (کاظم فیروزمنده، محسن مدیرشانه‌چی، حسن شمس‌آوری)
نشر نی (احمد گل‌محمدی - محمدابراهیم فتاحی)



شماره بعدی فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۶

«جامعه مدنی و انتخاب هایش»

نشریه میهن از تمام صاحب نظران دعوت به همکاری می کند. لطفا مقالات خود را از طریق آدرس زیر ارسال فرمایید.

contact@mihan.net